
چهارده اختر
تابناک


بسم الله الرحمن الرحيم

چهارده اختر تابناک (دوره کامل)

نویسنده:

احمد احمدی بیرجندی

ناشر چاپی:

آستان قدس رضوی - موسسه چاپ و انتشارات

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

چهارده اختر تابناک

مشخصات کتاب

سرشناسه : احمدی بیرجندی ، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۳۰۱

عنوان و نام پدیدآور : چهارده اختر تابناك : زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام / تالیف احمد احمدی بیرجندی

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی ، موسسه چاپ و انتشارات ، ۱۳۶۴.

مشخصات ظاهری : [۲۵۶] ص

فروست : (موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی ۱۴)

شابک : بها:۳۵۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : چاپ نهم : ۱۳۷۲؛ ۷۰۰ ریال

یادداشت : چاپ دهم : ۱۳۷۴؛ بهاآ: ۲۲۰۰ ریال

یادداشت : چاپ هفتم : ۱۳۶۹؛ بها: ۴۰۰ ریال

یادداشت : چاپ هشتم : ۱۳۷۱؛ بها: ۶۰۰ ریال

یادداشت : عنوان روی جلد: زندگانی چهارده معصوم علیه السلام .

یادداشت : کتابنامه : ص . []۲۵۶

عنوان روی جلد : زندگانی چهارده معصوم علیه السلام .

عنوان دیگر : زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی . موسسه چاپ و انتشارات

رده بندی کنگره : BP۳۶/۵ /الف ۳چ ۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۴-۱۰۴۸

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

از آنجا که آشنایی با زندگینامه پیامبر مکرم (ص) و پیشوایان راستین حق (ع) بر همه عاشقان فضیلت و بر همه نوجوانان و جوانان حقیقت طلب مسلمان واجب است ؛ به یاری خداوند متعال دست به کار تهیه زندگینامه های (اختر تابناك) آسمان رسالت و ولایت زدم . خود می دانم که با سرمایه اندك ، پیمودن این راه ، کاری است بس دشوار؛ چه ، گنجاندن دریا در کوزه و کوتاه کردن زندگیهای سراسر مبارزه و حق طلبی و راهنمایی یک یك پیشوایان ، کاری است نه بس آسان بلکه دشوار .

امیدوارم خداوند بزرگ این توفیق را عنایت فرماید و این کتاب نیز در دسترس نوجوانان عزیز قرار گیرد و مقبول پیشگاه اللّه و رسول اکرم

و امامان معصوم (ع) و عاشـقان مکتب حق و فضـیلت قرار گیرد . همچنان که در پانوشـتها یاد کرده ام در نوشـتن این جزوه از کتابهـای اهـل دانش و بصـیرت سود برده ام . تنها سـعی من در این بوده است که همه جا ، مطالب فشـرده تر و ساده تر عرضـه شود .

امیـد آنکه ، لطف و غفران پروردگار شامل حال این خـدمتگزار ناچیز گردد و این خدمت نیز در شـناساندن پیشوایان واقعی و رهروان و رهنمایان راه سعادت بشریت مفید افتد .

بهار ۱۳۶۲ - مشهد - احمد احمدی بیرجندی

گلزار زهرا (علیهاالسلام)

ای ز نور چهره ات تابنده ماه و مشتری (۱)

خیره ، چشم اختران گنبد نیلوفری (۲)

آفتاب برج عصمت ، گوهر درج عفاف (۳)

شمع بزم آفرینش ، مهد (۴) فضل و سروری

در حریم (۵) عفتش ، مریم (۶) ز جان خدمتگزار

هاجر (۷) آنجا ایستاده با ادب در چاکری

آیت (۸) عصمت ز خلّاق ازل (۹) بر فاطمه

ختم شد ، چون بر محمّد (ص) آیت پیغمبری

قدر این یکدانه گوهر را علی دانست و بس

آری آری قدر گوهر را که داند ؟ گوهری (۱۰)

زین چمن روئیده گلها وه چه گلهایی که هست

روشن از رخسارشان آیات (۱۱) فضل و برتری

سبزه رحمت حسن گنجینه حلم (۱۲) و صفا

هم حسن در حسن سیرت (۱۳) هم به نیکو منظری (۱۴)

لاله رضوان (۱۵) سرور سینه زهرا حسین

رادمردی در شجاعت یادگار حیدری

حجت (۱۶) حق رحمت مطلق علی بن الحسین

مظهر زهد و عفاف و طاعت و دین پروری

خامس آل محمّد (۱۷) آنکه علم و دانش است

موجی از امواج دریای علوم باقری

گوهر بحر حقایق (۱۸) جعفر صادق

که هست

محکم ارکان دیانت بر اساس جعفری (۱۹)

نور حق موسی بن جعفر منبع (۲۰) جود و کرم

کاظم آن سرچشمه الطاف و فیض داوری

بلبل خوش نغمه بستان علم و دین رضاست

کرده نور حجتش (۲۱) خلق جهان را رهبری

اختر چرخ فضایل خسرو خوبان جواد

منبع بخشایش و سرچشمه دانشوری

کوکب صبح هدایت حضرت هادی کزوست

گلشن دین در طراوت رشگ گلبرگ طری (۲۲)

آیت رحمت (۲۳) حسن شاهی که در قدر و جلال

خاک درگاهش کند با چرخ گردون همسری

میوه بستان نرگس (۲۴) والی ملک وجود(۲۵)

قائم آل محمّد سرو باغ عسکری

لطف این شاهان (رسا) (۲۶) کآیات فضل داورند(۲۷)

دست گیرد بی پناهان را به روز داوری (۲۸)

معصوم اوّل حضرت محمّد بن عبداللّه (ص) پیامبر گرامی اسلام

حضرت محمّد بن عبداللّه (ص)

رخ زیبا ید بیضا دم عیسی داری

آنچه خوبان همه دارند ، تو تنها داری

بیش از هزار و چهارصد سال پیش در روز ۱۷ ربیع الاول (برابر ۲۵ آوریل ۵۷۰ میلادی) کودکی در شهر مکّه چشم به جهان گشود .

پدرش عبدالّله (۲۹) در بـاز گشت از شام در شـهر یثرب (مـدینه) چشم از جهان فرو بست و به دیـدار کودکش (محمّـد) نایل نشد . زن عبدالّله مادر (محمّد) ، آمنه دختر وهب بن عبد مناف بود .

برابر رسم خانواده های بزرگ مکّه (آمنه) پسـر عزیزش ، محمّـد را به دایه ای به نام حلیمه سپرد تا در بیابان گسترده و پاک و دور از آلودگیهای شهر پرورش یابد .

(حلیمه) زن پاک سـرشت مهربان با این کودک نازنین که قدمش در آن قبیله مایه خیر و برکت و افزونی شده بود؛ دلبسـتگی زیادی پیدا کرده بود . لحظه ای از پرستاری او غفلت نمی کرد . کسی

نمی دانست این کودک یتیم که دایه های دیگر از گرفتنش پرهیز داشتند؛ روزی و روزگاری پیامبر رحمت خواهد شد و نام بلندش تا پایان روزگار با عظمت و بزرگی بر زبان میلیونها نفر مسلمان جهان و بر ماءذنه ها (۳۰) با صدای بلند برده خواهد شد ، و مایه افتخار جهان و جهانیان خواهد بود .

(حلیمه) بر اثر علاقه و اصرار مادرش ، آمنه ، محمّد را که به سن پنج سالگیرسیده بود به مکه باز گردانید . دو سال بعد که (آمنه) برای دیدار پدر و مادر وآرامگاه شوهرش عبداللّه به مدینه رفت ، فرزند دلبندش را نیز همراه برد . پس از یکماه ، آمنه با کودکش به مکه برگشت ، امّا در بین راه ، در محلی بنام (ابواء) جان بهجان آفرین تسلیم کرد ، و محمّد در سن شش سالگی از پدر و مادر هر دو یتیم شد و رنجیتیمی در روح و جان لطیفش دو چندان اثر کرد .

سپس زنی به نام امّ ایمن این کودک یتیم ، این نوگل پژمرده باغ زندگی را همراه خود به مکه برد . این خواست خدا بود که این کودک در آغاز زندگی از پدر و مادر جدا شود ، تا رنجهای تلخ و جانکاه زندگی را در سرآغاز زندگانی بچشد و در بوته آزمایش قرار گیرد ، تا در آینده ، رنجهای انسانیت را بواقع لمس کند و حال محرومان را نیک دریابد .

از آن آغاز در دامان پدر بزرگش (عبدالمطلب) پرورش یافت .

(عبدالمطلب) نسبت به نوه والاتبار و بزرگ منش خود که

آثار بزرگی در پیشانی تابناکش ظاهر بود ، مهربانی عمیقی نشان می داد . دو سال بعد بر اثر درگذشت عبدالمطلب ، (محمّد) از سرپرستی پدر بزرگ نیز محروم شد . نگرانی (عبدالمطلب) در واپسین دم زندگی بخاطر فرزند زاده عزیزش محمّد بود . به ناچار (محمّد) در سن هشت سالگی به خانه عموی خویش (ابوطالب) رفت و تحت سرپرستی عمش قرار گرفت . (ابوطالب) پدر (علی) بود .

(ابوطالب) تا آخرین لحظه های عمرش ، یعنی تا چهل و چند سال با نهایت لطف و مهربانی ، از برادرزاده عزیزش پرستاری و حمایت کرد .

حتی در سخت ترین و ناگوارترین پیشامدها که همه اشراف قریش و گردنکشان سیه دل ، برای نابودی (محمّد) دست در دست یکدیگر نهاده بودند ، جان خود را برای حمایت برادرزاده اش سپر بلا کرد و از هیچ چیز نهراسید و ملامت ملامتگران را ناشنیده گرفت .

آرامش و وقار و سیمای متفکر (محمّد) از زمان نوجوانی در بین همسن و سالهایش کاملا مشخص بود . بقدری (ابوطالب) او را دوست داشت که همیشه می خواست با او باشد و دست نوازش بر سر و رویش کشد و نگذارد درد یتیمی او را آزار دهد .

در سن ۱۲ سالگی بود که عمویش ابوطالب او را همراهش به سفر تجارتی - که آن زمان در حجاز معمول بود - به شام برد . در همین سفر در محلی به نام (بصری) که از نواحی (سوریه فعلی) بود ، ابوطالب به (راهبی) مسیحی که نام وی (بحیرا) بود برخورد کرد

. بحیرا هنگـام ملاقـات (محمّـد) - کودک ده یـا دوازده سـاله - از روی نشـانه هـایی که در کتابهـای مقـدس خوانـده بود ، با اطمینان دریافت ، که این کودک همان پیغمبر آخرالزمان است .

بـاز هم برای اطمینـان بیشتر او را به لات و عزی - که نـام دو بت از بتهـای اهل مکه بود - سوگنـد داد که در آنچه از وی می پرسـد جز راست و درست بر زبانش نیایـد . محمّد با اضـطراب و ناراحتی گفت ، من این دو بت را که نام بردی دشـمن دارم . مرا به خدا سوگند بده !

بحیرا یقین کرد که این کودک همان پیامبر بزرگوار خـداست که بجز خـدا به کسـی و چیزی عقیـده نـدارد . بحیرا به ابوطالب سفارش زیاد کرد تا او را از شرّ دشـمنان بویژه یهودیان نگاهبانی کنـد ، زیرا او در آینـده ، ماءموریت بزرگی به عهده خواهد گرفت .

(محمّـد) دوران نوجوانی و جوانی را گذرانـد . در این دوران که برای افراد عـادی ، سن سـتیزه جویی و آلودگی به شـهوت و هوسـهای زودگـذر است ، برای محمّـد جوان ، سـنی بود همراه بـا پاکی ، راستی و امانت بیماننـد بود . صـدق لهجه ، راستی کردار ، ملایمت و صبر و حوصـله ، در تمام حرکاتش ظاهر و آشکار بود . از آلودگیهای محیط آلوده مکه بر کنار ، و دامنش از ناپاکی بت پرستی پاک و پاکیزه بود بحـدی که موجب شـگفتی همگان شده بود ، آن اندازه مورد اعتماد بود که به (محمّد امین) مشهور گردید ، (امین) یعنی درست

کار و امانتدار .

در چهره محمّد از همان آغاز نوجوانی و جوانی آثار وقار و قدرت و شجاعت و نیرومندی آشکار بود . در سن پانزده سالگی در یکی از جنگهای قریش با طایفه (هوازن) شرکت داشت و تیرها را از عموهایش برطرف می کرد . از این جا می توان به قدرت روحی و جسمی محمّد پی برد .

این دلاوری بعدها در جنگهای اسلام با درخشندگی هر چه بیشتر آشکار می شود چنانکه علی (ع) که خود از شجاعان روزگار بود درباره محمّد (ص) گفت :

(هر موقع کار در جبهه جنگ بر ما دشوار می شد ، به رسول خدا پناه می بردیم و کسی از ما به دشمن از او نزدیکتر نبود)با این حال از جنگ و جدالهای بیهوده و کودکانه پرهیز می کرد .

عربستان در آن روزگار مرکز بت پرستی بود . افراد یا قبیله ها بتهایی از چوب و سنگ یا خرما می ساختند و آنها را می پرستیدند . محیط زندگی (محمّد) به فحشا و کارهای زشت و می خواری و جنگ و ستیز آلوده بود؛ با این همه آلودگی محیط ، محمّد هرگز به هیچ گناه و ناپاکی آلوده نشد و دامنش از بت و بت پرستی همچنان پاک ماند .

روزی ابوطالب به عباس که جوانترین عموهایش بود گفت :

(هیچ وقت نشنیده ام محمّد (ص) دروغی بگوید و هرگز ندیده ام که با بچه ها در کوچه بازی کند .)

از شگفتیهای جهان بشریّت است که با آنهمه بی عفتی و بودن زنان و مردان آلوده در آن دیار که حتی

به کارهـای زشت خود افتخار می کردنـد و زنان بـدکار بر بالای بام خانه خود بیرق نصب می نمودنـد ، محمّـد (ص) آنچنان پاک و پاکیزه زیست که هیچکس - حتی دشـمنان - نتوانسـتند کوچکترین خرده ای بر او بگیرند . کیست که سـیره و رفتار او را از کودکی تا جوانی و از جوانی تا پیری بخواند و در برابر عظمت و پاکی روحی و جسمی او سر تعظیم فرود نیاورد ؟ !

یادی از پیمان جوانمردان یا (حلف الفضول)

در گذشـته بین برخی از قبیله هـا پیمـانی به نـام (حلف الفضول) بود که پـایه آن بر دفاع از حقوق افتادگان و بیچارگان بود و پایه گـذاران آن کسانی بودند که اسـمشان (فضل) یا از ریشه (فضل) بود . پیمانی که بعد عده ای از قریش بسـتند هدفی جز این نداشت .

یکی از ویژگیهـای این پیمـان ، دفـاع از مکه و مردم مکه بود در برابر دشـمنان خـارجی . امّا اگر کسـی غیر از مردم مکه و هم پیمانهای آنها در آن شـهر زندگی می کرد و ظلمی بر او وارد می شد ، کسـی به دادش نمی رسید . اتفاقا روزی مردی از قبیله بنی اسـد به مکه آمد تا اجناس خود را بفروشد . مردی از طایفه بن سـهم کالای او را خرید ولی قیمتش را به او نپرداخت . آن مرد مظلوم از قریش کمـک خواست ، کسـی به دادش نرسـید . ناچار بر کوه ابوقبیس که در کنار خانه کعبه است ، بالا رفت و اشعاری درباره سرگذشت خود خواند و قریش را به یاری طلبید . دادخواهی او عده ای

از جوانان قریش را تحت تاءثیر قرار داد . ناچار در خانه عبـداللّه پسـر جـدعان جمع شدنـد تا فکری به حال آن مرد کننـد . در همـان خـانه که حضـرت محمّـد (ص) هم بود پیمان بسـتند ، که نگذارنـد به هیچکس سـتمی شود - قیمت کالای آن مرد را گرفتنـد و به او برگرداندنـد . بعـدها پیـامبر اکرم (ص) از این پیمـان ، به نیکی یاد می کرد . از جمله فرمود: (در خانه عبـداللّه جـدعان شاهـد پیمانی شـدم که اگر حالا هم (پس از بعثت به پیامبری) مرا به آن پیمان دعوت کنند قبول می کنم . یعنی حالا نیز به عهد و پیمان خود وفا دارم .)(۳۲)

محمّد (ص) در سن بیست سالگی به این پیمان پیوست ؛ امّا پیش از آن - همچنان که بعد از آن نیز - به اشـخاص فقیر و بینوا و کودکان یتیم و زنانی که شوهرانشان را در جنگها از دست داده بودند؛ محبت بسـیار می کرد و هر چه می توانست از کمک نسبت به محرومان خودداری نمی نمود .

پیوستن وی نیز به این پیمان چیزی جز علاقه به دستگیری بینوایان و رفع ستم از مظلومان نبود .

ازدواج محمّد (ص)

وقتی امانت و درستی محمّـد (ص) زبانزد همگان شـد ، زن ثروتمنـدی از مردم مکه بنام خـدیجه دختر خویلـد که پیش از آن دوبـار ازدواج کرده بـود و ثروتی زیـاد و عفـت و تقـوایی بی نظیر داشت ، خـواست که محمّـد (ص) را برای تجـارت به شـام بفرستد و از سود بازرگانی خود سهمی به محمّد (ص) بدهد

. محمّد (ص) این پیشنهاد را پذیرفت . خدیجه (میسره) غلام خود را همراه محمّد (ص) فرستاد .

وقتی (میسره) و (محمّد) از سفر پرسود شام برگشتند ، میسره گزارش سفر را جزء به جزء به خدیجه داد و از امانت و درستی محمّد (ص) حکایتها گفت ؛ از جمله برای خدیجه تعریف کرد: وقتی به (بصری) رسیدیم ، امین برای استراحت زیر سایه درختی نشست . در این موقع ، چشم راهبی که در عبادتگاه خود بود به (امین) افتاد . پیش من آمد و نام او را از من پرسید و سپس چنین گفت : (این مرد که زیر درخت نشسته ، همان پیامبری است که در (تورات) و (انجیل) درباره او مژده داده اند و من آنها را خوانده ام) .

خدیجه شیفته امانت و صداقت محمّد (ص) شد . چندی بعد خواستار ازدواج با محمّد گردید . محمّد (ص) نیز این پیشنهاد را قبول کرد . در این موقع خدیجه چهل ساله بود و محمّد (ص) بیست و پنج سال داشت .

خدیجه تمام ثروت خود را در اختیار محمّد (ص) گذاشت و غلامانش را نیز بدو بخشید . محمّد (ص) بیدرنگ غلامانش را آزاد کرد و این اولین گام پیامبر در مبارزه با بردگی بود . محمّد (ص) می خواست در عمل نشان دهد که می توان ساده و دور از هوسهای زودگذر و بدون غلام و کنیز زندگی کرد .

خانه خدیجه پیش از ازدواج پناهگاه بینوایان و تهیدستان بود . در موقع

ازدواج هم کوچکترین تغییری - از این لحاظ - در خانه خدیجه بوجود نیامد و همچنان به بینوایان بذل و بخشش می کردند .

حلیمه دایه حضرت محمّد (ص) در سالهای قحطی و بی بارانی به سراغ فرزند رضاعی اش محمّد (ص) می آمد . محمّد (ص) عبای خود را زیر پای او پهن می کرد و به سخنان او گوش می داد و موقع رفتن آنچه می توانست به مادر رضاعی (دایه) خود کمک می کرد .

محمّد امین بجای اینکه پس از در اختیار گرفتن ثروت خدیجه به وسوسه های زودگذر دچار شود جز در کار خیر و کمک به بینوایان قدمی بر نمی داشت و بیشتر اوقات فراغت را به خارج مکه می رفت و مدتها در دامنه کوهها و میان غار می نشست و در آثار صنع خدا و شگفتیهای جهان خلقت به تفکر می پرداخت و با خدای جهان به راز و نیاز سرگرم می شد . سالها بدین منوال گذشت ، خدیجه همسر عزیز و با وفایش نیز می دانست که هر وقت محمّد (ص) در خانه نیست ، در (غار حرا) بسر می برد . (غار حرا) در شمال مکه در بالای کوهی قرار دارد که هم اکنون نیز مشتاقان بدان جا می روند و خاکش را توتیای چشم می کنند . این نقطه دور از غوغای شهر و بت پرستی و آلودگیها ، جایی است که شاهد راز و نیازهای محمّد (ص) بوده است بخصوص در ماه رمضان که تمام ماه را محمّد (ص) در آنجا بسر می برد .

این تخته سنگهای سیاه و این غار ، شاهد نزول (وحی) و تابندگی انوار الهی بر قلب پاک (عزیز قریش) بوده است . این همان کوه (جبل النور) است که هنوز هم نور افشانی می کند .

آغاز بعثت

محمّد امین (ص) قبل از شب ۲۷ رجب در غار حرا به عبادت خدا و راز و نیاز با آفریننده جهان می پرداخت و در عالم خواب رؤ یاهایی می دید راستین و برابر با عالم واقع . روح بزرگش برای پذیرش وحی - کم کم - آماده می شد . در آن شب بزرگ جبرئیل فرشته وحی ماءمور شد آیاتی از قرآن را بر محمّد (ص) بخواند و او را به مقام پیامبری مفتخر سازد .

(((اقراء باسم ربک الذی خلق . خلق الانسان من علق . اقراء و ربک الا کرم . الذی علم بالقلم . علم الانسان ما لم یعلم .)))

یعنی : بخوان به نام پروردگارت که آفرید . او انسان را از خون بسته آفرید . بخوان به نام پروردگارت که گرامی تر و بزرگتر است . خدایی که نوشتن با قلم را به بندگان آموخت . به انسان آموخت آنچه را که نمی دانست .

محمّد (ص) - از آنجا که امّی و درس ناخوانده بود - گفت : من توانایی خواندن ندارم . فرشته او را سخت فشرد و از او خواست که (لوح) را بخواند . امّا همان جواب را شنید - در دفعه سوم - محمّد (ص) احساس کرد می تواند (لوحی) را که در دست جبرئیل است

بخواند . این آیات سرآغاز ماءموریت بسیار توانفرسا و مشکلش بود . جبرئیل ماءموریت خود را انجام داد و محمّد (ص) نیز از کوه حرا پایین آمد و به سوی خانه خدیجه رفت . سرگذشت خود را برای همسر مهربانش باز گفت .

خدیجه دانست که ماءموریت بزرگ (محمّد) آغاز شده . او را دلداری و دلگرمی داد و گفت : (بدون شک خدای مهربان بر تو بد روا نمی دارد زیرا تو نسبت به خانواده و بستگانت مهربان هستی و به بینوایان کمک می کنی و ستمدیدگان را یاری می نمایی) .

سپس محمّد (ص) گفت : (مرا بپوشان) خدیجه او را بپوشاند . محمّد (ص) اندکی به خواب رفت .

خدیجه نزد (ورقه بن نوفل) عموزاده اش که از دانایان عرب بود رفت ، و سرگذشت محمّد (ص) را به او گفت . ورقه در جواب دختر عموی خود چنین گفت : - آنچه برای محمّد (ص) پیش آمده است آغاز - پیغمبری است و (ناموس بزرگ) رسالت بر او فرود می آید .

خدیجه با دلگرمی به خانه برگشت .

نخستین مسلمانان

پیامبر (ص) دعوت به اسلام را از خانه اش آغاز کرد . ابتدا همسرش خدیجه و پسر عمویش علی به او ایمان آوردند . سپس کسان دیگر نیز به محمّد (ص) و دین اسلام گرویدند . دعوتهای نخست بسیار مخفیانه بود . محمّد (ص) و چند نفر از یاران خود ، دور از چشم مردم ، در گوشه و کنار نماز می خواندند . روزی سعد بن ابی وقاص

با تنی چند از مسلمانان در درّه ای خارج از مکه نماز می خواند . عده ای از بت پرستان آنها را دیدند که در برابر خالق بزرگ خود خضوع می کنند . آنان را مسخره کردند و قصد آزار آنها را داشتند . امّا مسلمانان در صدد دفاع بر آمدند .

پس از سه سال که مسلمانان در کنار پیامبر بزرگوار خود به عبادت و دعوت می پرداختند و کار خود را از دیگران پنهان می داشتند ، فرمان الهی فرود آمد (((فاصدع بما تؤ مر . . .))) آنچه را که بدان ماءموری آشکار کن و از مشرکان روی بگردان) . (۳۳)

بدین جهت ، پیامبر (ص) ماءمور شد که دعوت خویش را آشکار نماید ، برای این مقصود قرار شد از خویشان و نزدیکان خود آغاز نماید و این نیز دستور الهی بود: ((و انذر عشیرتک الا قربین .)) (۳۴) نزدیکانت را بیم ده . وقتی این دستور آمد ، پیامبر (ص) به علی که سنش از ۱۵ سال تجاوز نمی کرد دستور داد تا غذایی فراهم کند و خاندان عبدالمطلب را دعوت نماید تا دعوت خود را رسول مکرم (ص) به آنها ابلاغ فرماید . در این مجلس حمزه و ابوطالب و ابولهب و افرادی نزدیک یا کمی بیشتر از ۴۰ نفر حاضر شدند . امّا ابولهب که دلش از کینه و حسد پر بود با سخنان یاوه و مسخره آمیز خود ، جلسه را بر هم زد . پیامبر (ص) مصلحت دید که این دعوت فردا تکرار شود . وقتی

حاضران غذا خوردند و سیر شدند ، پیامبر اکرم (ص) سخنان خود را با نام خدا و ستایش او و اقرار به یگانگی اش چنین آغاز کرد:

(. . . براستی هیچ راهنمای جمعیتی به کسان خود دروغ نمی گوید .

به خدایی که جز او خدایی نیست ، من فرستاده او به سوی شما و همه جهانیان هستم . ای خویشان من ، شما چنانکه به خواب می روید می میرید و چنانکه بیدار می گردید در قیامت زنده می شوید ، شما نتیجه کردار و اعمال خود را می بینید . برای نیکوکاران بهشت ابدی خدا و برای بدکاران دوزخ ابدی خدا آماده است . هیچکس بهتر از آنچه من برای شما آورده ام ، برای شما نیاورده ، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام . من از جانب خدا ماءمورم شما را به جانب او بخوانم . هر یک از شما پشتیبان من باشد برادر و وصی و جانشین من نیز خواهد بود) .

وقتی سخنان پیامبر (ص) پایان گرفت ، سکوت کامل بر جلسه حکمفرما شد . همه در فکر فرو رفته بودند . عاقبت حضرت علی (ع) که نوجوانی ۱۵ ساله بود برخاست و گفت : ای پیامبر خدا من آماده پشتیبانی از شما هستم . رسول خدا (ص) دستور داد بنشیند . باز هم کلمات خود را تا سه بار تکرار کرد و هر بار علی بلند می شد . سپس پیامبر (ص) رو به خویشان خود کرد و گفت :

این جوان (علی) برادر و وصی و جانشین

من است میان شما . به سخنان او گوش دهید و از او پیروی کنید .

وقتی جلسه تمام شد ، ابولهب و برخی دیگر به ابوطالب پدر علی (ع) می گفتند: دیدی ، محمّد دستور داد که از پسرت پیروی کنی ! دیدی او را بزرگ تو قرار داد !

این حقیقت از همان سرآغاز دعوت پیغمبر (ص) آشکار شد که این منصب الهی : نبوت و امامت (وصایت و ولایت) از هم جدا نیستند و نیز روشن شد که قدرت روحی و ایمان و معرفت علتی (ع) به مقام نبوت بقدری زیاد بوده است که در جلسه ای که همه پیران قوم حاضر بودند ، بدون تردید ، پشتیبانی خود را - با همه مشکلات - از پیامبر مکرم (ص) اعلام می کند .

دعوت عمومی

سه سال از بعثت گذشته بود که پیامبر (ص) بعد از دعوت خویشاوندان ، پیامبری خود را برای عموم مردم آشکار کرد . روزی بر کوه (صفا) بالا رفت و با صدای بلند گفت :

((یا صباحاه !)) (این کلمه مانند زنگ خطر و اعلام آمادگی است .)

عده ای از قبایل به سوی پیامبر (ص) شتافتند . سپس پیامبر رو به مردم کرده گفتند: (ای مردم اگر من به شما بگویم که پشت این کوه دشمنان شما کمین کرده اند و قصد مال و جان شما را دارند ، حرف مرا قبول می کنید ؟ همگی گفتند: ما تاکنون از تو دروغی نشنیده ایم . سپس فرمود: ای مردم خود را از آتش دوزخ نجات دهید . من شما

را از عـذاب دردناك الهی می ترسانم . ماننـد دیـده بانی که دشـمن را از نطقه دوری می بینـد و قوم خود را از خطر آگاه می کنـد ، من هم شـما را از خطر عـذاب قیـامت آگـاه می سـازم) . مردم از مـاءموریت بزرگ پیـامبر (ص) آگـاه تر شدنـد . امّا ابولهب نیز در این جا موضوع مهم رسالت را با سبکسری پاسخ گفت .

نخستین مسلمین

به محض ابلاـغ عمومی رسـالت ، وضع بسـیاری از مردم با محمّـد (ص) تغییر کرد . همان کسانی که به ظاهر او را دوست می داشتند ، بنای اذیت و آزارش را گذاشتند .

آنها که در قبول دعوت او پیشرو بودند ، از کسانی بودند که او را بیشتر از هر کسی می شناختند و به راستی کردار و گفتارش ایمان داشـتند . غیر از خدیجه و علی و زید پسر حارثه - که غلام آزاد شده حضرت محمّد (ص) بود ، جعفر فرزند ابوطالب و ابوذر غفاری و عمرو بن عبسه و خالد بن سـعید و ابوبکر و . . . از پیشگامان در ایمان بودند ، و اینها هم در آگاه کردن جوانان مکه و تبلیغ آنها به اسـلام از کوشـش دریغ نمی کردند . نخستین مسلمانان : بلال - یاسر و زنش سمیه ، خباب - ارقم - طلحه - زبیر - عثمان - سعد و . . . رویهمرفته در سه سال اول عده پیروان محمّد (ص) به بیست نفر رسیدند .

آزار مخالفان

کم کم صـفها از هم جدا شد ، کسانی که مسلمان شده بودند سعی می کردند بت پرستان را به خدای یگانه دعوت کنند . بت پرسـتان نیز که منافع و ریاست خود را بر عده ای نادانتر از خود در خطر می دیدند می کوشیدند مسلمانان را آزار دهند و آنها را از کیش تازه برگردانند .

مسـلمانان و بیش از همه شـخص پیامبر عالیقدر از بت پرستان آزار می دیدند . یکبار هنگامی که پیامبر (ص) در کعبه مشغول نماز خواندن

بود و سرش را پایین انداخته بود ، ابوجهل – از دشمنان سر سخت اسلام – شکمبه شتری که قربانی کرده بودند روی گردن مبارك پیغمبر (ص) ریخت .

چون پیامبر ، صبح زود ، برای نماز از منزل خارج می شد ، مردم شاخه های خار را در راهش می انداختند تا خارها در تاریکی در پاهای مقدسش فرو رود . گاهی مشرکان خاك و سنگ به طرف پیامبر پرتاب می کردند . یك روز عده ای از اعیان قریش بر او حمله کردند و در این میان مردی به نام (عقبه بن ابی معیط) پارچه ای را به دور گردن پیغمبر (ص) انداخت و به سختی آنرا کشید بطوری که زندگی پیامبر (ص) در خطر افتاده بود . بارها این آزارها تکرار شد .

هر چه اسلام بیشتر در بین مردم گسترش می یافت بت پرستان نیز بر آزارها و توطئه چینی های خود می افزودند . فرزندان مسلمان مورد آزار پدران و برادران مسلمان از برادران مشرك خود آزار می دیدند . جوانان حقیقت طلب که به اعتقادات خرافی و باطل پدران خود پشت پا زده بودند و به اسلام گرویده بودند به زندان ها در افتادند و حتی پدران و مادران به آنها غذا نمی دادند . امّا آن مسلمانان با ایمان با چشمان گود افتاده و اشک آلود و لبهای خشکیده از گرسنگی و تشنگی ، خدا را همچنان پرستش می کردند .

مشرکان زره آهنین در بر غلامان می کردند و آنها را در میان آفتاب داغ و روی ریگهای تفتید می انداختند تا اینکه پوست

بـدنشان بسوزد . برخی را با آهن داغ شـده می سوزاندنـد و به پای بعضـی طناب می بسـتند و آنها را روی ریگهای سوزان می کشیدند .

بلال غلامی بود حبشـی ، اربابش او را وسط روز ، در آفتاب بسـیار گرم ، روی زمین می انـداخت و سـنگهای بزرگی را روی سینه اش می گـذاشت ولی بلال همه این آزارها را تحمل می کرد و پی در پی (احـد احد) می گفت و خدای یگانه را یاد می کرد . یاسـر پـدر عمـار را بـا طنـاب به دو شتر قوی بسـتند و آن دو شتر قوی بسـتند و آن دو شتر را در جهت مخالف یکـدیگر راندنـد تا یاسـر دو تکه شد . سـمیه مادر عمار را هم به وضع بسـیار دردناکی شـهید کردند . امّا مسـلمانان پاک اعتقاد - با این همه شکنجه ها - عاشقانه ، تا پای مرگ پیش رفتند و از ایمان به خدای یگانه دست نکشیدند .

روش بت پرستان با محمّد (ص)

وقتی مشـرکان از راه آزارها نتوانستند به مقصود خود برسند از راه تهدید (۳۵) و تطمیع (۳۶) درآمدند ، زیرا روز بروز محمّد (ص) در دل تمام قبایل و مردم آن دیار ، برای خود جایی باز می نمود و پیروان بیشتری می یافت .

مشـرکان در آغاز تصـمیم گرفتنـد دسـته جمعی با (ابوطالب) عم و یگانه حامی پیغمبر (ص) ملاقات کنند . پس از دیدار ، به ابوطالب چنین گفتند:

(ابوطالب ، تو از نظر شرافت و سن بر ما برتری داری . برادرزاده تو محمّد به خدایان ما ناسزا می گوید و آیین ما و پدران ما

را به بدی یاد می کند و عقیده ما را پست و بی ارزش می شمارد . به او بگو دست از کارهای خود بردارد و نسبت به بتهای ما سخنی که توهین آمیز باشد نگوید . یا او را در اختیار ما بگذار و حمایت خود را از او بردار .)

مشرکان قریش وقتی احساس کردند که اسلام کم کم در بین مردم و قبایل نفوذ می کند و آیات قرآن بر دلهای مردم می نشستند و آنها را تحت تاءثیر قرار می دهد بیش از پیش احساس خطر کردند و برای جلوگیری از این خطر بار دیگر با ابوطالب بزرگ قریش و سرور بنی هاشم ملاقات کردند و هر بار ابوطالب با نرمی و مدارا با آنها سخن گفت و قول داد که به برادرزاده اش پیغام آنها را خواهد رساند . امّا پیامبر عظیم الشاءن اسلام در پاسخ به عمّش چنین فرمود:

(عموجان ، به خدا قسم هرگاه آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند که دست از دین خدا و تبلیغ آن بردارم حاضر نمی شوم . من در این راه یا باید به هدف خود که گسترش اسلام است برسم یا جانم را در این راه فدا کنم)

ابوطالب به برادرزاده اش گفت : (به خدا قسم دست از حمایت تو برنمی دارم . ماءموریت خود را به پایان برسان) .

سرانجام فرعونیان مکه به خیال باطل خود ، از در تطمیع در آمدند ، و پیغام دادند که ما حاضریم هر چه محمّد (ص) بخواهد از ثروت و سلطنت و

زنهای زیبا روی در اختیارش قرار دهیم ، بشرط اینکه از دین تازه و بد گفتن به بتهای ما دست بردارد .

امّا پیامبر (ص) به سخنان آنها که از افکاری شایسته خودشان سرچشمه می گرفت اعتنایی نکرد و از آنها خواست که به (اللّه) ایمان بیاورند تا بر عرب و عجم سروری کنند .

آنها با اندیشه های محدود خود نمی توانستند قبول کنند که به جای ۳۶۰ خدا ، فقط یک خدا را بپرستند .

از این به بعد - همانطور که گفتیم - ابوجهل و دیگران بنای آزار و اذیت پیامبر مکرم (ص) و دیگر مسلمانان را گذاشته و آنچه در توان داشتند در راه آزار و مسخره کردن پیامبر و مؤ منان به اسلام ، به کار بردند .

استقامت پیامبر (ص)

با این همه آزاری که پیامبر (ص) از مردم می دید مانند کوه در برابر آنها ایستاده بود و همه جا و همه وقت و در هر مکانی که چند تن را دور یکدیگر نشسته می دید ، درباره خدا و احکام اسلام و قرآن سخن می گفت و با آیات الهی دلها را نرم و به سوی اسلام متمایل می ساخت . می گفت : (اللّه) خداوند یگانه و مالک این جهان و آن جهان است . تنها باید او را عبادت کرد و از او پروا داشت . همه قدرتها از خداست . ما و شما و همه ، دوباره زنده می شویم و در برابر کارهای نیک خود پاداش خواهیم داشت و در برابر کارهای زشت خود کیفر خواهیم دید . ای مردم

از گناه ، دروغ ، تهمت و دشنام بپرهیزید .

قریش آن چنان تحت تاءثیر آیات قرآنی قرار گرفته بودند که ناچار ، برای قضاوت از (ولید) که داور آنها در مشکلات زندگی و یاور آنها در دشواریها بود ، کمک خواستند . (ولید) پس از استماع آیات قرآنی به آنها چنین گفت :

(من از محمّد امروز سخنی شنیدم که از جنس کلام انس و جن نیست . شیرینی خاصی دارد و زیبایی مخصوصی ، شاخسار آن پر میوه و ریشه های آن پر برکت است . سخنی است برجسته و هیچ سخنی از آن برجسته تر نیست) . (۳۷)

مشرکان وقتی به حلاوت و جذابیت کلام خدا پی بردند و در برابر آن عاجز شدند ، چاره کار خود را در این دیدند که به آن کلام آسمانی تهمت (سحر و جادو) بزنند ، و برای اینکه به پیامبری محمّد (ص) ایمان نیاورند بنای بهانه گیری گذاشتند . مثلا از پیامبر می خواستند تا خدا و فرشتگان را حاضر کند ! از وی می خواستند کاخی از طلا داشته باشد یا بوستانی پر آب و درخت ! و نظایر این حرفها . محمّد (ص) در پاسخ آنها چنین فرمود: من رسولی بیش نیستم و بدون اذن خدا نمی توانم معجزه ای بیاورم .

مهاجرت به حبشه

در سال پنجم از بعثت یکدسته از اصحاب پیغمبر که عده آنها به ۸۰ نفر می رسید و تحت آزار و اذیت مشرکان بودند ، بر حسب موافقت پیامبر (ص) به حبشه رفتند . حبشه ، جای امن و آرامی بود ، و نجاشی حکمروای آنجا

مردی بود مهربان و مسیحی ، مسلمانان می خواستند در آنجا ضمن کسب و کار ، خدای را عبادت کنند . امّا در آنجا نیز مسلمانها از آزار مردم مکه در امان نبودند . مکی ها از نجاشی خواستند مسلمانان را به مکه برگرداند و برای اینکه پادشاه حبشه را به سوی خود جلب کنند هدیه هایی هم برای وی فرستادند . امّا پادشاه حبشه گفت : اینها از تمام سرزمینها ، سرزمین مرا برگزیده اند . من باید تحقیق کنم ، تا بدانم چه می گویند و شکایت آنها و علت آن چیست ؟ سپس دستور داد مسلمانان را در دربار حاضر کردند . از آنها خواست علت مهاجرت و پیامبر خود و دین تازه خود را معرفی کنند . جعفر بن ابیطالب به نمایندگی مهاجرین برخاست و چنین گفت :

(ما مردانی نادان بودیم . بت می پرستیدیم . از گوشت مردار تغذیه می کردیم . کارهای زشت مرتکب می شدیم . حق همسایگان را رعایت نمی کردیم . زورمندان ، ناتوانان را پایمال می کردند . تا آنگاه که خداوند از بین ما پیامبری برانگیخت و او را به راستگویی و امانت می شناسیم . وی ما را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد . از ما خواست که از پرستش بتهای سنگی و چوبی دست برداریم . و راستگو ، امانتدار ، خویشاوند دوست ، خوشرفتار و پرهیزگار باشیم . کار زشت نکنیم . مال یتیمان را نخوریم . زنا را ترک گوییم . نماز بخوانیم . روزه بگیریم ، زکات بدهیم ، ما هم به این پیامبر ایمان آوردیم و پیرو

او شدیم . قوم ما هم به خاطر اینکه ما چنین دینی را پذیرفتیم به ما بسیار ستم کردند تا از این دین دست برداریم و بت پرست شویم و کارهای زشت را دوباره شروع کنیم . وقتی کار بر ما سخت شد و آزار آنها از حد گذشت ، به کشور تو پناه آوردیم و از پادشاهان تو را برگزیدیم . امیدواریم در پناه تو بر ما ستم نشود) .

نجاشی گفت : از آیاتی که پیامبر (ص) بر شما خوانده است برای ما هم اندکی بخوانید .

جعفر آیات اول سوره مریم را خواند . نجاشی و اطرافیانش سخت تحت تاءثیر قرار گرفتند و گریه کردند . نجاشی که مسیحی بود گفت : به خدا قسم این سخنان از همان جایی آمده است که سخنان حضرت عیسی سرچشمه گرفته .

سپس نجاشی به مشرکان مکه گفت : من هرگز اینها را به شما تسلیم نخواهم کرد .

کفار قریش از این شکست بی اندازه خشمگین شدند و به مکه باز گشتند .

محاصره اقتصادی

مشرکان قریش برای اینکه پیامبر (ص) و مسلمانان را در تنگنا قرار دهند و عهدنامه ای نوشتند و امضاء کردند که بر طبق آن باید قریش ارتباط خود را با محمّد (ص) و طرفدارانش قطع کنند . با آنها زناشویی و معامله نکنند . در همه پیش آمدها با دشمنان اسلام همدست شوند . این عهدنامه را در داخل کعبه آویختند و سوگند خوردند متن آنرا رعایت کنند . ابوطالب حامی پیامبر (ص) از فرزندان هاشم و مطلب خواست تا در دره ای که به نام

(شعب ابوطالب) است ساکن شوند و از بت پرستان دور شوند . مسلمانان در آنجا در زیر سایبانها زندگی تازه را آغاز کردند و برای جلوگیری از حمله ناگهانی آنها برجهای مراقبتی ساختند . این محاصره سخت سه سال طول کشید . تنها در ماههای حرام (رجب - محرم - ذیقعده - ذیحجه) (۳۸) پیامبر (ص) و مسلمانان از (شعب) برای تبلیغ دین و خرید اندکی آذوقه خارج می شدند ولی کفار - بخصوص ابولهب - اجناس را می خریدند و یا دستور می دادند که آنها را گران کنند تا مسلمانان نتوانند چیزی خریداری نمایند . گرسنگی و سختی به حد نهایت رسید . امّا مسلمانان استقامت خود را از دست ندادند . روزی از طریق وحی پیامبر (ص) خبردار شد که عهدنامه را موریانه ها خورده اند و جز کلمه (((بسمک اللهم))) چیزی باقی نمانده . این مطلب را ابوطالب در جمع مشرکان گفت . وقتی رفتند و تحقیق کردند به صدق گفتار پیامبر پی بردند و دست از محاصره کشیدند . مسلمانان نیز نفس براحت کشیدند . . . امّا . . . امّا پس از چند ماهی خدیجه همسر با وفا و ابوطالب حامی پیغمبر (ص) دار دنیا را وداع کردند و این امر بر پیامبر گران آمد . بار دیگر اذیت و آزار مشرکان آغاز شد .

انتشار اسلام در یثرب (مدینه)

در هنگام حج عده ای در حدود شش تن از مردم یثرب با پیامبر (ص) ملاقات کردند و از آیین پاك اسلام آگاه گردیدند .
مردم مدینه به خاطر جنگ و جدالهای

دو قبیله (اوس) و (خزرج) فشارهایی که از طرف یهودیان بر آنها وارد می شد ، گویی منتظر این آیین مقدس بودند که پیام نجات بخش خود را به گوش آنها برساند . این شش تن مسلمان به مدینه رفتند و از پیغمبر و اسلام سخنها گفتند و مردم را آماده پذیرش اسلام نمودند .

سال دیگر در هنگام حج دوازده نفر با پیامبر (ص) و آیین مقدس اسلام آشنا شدند . پیامبر (ص) یکی از یاران خود را برای تعلیم قرآن و احکام اسلام همراه آنها فرستاد . در سال دیگر نیز در محلی به نام (عقبه) دوازده نفر با پیامبر بیعت کردند ، و عهد نمودند که از محمّد (ص) مانند خویشان نزدیک خود حمایت کنند . به دنبال این بیعت ، در همان محل ، ۷۳ نفر مرد و زن با محمّد (ص) پیمان وفاداری بستند و قول دادند از پیامبر (ص) در برابر دشمنان اسلام تا پای جان حمایت کنند . زمینه برای هجرت به یثرب که بعدها (مدینه) نامیده شد ، فراهم گردید . پیامبر (ص) نیز اجازه فرمود که کم کم اصحابش به مدینه مهاجرت نمایند .

معراج – سفر به طائف

پیش از هجرت به مدینه که در ماه ربیع الاول سال سیزدهم بعثت اتفاق افتاد ، دو واقعه در زندگی پیامبر مکرم (ص) پیش آمد که به ذکر مختصری از آن می پردازیم :

در سال دهم بعثت (معراج) پیغمبر اکرم (ص) اتفاق افتاد و آن سفری بود که به امر خداوند متعال و به همراه امین وحی (جبرئیل

) و بر مرکب فضا پیمایی به نام (براق) انجام شد . پیامبر (ص) این سفر با شکوه را از خانه امّ هانی خواهر امیرالمؤ منین علی (ع) آغاز کرد و با همان مرکب به سوی بیت المقدس یا مسجدالاقصی روانه شد ، و از بیت اللحم که زادگاه حضرت مسیح است و منازل انبیاء (ع) دیدن فرمود . سپس سفر آسمانی خود را آغاز نمود و از مخلوقات آسمانی و بهشت و دوزخ بازدید به عمل آورد ، و در نتیجه از رموز و اسرار هستی و وسعت عالم خلقت و آثار قدرت بی پایان حق تعالی آگاه شد و به (((سدره المنتهی))) (۳۹) رفت و آنرا سراپا پوشیده از شکوه و جلال و عظمت دید . سپس از همان راهی که آمده بود به زادگاه خود (مکه) بازگشت و از مرکب فضا پیمای خود پیش از طلوع فجر در خانه (امّ هانی) پایین آمد . به عقیده شیعه این سفر جسمانی بوده است نه روحانی چنانکه بعضی گفته اند . در قرآن کریم در سوره (اسراء) از این سفر با شکوه بدین صورت یاد شده است :

(منزّه است خدایی که شبانگاه بنده خویش را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی که اطراف آن را برکت داده است سیر داد ، تا آیتهای خویش را به او نشان دهد و خدا شنوا و بیناست .)(۴۰)

در همین سال و در شب معراج خداوند دستور داده است که امت پیامبر خاتم (ص) هر شبانه روز پنج وعده نماز بخوانند و عبادت پروردگار جهان نمایند ، که

نماز معراج روحانی مؤ من است .

حادثه دیگر سفر حضرت محمّد (ص) است به طائف . در سال یازدهم بعثت بر اثر خفقان محیط مکه و آزار بت پرستان و کینه توزی مکیان ، پیامبر (ص) خواست به محیط دیگری برود . یکه و تنها راه طائف را در پیش گرفت تا با سران قبایل ثقیف تماس بگیرد ، و آیین اسلام را به آنها بشناساند . امّا آن مردم سخت دل به سخنان رسول مکرم (ص) گوش ندادند و حبشی بنای اذیت و آزار حضرت محمّد (ص) را گذاشتند . رسول اکرم (ص) چند روز در (نخله) بین راه طائف و مکه ماند و چون از کینه توزی و دشمنی بت پرستان بیمناک بود؛ می خواست کسی را بجوید - که بنا به رسم آن زمان - او را در بازگشت به مکه امان دهد . از این رو شخصی را به مکه فرستاد و از (مطعم بن عدی) امان خواست . مطعم حفظ جان رسول مکرم (ص) را به عهده گرفت و در حق پیامبر خدا (ص) نیکی کرد . بعدها حضرت محمّد (ص) بارها از نیکی و محبت او در حق خود یاد می فرمود .

هجرت به مدینه

مسلمانان با اجازه پیامبر مکرم (ص) به مدینه رفتند و در مکه جز پیامبر و علی (ع) و چند تن که یا بیمار بودند و یا در زندان مشرکان بودند کسی باقی نماند .

وقتی بت پرستان از هجرت پیامبر (ص) با خبر شدند ، در پی نشست ها و مشورتها

قرار گذاشتند چهل نفر از قبیله را تعیین کنند ، تا شب هجرت به خانه پیامبر بریزند و آن حضرت را به قتل رسانند ، تا خون وی در بین تمام قبایل پخش گردد و بنی هاشم نتوانند انتقام بگیرند ، و در نتیجه خون آن حضرت پایمال شود .

امّا فرشته وحی رسول مکرم (ص) را از نقشه شوم آنها با خبر کرد .

آن شب که آدمکشان قریش می خواستند این خیال شوم و نقشه پلید را عملی کنند ، علی بن ابیطالب (ع) بجای پیغمبر خوابید ، و آن حضرت مخفیانه از خانه بیرون رفت . ابتدا به غار ثور (در جنوب مکه) پناه برد و از آنجا به همراه ابوبکر به سوی (یثرب) یا (مدینه النبی) که بعدها به (مدینه) شهرت یافت ، هجرت فرمود:

ورود به مدینه

رسول اکرم (ص) و همراهان روز دوشنبه ۱۲ ماه ربیع الاول به (قبا) در دو فرسخی مدینه رسیدند . پیامبر (ص) تا آخر هفته در آنجا توقف فرمود تا علی (ع) و همراهان برسند . مسجد قبا در این محل یادگار آن روز بزرگ است .

علی (ع) پس از هجرت محمّد (ص) ماءمور بود امانتهای مردم را به آنها برگرداند ، و زنان هاشمی از آن جمله : فاطمه دختر پیامبر (ص) و مادر خود فاطمه دختر اسد و مسلمانانی که تا آن روز موفق به هجرت نشده بودند همراه ببرد . علی (ع) با همراهان به راه افتاد . راهی پر خطر و سخت .

علی (ع) با پاهای خون

آلود و ورم کرده پس از سه روز به پیامبر اکرم (ص) پیوست و مورد لطف خاص نبی اکرم (ص) قرار گرفت . مردم مـدینه با غریو و هلهله شادی – پس از سه سال انتظار – از پیامبر خود استقبال کردند .

اهمیت هجرت

ورود پیامبر و مسـلمانان به مدینه ، فصل تازه ای در زندگی پیغمبر اکرم (ص) و اسـلام گشود . مانند کسـی که از یک محیط آلوده و خفقـان آور به هوای آزاد و سـالم پنـاه برد . بی جهت نیست که هجرت در راه خـدا و برای گسترش دین خـدا برابر با جهاد است و این همه عظمت دارد .

هجرت ، یعنی دست از همه علاقه هـای قبلی کشـیدن و پـا بر روی عادات و آداب کهنه نهادن وبه سوی زنـدگی نوین رفتن . رفتن شخصی ازجهل به سوی نور و دانایی ، هجرت است . رفتن از ناپاکی به سوی پاکی هجرت است . هجرت پیامبر (ص) و مسـلمانان از مکه (محیط اختناق و آلودگی و کینه) به سوی مدینه(شهر صفا و نصرت و برادری) و به سوی پی ریزی زندگی اجتماعی اسـلامی ، نخستین گام بلند در پیروزی و گسترش اسلام و جهانی شدن آن بود . نظر به اهمیتهجرت بود که بعدها در زمان خلیفه دوم به پیشنهاد علی (ع) اینسال مبداء تاریخ اسلام یعنی (هجری) شد .

نخستین گام

وقتی پیـامبر اکرم (ص) آن همه اسـتقبال و شـادی و شادمـانی را از مردم مـدینه دیـد ، اولین کاری که کرد این بود که ، طرح سـاختن مسـجدی را برای مسـلمانان پی افکنـد . مسـجد تنها محلی برای خوانـدن نماز نبود . در مسـجد تمام کارهای قضائی و اجتماعی مربوط به مسلمانان انجام می شد .

مسجد مرکز تعلیم و تربیت و اجتماعات اسلامی از هر قبیل بود . شعرا اشعار خود را در مسجد

می خواندند . مسلمانان در کنار هم و پیامبر اکرم (ص) در کنار آنها با عشق و علاقه به ساختن مسجد پرداختند . پیامبر اکرم (ص) خود سنگ بر دوش می کشید و مانند کارگر ساده ای کار می کرد . این مسجد همان است که اکنون با عظمت برجاست و بعد از مسجدالحرام ، دومین مسجد جهان است .

پیامبر بین دو قبیله (اوس) و (خزرج) که سالها جنگ بود ، صلح و آشتی برقرار کرد . بین (مهاجران) و مردم مدینه که مهاجران را در خانه های خود پذیرفته بودند یعنی (انصار) پیمان برادری برقرار کرد . پیامبر ، توحید اسلامی و پیوند اعتقادی و برادری را جایگزین روابط قبیلگی کرد . با منشوری که صادر فرمود در حقیقت (قانون اساسی) جامعه اسلامی را در مدینه تدوین کرد و مردم مسلمان را در حقوق و حدود برابر اعلام فرمود . طوایف یهود را که در داخل و خارج مدینه بسر می بردند امان داد .

بطور خلاصه ، پیامبر از مردمی کینه توز ، بی خبر از قانون و نظام اجتماعی و گمراه ، جامعه ای متحد ، برادر ، بلند نظر و فداکار بوجود آورد . بتدریج از سال دوم در برابر حملات دشمنان اسلام ، اقدامات رزمی و دفاعی صورت گرفت .

جنگها یا غزوه های پیغمبر (ص)

دشمن کینه توز دیرین اسلام یعنی کفار مکه در صدد بودند بهر صورتی امکان دارد - جامعه نوپای اسلامی را با شکست مواجه کنند - بدین جهت به جنگهایی دست زدند . پیامبر اکرم (ص) نیز برای دفاع دستور آمادگی مسلمانان

را صادر فرمود . بنابراین در مـدینه از آغاز گسترش اسـلام جنگهایی اتفاق افتاده است که به اختصار از آنها یاد می کنیم . این نکته را هم باید به یاد داشت : که جنگهایی که رسول اکرم (ص) شخصا در آن شرکت فرموده است (غزوه) و بقیه جنگهایی را که در زمان پیامبر (ص) واقع شده (سریه) می نامند .

غزوه بدر

در سال دوم هجرت جنگ بـدر پیش آمد . در این جنگ نابرابر تعداد لشـکر دشـمن ۹۵۰ نفر بود با آمادگی رزمی ، امّا عـده مسلمانان فقط ۳۱۳ نفر بود . مسـلمانان با نیروی ایمان و با فداکاری کامل جنگیدند و در مدتی کوتاه دشمنان خود را شکست دادند . کفار با ۷۰ کشته و ۷۰ اسـیر و بر جای گذاشتن غنائم جنگی بسیار فرار کردند و دشمن سرسخت اسلام ابوجهل نیز در این جنگ کشته شد . این پیروزی سر فصل پیروزیهای دیگر شد .

تغییر قبله

در همین سال از سوی خداوند متعال دستور آمد مسلمانان از سوی (بیت المقدس) بسوی (کعبه) نماز بگزارند . علت این امر آن بود که یهودیان نداشتن قبله دیگری را برای اسلام دین کامل ، نقص شمردند و به جهانی بودن اسلام باور نداشتند . مسجد ذوقبلتین (دارای دو قبله) یادگار آن واقعه مهم است .

جنگ احد

یک سال بعد از جنگ بدر ، دشـمنان اسلام با تجهیزاتی سه برابر جنگ بدر به قصدانتقام به سوی مدینه حرکت کردند . پیامبر (ص) با یاران مشورت کرد و در نتیجه قرارشد در کناره کوه احد صف آرایی کنند . در آغاز جنگ ، مسـلمانان - با عده کم ولی با نیرویایمان زیاد - پیروز شدند ، ولی بخاطر آنکه محافظان دره ای که در پشت بود ، سنگر رابه طمع غنیمت های جنگی ترک کردند ، شـکستی بر لشـکریان اسـلام وارد شد و عده ای ازجمله حمزه عموی دلاور پیامبر (ص) کشته شدند ولی بر اثر فداکاریهای علی (ع) کهزخم بسیار برداشته

بود و دیگر دلاوران و شیوه تازه ای که پیامبر در جنگ احد بکاربست ، دیگر بار مسلمانان گرد آمدند و به تعقیب دشمن زبون شده پرداختند و سرانجاماین جنگ به پیروزی انجامید .

غزوه خندق (یا احزاب)

جمعی از یهودیان از جمله قبیله (نبی نضیر) در مدینه بسر می بردند . پیامبر (ص) در ابتدای کار با آنان پیمان دوستی و همکاری بست ولی اینان همیشه با نفاق و دورویی در صدد بودند که ضربت خود را بر اسلام وارد کنند . پیامبر مکرم (ص) با همه راءفت و رحمت در برابر نفاق و توطئه ، گذشت نمی فرمود و منافق را تنبیه می کرد .

طایفه بنی نضیر وقتی در مدینه نقش های خود را نقش بر آب دیدند با مشرکان مکه و چند طایفه دیگر همدست شدند و در سال پنجم هجرت ، سپاه عظیمی که شامل ده هزار نفر مرد شمشیر زن بود به فرماندهی ابوسفیان به قصد ریشه کن کردن اسلام به مدینه حمله کردند . زمان آزمایش و فداکاری بود . مسلمانان با مشورت سلمان فارسی و پذیرش پیامبر مکرم (ص) خندقی در اطراف مدینه کندند . دشمن به مدینه آمد . یکباره با خندقی وسیع روبرو شد . یهودیان (بنی قریظه) مانند دیگر یهودیان بنای خیانت و نفاق گذاشتند . لحظه های سخت و بحرانی در پیش بود .

پیامبر مکرم (ص) با طرحهای جالب جنگی صفوف دشمن را آشفته ساخت . عمرو بن عبدود ، سردار کم نظیر مکه در جنگ تن به تن با علی (ع) کشته شد . با ضربتی که از

عبادت جن و انس بیشتر ارزش داشت ضربتی کاری و مؤ ثر . دشمن به وحشت افتاد . بدبینی بین مهاجمان و یهودیان کمی آذوقه - تند بادهای شدید شبانه - خستگی زیاد - همه و همه باعث شد که پیروزی نصیب لشکر اسلام گردد و لشکریان کفر به سوی مکه فرار کنند .

سال ششم هجرت – صلح حدیبیه

پیامبر اکرم (ص) در پی رؤ یای شیرینی دید که ، مسلمانان در مسجدالحرام مشغول انجام فریضه حج هستند به مسلمانان ابلاغ فرمود برای سفر عمره در ماه ذیقعده آماده شوند . همه آماده سفر شدند . قافله حرکت کرد . چون این سفر در ماه حرام انجام شد و مسلمانان جز شمشیری که هر مسافر همراه خود می برد چیزی با خود نداشتند و از سوی دیگر با مقاومت قریش روبرو شدند و بیم خونریزی بسیار بود ، پیامبر (ص) با مکیان پیمانی برقرار کرد که به نام (پیمان حدیبیه) شهرت یافت . مطابق این صلحانه پیامبر و مسلمانان از انجام عمره صرف نظر کردند . قرار شد سال دیگر عمل عمره را انجام دهند . این پیمان ، روح مسالمت جویی مسلمانان را بر همگان ثابت کرد . زیرا قرار شد تا ده سال حالت جنگی بین دو طرف از بین برود و رفت و آمد در قلمرو دو طرف آزاد باشد . این صلح در حقیقت پیروزی اسلام بود ، زیرا پیامبر (ص) از ناحیه دشمنی داخلی خطرناکی آسوده خاطر شد و مجال یافت تا فرمانروایان کشورهای دیگر را به اسلام دعوت فرماید .

نامه های رسول مکرم (ص) به پادشاهان

می دانیم که به موجب آیات قرآن دین اسلام دین جهانی و پیامبر خاتم (ص) آخرین سفیر الهی به جانب مردم است . (۴۱) بنابراین ماءموریت ، حضرت محمّد (ص) به سران معروف جهان مانند: خسروپرویز - پادشاه ایران - هرقل (امپراطور روم) ، مقوقس (فرمانروای مصر) و . . . نامه نوشت و آنها را به دین اسلام دعوت

کرد . این نـامه هـا را مـاءمورانی با ایمان ، فـداکار و با تجربه برای فرمانروایان می بردنـد . درین نامه ها پیامبر (ص) آنها را به اسـلام و کلمه حق و برادری و برابری دعوت می کرد و در صورت نافرمانی آنها را از عذاب خداوند بیم می داد . همین پیامها زمینه گسترش جهانی اسلام را فراهم آورد .

جنگ خیبر

خیبر یا بهتر بگوییم وادی خیبر هفت دژ بود در سـرزمین حاصـلخیزی در شـمال مدینه به فاصـله سـی و دو فرسنگ که پناهگاه مهم یهودیان بود . یهودیان بیش از از پیش توطئه می کردنـد و مزاحم مسـلمانان بودند . پیامبر اسـلام تصـمیم گرفت این افراد مناطق را سـر جای خود بنشاند و شـر آنها را دفع کند . بدین جهت دستور فرمود مسلمانان برای فتح خیبر عازم آن دیار شوند . پس از تلاش و مقاومت بسـیار این سـنگرها - یکی پس از دیگری - فتـح شـد . پس از فتـح دژهای خیبر یهودیانی که در قریه (فـدک) در ۱۴۰ کیلومتری مـدینه می زیسـتند - بـدون جنـگ و مقـاومت تسـلیم شدنـد و سـرپرستی پیـامبر (ص) را بر خود پذیرفتند . برابر قوانین اسلام جاهایی که بدون جنگ تسلیم می شوند مخصوص پیامبر است . این قریه را رسول مکرم (ص) به دخترش فاطمه زهرا (ع) بخشید که ماجرای غصب آن تا زمان عبدالعزیز در تاریخ ثبت است و ما در زندگینامه فاطمه زهرا (ع) از آن سخن می گوییم .

فتح مکه

در سـال هشـتم هجرت جریـانی پیش آمـد که پیمان شـکنی قریش را ثابت می نمود . بـدین جهت پیامبر مکرم (ص) تصـمیم گرفت مکه را فتح کند و آنرا از ناپاکی بتها و بت پرستها پاک سازد . بنابراین با رعایت اصل غافلگیری ، بی آنکه لحظه فرمان حرکت و مسـیر و مقصد حرکت برای کسـی روشن باشد ، پیامبر (ص) روز دهم ماه رمضان ، فرمان حرکت صادر فرمود . ده هزار سرباز مسلمان به

حرکت آغاز کرد .

شهر مکه بـدون مقـاومت تسـلیم شـد . پیامبر (ص) و مسـلمانان وارد زادگاه پیامبر شدنـد . بتها درهم شکسـته شـد و اسـلام به پیروزی بزرگی نائل آمد .

در این فتح ، پیامبر (ص) که اختیار کامل داشت و می توانست از دشـمنان سرسخت دیرین خود انتقام بگیرد همه را مورد عفو و رحمت قرار داد و به تمام جهان ثابت کرد که هدف اسـلام گسسـتن بندها اسارت و بندگی از دست و پای افراد بشر است و فرا خوانـدن آنهـا به سوی (اللّه) و نیکی و پاکی و درستی . از این سال به بعـد گروه گروه به اسـلام روی آوردنـد و با احکام حیات بخش و انسان ساز آن آشنا شدند .

پس از فتـح مکه غزوه حنین و غزوه طـائف و غزوه تبوک و . . . اتفـاق افتاد . در دو غزوه اول پیروزی با مسـلمانان بود ، امّا در غزوه تبوک ، اگر چه پیـامبر (ص) بـا دشـمن روبرو نشـد و نبردی نکرد ، ولی یک سلسـله بهره های معنوی و روانی – در این غزوه بسـیار پر مشـقت – عاید مسـلمانان گردید . پیامبر (ص) با این سـفر پر رنج ، راه را برای فتح شام و روم هموار ساخت و شیوه جنگ با قدرتهای بزرگ را به اصحاب وفادار خود آموخت .

فوت فرزند دلبند پیامبر (ص)

در سالهای گذشـته پیامبر اسلام با مرگ سه فرزند خود به نامهای قاسم (۴۲) و طاهر و طیب و سه دختر به نامهای زینب و رقیه و امّ کلثوم روبرو شد و در فراق آنها متاءثر

گردید .

امّا این بار کودک دلبندش ابراهیم که از ماریه بود ، قلب حساس پیامبر مکرم (ص) را سخت آزرده کرد . پیامبر (ص) در حالی که ابراهیم را در آغوش داشت و آن نوگل بوستان رسالت جان به جان آفرین تسلیم می کرد این کلمات آتشین را فرمود:

(ابراهیم عزیز ! کاری از ما برای تو ساخته نیست ، مقدر الهی نیز بر نمی گردد . چشم پدرت در مرگ تو گریان و دل او اندوهبار است ، ولی هرگز سخنی را که موجب خشم خداوند باشد ، بر زبان جاری نمی سازم . . .) .

برخی از اصحاب از گریه پیامبر (ص) تعجب می کردند . امّا پیامبر (ص) در این جا مثل همه مراحل به مسلمانان درسی بزرگ آموخت :

درس مهر و محبت نسبت به اولاد

(مهر و مودت به اولاد از عالیترین و پاک ترین تجلیات روح انسانی است و نشانه سلامت و لطافت آن می باشد) پیامبر عالیقدر (ص) پیوسته می فرمود: (((اکرموا اءولادکم))) فرزندان خود را گرامی دارید و نسبت به آنها مهر بورزید . باری یگانه فرزندی که از آن حضرت به یادگار ماند و رشته تابناک ولایت و امامت را - در صفحه روزگار - پایدار ساخت ، دخت ارجمند آن سرور (ص) یعنی فاطمه زهرا (ع) زوجه وصی آن حضرت علی (ع) بود .

حجه الوداع (آخرین سفر پیامبر (ص) به مکه)

چند ماه از عمر پربار پیامبر عالیقدر اسلام (ص) باقی نمانده بود . سال دهم هجرت بود . پیامبر (ص) اعلام فرمود: مردم برای انجام مراسم عظیم حج آماده شوند . بیش از صد هزار نفر گرد آمدند . پیامبر مکرم (ص) با پوشیدن دو پارچه سفید از مسجد شجره در نزدیک مدینه احرام بست و مسلمانان نیز همچنین .

صدای گوشنواز: ((لبیک اللهم لبیک ، لا شریک لک لبیک ،)) در فضا طنین انداز شد . هزاران نفر این ندای ملکوتی پیامبر را تکرار می کردند . شکوه عظیمی بود: وحدت اسلامی ، برابری و برادری تبلور یافت .

پیامبر مکرم (ص) برای اولین و آخرین بار مراسم و مناسک حج را به مسلمانان آموخت . این سفر بزرگ نمایشگر ثمرات بزرگ و تلاشهای چند ساله پیغمبر اکرم (ص) بود که جان و مال و زندگی خود را خالصانه در راه تحقق آرمانهای اسلامی و فرمانهای الهی بذل کرد ، و پیامهای الهی را به

مردم جهـان رسانیـد . پیـامبر (ص) در سـرزمین عرفـات - پس از نماز ظهر و عصـر - هزاران نفر از مسـلمانان پاک اعتقاد را ، مخاطب ساخته چنین فرمود:

(ای مردم ! سخنان مرا بشنوید - شاید پس از این شما را در این نقطه ملاقات نکنم - ای مردم خونها و اموال شما بر یکدیگر تا روزی که خدا را ملاقات نمائید مانند امروز و این ماه ، محترم است و هر نوع تجاوز به آنها حرام است) .

سپس مردم را بـه برابری و برادری فرا خوانـد و به رعـایت حقـوق بـانوان سـفارش کرد و از شکسـتن حـدود الهی بیم داد و از ستمکاری و تجاوز به حقوق یکدیگر بر حذر داشت و به تقوی توصیه کرد .

در صحنه غدیر خم

وقتی پیامبر اکرم (ص) و دهها هزار نفر در بازگشت به مدینه به محلی به نام غدیر خم رسـیدند ، امین وحی ، جبرئیل بر پیامبر (ص) وارد شد و پیام الهی را بدین صورت به پیامبر (ص) ابلاغ کرد:

(ای پیامبر ، آنچه از سوی خداوند فرستاده شده به مردم برسان و اگر پیام الهی را به مردم نرسانی رسالت خود را تکمیل نکرده ای ، خداوند تو را از شرّ مردم حفظ می کند .)(۴۳)

مردم می پرسـیدند آن چه چیزی است که کامـل کننـده دین است و بی آن ، دین حق کامـل نیست ؟ آن آخرین اقـدام پیـامبر است برای تعیین خط وصایت و امامت . پیامبر (ص) باید - به امر خدا - تکلیف مردم را پس از خود معین کند .

در زیر

آفتاب سوزان و در روی رملها و شنهای داغ بیابان ، ضمن خطبه بلندی ، پیامبر حضرت علی (ع) را به عنوان (ولی) و (جانشین) خود به مردم معرفی فرمود ، و بویژه این جمله را - که محدثان شیعه و سنی همه نقل کرده اند - گفت :

((من کنت مولاه فعلی مولاه . . .))

مردم در آن روز که هجدهم ماه ذیحجه بود ، با حضرت علی (ع) بیعت کردند .

دو ماه و چند روز بعد ، در اواخر صفر سال یازدهم هجری ، پیغمبر اکرم (ص) در مدینه چشم از جهان فرو بست و در جوار مسجدی که خود ساخته بود مدفون شد .

این قبر منور ، امروز زیارتگاه نزدیک به یک میلیارد مردم مسلمان جهان است .

قرآن و عترت

حدیثی از پیامبر گرانقدر اسلام (ص) نقل شده است بدین صورت :

(((انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا: کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی) .))

یعنی : من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم تا از آن دو پیروی نمایید هرگز گمراه نمی شوید این دو چیز گرانبها عبارتند از: کتاب خدا (قرآن) و عترتم ، اهل بیت من .

قرآن

قرآن شامل آیاتی است که در مدت ۲۳ سال بتدریج بر حضرت محمّد (ص) نازل شده است . قرآن شامل ۱۱۴ سوره کوتاه و بلند و نزدیک ۶۴۰۰ آیه است . همه سوره های قرآن با (((بسم اللّه الرحمن الرحیم))) آغاز می شود جز سوره (برائه) یا (توبه) . تنظیم آیات قرآن بر مبنایی است که شخص پیامبر اکرم (ص) دستور فرموده است .

سوره هایی که در مکه نازل شده (مکی) و آنها که در مدینه نازل شده است (مدنی) نامیده می شود . هر سوره ، نامی دارد که آن نام در متن سوره آمده است مانند: نحل ، بقره ، علق و . . . به محض این که سوره یا یک آیه یا چند آیه بر پیغمبر (ص) نازل می شد افراد مورد اعتمادی که به آنها (نویسندگان وحی) می گفتند ، آیات را می نوشتند . معروفترین آنها عبارتند از: علی بن ابیطالب (ع) - عبداللّه بن مسعود - زید بن ثابت - معاذ بن جبل - ابی بن کعب و . . . امتیاز قرآن بر دیگر

کتابهای آسمانی اینست که در قرآن کوچکترین تحریف و تغییری وارد نشده است .

قرآن معجزه باقیه و همیشگی پیامبر اکرم (ص) است . در چند جای قرآن بصراحت آمده است که اگر در قرآن شک و تردید دارید چند سوره ، حتی یک سوره کوچک که سه آیه است ؛ مانند آن را بیاورند که هرگز دشمنان اسلام به چنین کاری توفیق نیافته و نخواهند یافت .

قرآن فقط از جهت لفظ و فصاحت و شیوایی معجزه نیست ؛ بلکه از جهت معنی و دارا بودن احکام و نظامات استوار و قوانین ابدی نیز معجزه است - هر چه علم بشر پیشرفت کند و پرده از اسرار جهان بر گرفته شود رمز جاودانی اسلام و قرآن روشنتر خواهد شد - قرآن تاکنون به بیش از صد زبان دنیا و به فارسی و انگلیسی و فرانسوی چندین بار ترجمه شده است . در قرآن بیش از همه چیز به پرستش خدای واحد و صفات جلال و جمال خداوند و عظمت دستگاه آفرینش و سیر در آفاق و عوالم طبیعی و مطالع در احوال گذشتگان و قوانین و احکام عبادی ، اجتماعی و قضائی و روز رستاخیز و سرگذشت انبیاء بزرگ الهی و پند گرفتن از زندگانی اقوام گذشته توجه داده شده است .

برای اینکه بتوانیم به لطف ظاهر و باطن عمیق قرآن پی ببریم باید - در درجه اول - با زبان فصیح و بلیغ قرآن آشنا شویم .

قرآن راهنمایی است راستگو ، پایدار و خیرخواه .

عترت یا اهل بیت

همان علی (ع) و فرزندان پاک گوهرش و نیز فاطمه زهرا (ع)

دختر بسیار عزیز و فداکار پیامبر اکرم (ص) است که از طرف پدر بزرگوار خود به (((ام ابیها))) یعنی مادر پدرش ملقب گردید . علتی (ع) وصی و جانشین و امامی است که بارها پیامبر (ص) او را جانشین خود و در حکم هارون نسبت به موسی (ع) معرفی می فرمود و فرزندانی که از صلب علی (ع) و بطن پاك فاطمه زهرا (ع) به وجود آمدند و آخر آنها به حضرت مهدی موعود (ع) ختم می شود همه معصوم و از رجس و گناه بدورند . اولاد دیگر از این شجره طیبه نیز بسیارند و در همه جا و همه وقت منشاء خیر و برکت و فضل و فضیلت بوده و هستند .

زوجات رسول اکرم (ص) یا زنان پیامبر

پیامبر اکرم (ص) در طول عمر نه زن داشته است و این امر زاییده اوضاع و احوال جامعه آن روز و موقعیت شخصی آن حضرت بوده است . پیش از اسلام تعدد زوجات به نحو گسترده و نامحدودی در میان اقوام مختلف رواج داشته است . بعدها اسلام تا چهار زن را اجازه داد ، آن هم به شرط برقراری عدالت بین آنان .

می دانیم که پیامبر (ص) تا ۲۵ سالگی زن نگرفت و در ۲۵ سالگی با خدیجه که ۱۵ سال از پیامبر (ص) بزرگتر بود ، ازدواج کرد و در حدود ۲۵ سال تنها با خدیجه بود . پس از فوت خدیجه (ع) با زن بیوه دیگری به نام سوده ازدواج کرد . سپس با عایشه ازدواج فرمود . زنان دیگری که پیغمبر گرفت

، بغیر از سوده ، همه بعد از عایشه بودند و همه اینها بیوه زن و بزرگسال بودند . پیامبر حق و عدالت و نوبت را درباره آنها کاملا رعایت می فرمود و با همه به مهربانی رفتار می کرد .

زنانی که پیغمبر اکرم (ص) می گرفت یا از بیوه زنانی بودند بی سرپرست که شوهرشان در جنگ شهید شده بودند ، یا از اسیران جنگی بودند که در خانه پیغمبر با نهایت احترام زندگی می کردند . ازدواج های پیغمبر عموما و بخصوص در ده سال آخر عمر جنبه اجتماعی و تحبیب قلوب داشته است و خویشاوندی با قبیله ها برای پیوند داشتن با کسانی که مسلمان شدن آنها موجب تقویت اسلام و مسلمین بوده است . بر خلاف آنچه برخی از دشمنان اسلام یا مستشرقین خارجی (۴۴) گفته اند؛ بهیچوجه نظر پیامبر (ص) مسائل جنسی و لذت جویی نبوده است - بخصوص که پیامبر اکرم (ص) بنا بر آنچه در قرآن آمده است (۴۵) ، یک ثلث و گاهی دو ثلث از شب را به عبادت و تلاوت قرآن می گذراند - و روزها نیز در مسائل اجتماعی و جنگها اشتغالات فراوان داشته است ، و این ازدواجها در سن جوانی نبوده است .

رفتار و خلق و خوی پیامبر (ص)

خداوند در حق رسول مکرمش محمّد بن عبداللّه (ص) می گوید: (((انک لعلی خلق عظیم)) براستی که بر خلق عظیمی هستی) (سوره قلم آیه ۴) بنده ناتوانی چه میتواند در حق پیامبری که سراپا فضیلت و رحمت و منبع خیر و نیکی و بزرگواری استبگوید ؟

آنچه می گویم قطره ای است از دریا .

خوی پیامبر و رفتار آن بزرگوار و کردار آن حضرت سرمشق مسلمین و بلکه نمونه عالی همه انسانها و در حقیقت تجسم اسلام . پیغمبر (ص) به همه مسلمانان با چشم برادری و با نهایت مهر و محبت رفتار می کرد . آن چنان ساده و بی پیرایه لباس می پوشید و بر روی زمین می نشست و در حلقه یاران قرار می گرفت که اگر ناشناسی وارد می شد ، نمی دانست پیغمبر کدام است . در عین سادگی به نظافت لباس و بدن خیلی اهمیت می داد وضوی پیامبر همیشه با مسواک کردن دندان ها همراه بود . از استعمال عطر دریغ نمی فرمود . همیشه با پیر و جوان مؤ دب بود . همیشه در سلام کردن پیشدستی می کرد . تبسم نمکینی همیشه بر لبانش بود ولی از بلند خندیدن پرهیز داشت . به عیادت بیماران و تشییع جنازه مسلمانان زیاد می رفت .

مهمان نواز بود . یتیمان و درماندگان را مورد لطف خاص قرار می داد . دست مهر بر سر یتیمان می کشید . از خوابیدن روی بستر نرم پرهیز داشت و می فرمود: (من در دنیا همچون سواری هستم که ساعتی زیر سایه درختی استراحت کند و سپس کوچ کند) . با همه مهر و نرمی

که با زیردستان داشت در برابر دشمنان و منافقان بسیار شدت عمل نشان داد . در جنگها هرگز هراسی به دل راه نداد و از همه مسلمانان در جنگ به دشمن نزدیکتر بود . از دشمنان سرسخت مانند کفار قریش در فتح مکه عفو فرمود و آنها همه مجذوب اخلاق پیامبر (ص) شدند و دسته دسته به اسلام روی آوردند . از زر و زیور دنیا دوری می کرد . اموال عمومی را ، هر چه زودتر بین مردم تقسیم می کرد و با آنکه فرمانروا و پیامبر خدا بود هرگز سهمی بیش از دیگران برای خود بر نمی داشت . براستی آن وجود مقدس مظهر و نمونه و سرمشق برای همگان بود .

از سخنان حضرت محمّد (ص)

اینک چند سخن از کلام و کلمات آن سرور عالم :

۱ - بهترین چیزی که به مردم داده شد؛ زبانی است شکرگزار ، تنی است صابر و شکیبا و دلی است ذکر کننده و به یاد خدا .

۲ - حقا که شما هرگز نمی توانید به مردمان به مال خود برسید و آنها را راضی کنید ، پس سعی کنید به اخلاق خوش خود به آنها برسید و از آنها دلجویی نمایید .

۳ - بدترین مردم آن کس است که عذری را نپذیرد و لغزشی را نبخشاید .

۴ - نهنده دانش در نااهلش مانند آویزنده گوهر و مروارید است بر گردن خوکان .

۵ - بالاترین و بهترین دو چیزی که در یک نفر فراهم می آید حلم است و علم .

۶ - امید مایه رحمت امت من است ، اگر نور امید در دلها

نبود هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت .

۷ - کسی که به بازار می رود و تحفه ای برای خانواده خود می خرد همچون کسی است که می خواهد به نیازمندانی کمک کند و هنگامی که می خواهد تحفه را تقسیم کند نخست باید به دخترش و سپس آن را به پسرش بدهد .

۸ - آیا شما را با خبر نسازم به کاری که اگر انجام دهید شیطان به اندازه فاصله مغرب از مشرق از شما دور می شود ؟ گفتند چرا . فرمود: روزه ، شیطان را روسیاه می کند و صدقه کمر او را می شکند و دوستی فقط به خاطر خدا و مداومت بر عمل صالح ، ریشه او را قطع می کند . استغفار و توبه رگ گردن شیطان را قطع می سازد ، برای هر چیزی زکات است و زکات جسم روزه است .

معصوم دوم – حضرت امام علی بن ابیطالب (ع) – امام اول

حضرت امام علی بن ابیطالب

قتل علی فی محرابه لشده عدله .

(علی (ع) در محراب عبادت بخاطر شدت عدلش کشته شد .)

در شجاعت شیر ربانیستی

در مروّت خود که داند کیستی ؟

(مولوی)

حضرت علی (ع) چهارمین پسر حضرت ابوطالب (یعنی بعد از طالب و عقیل و جعفر) است که ۲۳ سال قبل از هجرت ، به دنیا آمد . مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است . محل تولد حضرت علی را خانه کعبه نوشته اند و آن ۱۳ رجب مصادف با روز جمعه بوده است .

حضرت علی (ع) تا شش سالگی در خانه پدر بود ، از آن سال به

بعـد به جهت خشـكسالی در مكه ، زندگی ابوطالب دچار سـختی شد و این كار هم حكمتی داشت زیرا همین امر موجب شـد كه حضرت علی (ع) در مكتب رسالت و در آغوش پر مهر محمّد (ص) قرار گیرد . علی (ع) در سایه تربیت محمّد هرگز در سراسـر عمر در مقابل بتها تواضع نكرد . و از بین مردان نخستین كسـی بود كه به پیامبری رسول مكرم (ص) ایمان آورد؛ زیرا در حـدود هفت سال با پیغمبر (ص) و در خانه رسول خـدا زندگی كرد تا بعثت رسول مكرم (ص) پیش آمد . حضـرت علی (ع) رسالت پیامبر را از دل و جان پذیرفت .

علی (ع) نیز در این باره می فرمایـد: (چنانكه بچه به دنبال مادرش می دود؛ پیوسـته پیرو رسول خـدا بودم و هر روز درسـی از فضایل اخلاقی به من می آموخت و مرا دستور داد از وی پیروی كنم) .

از زمان بعثت پیامبر ، علی (ع) همیشه در كنار پیامبر و در غم و شادیش شـریک و در تمام فراز و نشـیبهای زندگی همراه وی بود . در سـختی های سـیزده ساله مكه و در جنگهای بـدر و احد و خندق تا پیروزی فتح مكه و حنین و . . . در مدینه ، همیشـه تلاش و فداكاری و ایثار كرد .

همگـان ، علی (ع) را مظهر عـدالت ، صـداقت و فـداكاری شـناخته انـد و چنیـن بـود . شـدت سـختگیری علی (ع) در اجرای عدالت و تحقق حق ، بین دوست و دشمن ، ضرب

المثل است و چنین است .

در سالهای آغازین اسلام ، رسول خدا (ص) برای نماز خواندن به دره های مکه می رفت و علی (ع) را با خود همراه می برد و با هم نماز می گزاردند و شب بر می گشتند . روزی حضرت ابیطالب فرزند خود را دید با پسرعمویش مشغول نمازاند . اول مقداری با رسول خدا صحبت کرد ، سپس به فرزندش چنین گفت : (پسرجان ، چه کار می کنی ؟) .

گفت : پدرجان ، من اسلام آورده ام و برای خدا ، با پسرعموی خود نماز می گزارم . ابوطالب گفت : (از وی جدا مشو که البته ترا جز به خیر و سعادت دعوت نکرده است) .

آغاز فداکاریهای علی (ع)

حضرت علی (ع) چه در آغاز دعوت اسلام و چه در جنگها ، فداکاریهای زیادی کرده است . هنگامی که پیامبر (ص) دعوت خود را آشکار نمود ، اذیت و آزارهای قریش هم شروع شد . بسیاری از مواقع - در ابتدای امر - رسول خدا را در حال نماز اذیت می کردند و انواع ناروائیها را بر آن حضرت روا می داشتند . در این موقع علی بن ابیطالب (ع) و گاه زید بن حارثه به نوبت و گاه هر دو با هم از رسول خدا محافظت می کردند علی (ع) در بسیاری از غزوات اسلام با از جان گذشتگی و برداشتن زخمهای فراوان دست از دامن پیغمبر (ص) برنداشت . سپر تیرها و بلاهایی بود که از سوی کفار به جانب پیامبر روان می شد .

در

لحظات بحرانی و خطر جان پیغمبر اکرم (ص) را از خطر نجات می داد .

در سال چهارم بعثت

وقتی از طرف خداوند امر شد (خویشان خود را از این دعوت با خبر کن و آنها را بیم ده) زخم زبان ابولهب و دیگران را به جان تحمل کرد و با شجاعت بی نظیر آمادگی خود را برای کمک به پیامبر (ص) اعلام کرد و در نوبت سوم که تنها علی در آن جمع برخاست ، پیغمبر اکرم فرمود:

بنشین که تویی برادر من و وصی من و وزیر من و وارث و خلیفه بعد از من . این مسؤ ولیت سنگین از همان آغاز دعوت علنی بر دوش پرتوان علی (ع) قرار گرفت .

فداکاری دیگر

در مقابل عهدنامه ای که قریش برای سرکوب کردن بنی هاشم و در تنگنا قرار دادن پیامبر (ص) امضاء کرده و در خانه کعبه آویخته بودند ، در اول محرم سال هفتم بعثت رسول خدا و یاران تصمیم گرفتن در شعب ابوطالب ساکن شوند ، این محاصره اقتصادی تا نیمه رجب سال دهم بعثت یعنی در حدود سه سال و شش ماه طول کشید . در این مدت پیامبر اکرم و خدیجه و دختر نازنینش فاطمه در نهایت مضیقه و در عین گرفتاری بودند . حتی چند نفر با یک خرما زندگی می کردند .

برای اینکه گزندی به جان عزیز پیامبر وارد نشود ، ابوطالب شبها چند ساعتی که از شب می گذشت پیغمبر را می برد و در جای دیگر می خوابانید ، و آن گاه پسرش علی (ع) را می آورد و در بستر پیغمبر (ص) می خواباند تا اگر قریش ناگهان حمله کند ، فرزندش علی (ع) بجای

پیغمبر (ص) کشته شود .

شب هجرت و فداکاری علی (ع)

در شهر مکه فقط چند تنی از مسلمانان مانده بودند . عده ای به حبشه هجرت کردند و چند تنی هم قبل از پیغمبر (ص) به یثرب مهاجرت کرده بودند در مکه جز از محمّد (ص) و علی (ع) و ابوبکر و چند تن از زنان و یا زندانیان کسی باقی نمانده بود . اختناق در مکه به حد اعلای خود رسیده بود . عده ای از مسلمانان در زیر تازیانه در زندان بسر می بردند . اگر جوانانی بودند که پنهانی به محمّد (ص) و دین اسلام عشق می ورزیدند ، جراءت ابراز عقیده نداشتند .

محمّد (ص) تصمیم بر هجرت به مدینه گرفته و راز خود را تنها به علی (ع) رازدار همیشگی خود ، گفته بود . قرار شد آن شب هولناك را هم علی (ع) در رختخوابش بیارامد و برد خضرمی سبز رنگش را روی خود اندازد ، و آن چنان عمل کند که قریش کوچکترین گمانی در این باره نبرند .

جوانان تبه روزگار قریش در اطراف خانه محمّد (ص) منتظر انجام جنایت خود بودند . سکوت بر تمام شهر حکمفرما بود . شمشیرهای کشیده برق می زد . بسوی خوابگاه پیامبر (ص) حمله بردند . محمّد است یا علی ؟ خوابند یا بیدار ؟ چه کنند ؟

محمّد دیگر از چنگ آنها رها شده است !

علی (ع) را تحت فشار قرار می دهند . با اصرار و پافشاری مخفیگاه محمّد را از علی می پرسند . او را تهدید به قتل می کنند ولی جز این که محمّد از مکه خارج شده است چیزی از علی

(ع) نمی شنوند . علی (ع) در مکه می ماند تا به سفارشهای پیامبر (ص) عمل کند . امانتها را به صاحبانشان رد کند . سپس با تنی چند از زنان و مردان راهی مدینه می شود . این همه فداکاری و سختی فقط برای خدا و پیغمبر خداست . علی (ع) مصداق این آیه مبارکه است :

(بعضی مردانند که از جان خود در راه رضای خدا در می گذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است) . (۴۶)

در جنگ احد

در جنگ احد ، آن چنان شجاعتی از علی (ع) دیده شد که دوست و دشمن را به شگفت آورد . مسلمانان هفتصد تن و کفار قریش سه هزار سوار و دو هزار پیاده با تجهیزات کامل به میدان آمدند . علی (ع) با شمشیر جانشکار خود کفار زیادی را کشت . هر زمان که دشمنان کینه توز ، پیامبر اکرم (ص) را در میان می گرفتند؛ علی (ع) حملات آنها را دفع می کرد . قدرت جنگاوری علتی (ع) باعث شد که شمشیرش شکست . پیغمبر (ص) شمشیر خاص خود را که (ذوالفقار) نام داشت به علی (ع) داد . بدن علی (ع) در این جنگ بیش از شصت زخم برداشته بود . در همین جنگ بود که پیغمبر پیک وحی را در میان زمین و آسمان مشاهده کرد که می گوید:

((لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی)) (شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی وجود ندارد .)

در جنگ خندق

اولین نمایش جنگی دشمن بدین طریق آغاز شد . عمرو بن عبدود از پهلوانان نامدار قریش سر تا پا پوشیده از اسلحه آهنین با چند تن از سپاهیان کفر از خندق گذشت . در این سوی خندق علتی بن ابیطالب (ع) با چند تن دیگر به استقبال آنها می رود و راه را بر آنها می بندد .

عمرو سه بار مبارز می طلبد . علی (ع) داوطلب جنگ با اوست . رسول اکرم (ص) در نوبت اول و دوم اجازه نمی فرماید . در نوبت سوم رسول مکرم (ص

) اجازه می دهـد . علی رو در روی عمرو قرار می گیرد . در این هنگـام پیغمبر (ص) فرمود: (((برز الایمان کله الی الشـرک کله))) یعنی تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت .

شجاعت فوق العاده علی (ع) موجب می شود که عمر بن عبـدود در این جنگ به خاک در غلطـد . رسول اکرم (ص) در آن لحظه حساس فرمود:

((ضربه علی یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامه .))

یعنی : ضربت علی روز خندق از اعمال امت من تا روز قیامت برتر است .

همین فتح نمایان و عوامل دیگر باعث ضـعیف شدن لشکر دشـمن که ده هزار سپاهی مجهز بودند ، گردید و همه بسوی مکه فرار کردند .

علی (ع) در جنگ خیبر

در سـال هفتم هجری جنـگ خیبر پیش آمـد و علی (ع) همراه رسول خـدا (ص) بود . در همین غزوه است که محمّـد (ص) فرمود: (فردا علم سپاه را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند . او هرگز در جنگ فرار نمی کند بلکه حمله می کند . بر نمی گردد تا خدا گره این مشکل را به دست او بگشاید) .

در فتح مکه

علی (ع) همراه رسول خـدا بود . بعضـی نوشـته انـد که برای واژگون کردن بتهـا در کعبه و برای ریشه کن ساختن بت پرستی پای خود را بر شانه رسول خدا (ص) گذاشت و برای شکستن بتها بالا رفت .

در جنگ حنین و طایف

نیز علی (ع) همراه رسول خـدا بود . در جنگ حنین جز نه نفر از جمله حضـرت علی (ع) که در جنگ پایداری کردند ، همه گریختند .

در غزوه تبوک

که در سال نهم هجرت پیش آمد رسول خدا (ص) علی را به جانشینی خود در مدینه گذاشت و این تنها غزوه ای بود که بعد از ۲۷ غزوه علی (ع) همراه رسول خدا (ص) نبود . علتی (ع) در ماندن در مدینه - اگر چه به دسـتور رسول خدا - بود کمی غمنـده شد ، و میل داشت که همچنان در رکاب رسول اللّه بجنگد . رسول اکرم (ص) به علی فرمود: (مگر خشـنود نیستی که منزلت تو نسبت به من همان منزلت هارون نسبت به موسی باشد ؟ جز آنکه پس از من پیامبری نیست) .

این حدیث به (حدیث منزلت) شهرت یافت .

در سال دهم (حجه الوداع) ، داستان (غدیر خم) پیش آمد . رسول خدا (ص) به امر خداوند حضرت علی (ع) را در حضور دهها هزار نفر مسلمان به عنوان (وصی) و (جانشین) خود تعیین فرمود و آیه ۴ از سوره مائده که به (اکمال دین) و (اتمام نعمت) شهرت دارد نازل شد: (((الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) .)) (۴۷)

در آخرین لحظه های عمر رسول مکرم ، علی (ع) بر بالین آن سرور بود و در حالی که سر مبارک رسول (ص) بر روی سینه علی بود چشم از جهان

فرو بست . علی (ع) خود بدن مقدس رسول گرامی را غسل داد و کفن کرد و با دستهای خود - آن پیکر نازنین را - به درون قبر برد . علی آخرین کسی بود که از قبر منور محمّد (ص) بیرون آمد .

سیمای علی (ع) در قرآن

بیش از صـد مورد ، بر حسب مدارک قابل قبول ، آیاتی است که درباره علی نازل شده ، ما در این جا چند آیه را که به اتفاق شیعه و سنی درباره علی (ع) نازل شده است نقل می کنیم :

آیه مبارکه (((افمن کان مؤ منا کمن کان فاسقا لا یستوون -)) آیا پس کسی که مؤ من باشد مانند کسی است که فاسق باشد (چنین نیست) اینان یکسان نیستند . سوره سجده آیه ۱۹) . (۴۸)

آیه مبـارکه : (((انمـا انت منـذر و لکل قوم هاد -)) جز این نیست که بیم دهنـده ای و از برای هر قومی راهنمایی است سوره رعد آیه ۹) فخر رازی در ذیل این آیه منظور از (هادی) را حضرت علی (ع) نقل می کند . (۴۹)

آیه مبارکه (((انما ولیکم اللّه و رسوله و الذین یقیمون الصلوه و یؤ تون الزکوه و هم راکعون -)) جز این نیست که ولی شـما خداست و رسولش و آنان که بر پای می دارند نماز را و زکات را وقتی که در رکوع اند می دهند (سوره مائده - آیه ۶۱) .

فخر رازی در ذیل آیه مبارکه از ابوذر غفاری نقل می کند و همچنین زمخشری در تفسیر کشاف در ذیل

آیه مبارکه می گوید: این آیه درباره امیرالمؤ منین علی (ع) نازل شده است . (۵۰)

علی (ع) مفسر قرآن بود و از رموز و اسرار آن با خبر بود زیرا از سرچشمه دانش و بینش پیغمبر (ص) سیراب شده بود . علی گام به گام با پیغمبر و شاهد نزول آیات کریمه قرآن بوده است و این پیغمبر است که در حق علی (ع) فرمود:

(علی با قرآن است و قرآن با علی است ، این دو از هم جدا نمی شوند تا بر حوض کوثر وارد شوند) .

علی (ع) خود کاتب وحی پیغمبر (ص) بود ، و آیاتی را که بر پیغمبر (ص) نازل می شد به امر آن حضرت بی درنگ حفظ و ضبط می کرد . پس از وفات پیغمبر بلافاصله در خانه نشست و به جمع آوری قرآن پرداخت تا از پراکندگی و تحریف بر کنار باشد .

علتی (ع) در تفسیر و تبیین قرآن کریم از همه شایسته تر بود و این قولیست که جملگی (شیعه و سنی) برآنند .

بعد از پیامبر اکرم (ص)

طبق سفارش پیغمبر بنا بود علی (ع) خلیفه مسلمین باشد ، امّا وقتی اشخاص دیگری در این کار پیشدستی کردند و زمامداری را به دست گرفتند ، با آنکه علی (ع) خلافت را حق خود می دانست و جمعی از یاران و اصحاب هم بدین امر اعتراف و حتی اصرار داشتند ، ولی علی (ع) برای پیشگیری از بروز اختلافات و جنگ داخلی با حالتی که از آن به (خار در چشم و استخوان در گلو)

تعبیر نموده ، صبر کرد و تنها با ارائه دلایل منطقی و حجت آوردن به دفاع از حق خود پرداخت .

طبق آنچه در مـدارک تـاریخی موجود است علی (ع) تـا پس از وفـات فـاطمه (ع) با ابوبکر بیعت نکرد و در زمان خلیفه اول تقریبـا از دخالت در اوضاع عمومی کناره گیری فرمود . در مـدت نزدیک به ۲۵ سال (از سال ۱۱ هجری تا سال ۳۵ هجری) که خلفـای سه گانه زمامـداری می کردنـد ، امیرالمؤ منین با کمال بزرگواری و نیکنامی و خیرخواهی دوره بسـیار حساسـی را گذراند . به مشکلات مردم و تربیت اصحاب رسیدگی می کرد . به درختکاری و کشاورزی و حفر قنات و کارهای سودبخش و عـام المنفعه و عبـادت پروردگـار متعـال اوقـات خویش را صـرف می کرد . تـا دوران خلافت آن حضـرت فرا رسـید . امّا به محض اینکه علتی (ع) بنا به خواهش مردم زمامـداری را به عهـده گرفت و در ابتدای برنامه خود اعلام کرد: (هر چه را عثمان بی جهت به مردم داده به خـدا قسم پس می گیرم و به بیت المال بر می گردانم ، اگر چه به مصـرف مهر زنان و خریـد کنیزان رسـیده باشـد) دسـته ای سـر از بصـره در آوردنـد و جنگ جمل آغاز شد . از طرفین در این جنگ ۱۳ هزار نفر مسـلمان کشته شدند . چندی بعد ، جنگ صـفین راه افتاد و آن همه مشـکلات برای علی (ع) و عالم اسلام پیش آمد و جریان حکمیت ؛ که برای اسلام گران تمام شد نتیجه این جنگ این بود که

معاویه با دسیسه و حیله بر شام مسلط شد و به اغفال مردم پرداخت . چندی نگذشت که جنگ (خوارج نهروان) رخ نمود و گرفتاری دیگری برای مولی علتی (ع) پیش آمد . علی (ع) با خوارج سخن گفت و اتمام حجت کرد . عده ای هم توبه کردند و به حقانیت امیرالمؤ منین تسلیم شدند ، امّا برخی از آنان بر جنگ اصرار کردند و چند نفر از یاران علی (ع) را کشتند .

ناچار علی (ع) دستور دفاع و جنگ صادر کرد و سرانجام به شکست خوارج انجامید .

این جنگها - در حقیقت - فرمایش رسول اکرم (ص) را تحقق بخشید .

حضرت رسول (ص) به علی (ع) فرموده بود: بعد از من با سه دسته جنگ می کنی - با (ناکثان) یعنی پیمان شکنان ، همان اصحاب جمل که ابتدا بیعت کردند و سپس بیعت را شکستند ، با (قاسطان) یعنی یاغیان و زورگویان یعنی معاویه و اهل شام که از ابتدا سر به طغیان و یاغیگری برداشته بودند ، و با (مارقان) یعنی آنها که از اطاعت امام زمان خود و دولت قانونی و شرعی بیرون رفتند ، یعنی خوارج نهروان .

قتل علی (ع) و پایان حکومتش

سه تن از خوارج در مکه هم عهد و هم قسم شدند ، که به گمان خود سه تن از زمامداران وقت را: معاویه و عمرو عاص و مولی علی (ع) را به قتل رسانند و زندگی مسلمانان را از آشوبها برهانند . از آن سه تن نگون بخت ، عبدالرحمن بن ملجم مرادی کشتن

امیرالمؤ منین را پـذیرفت ، ابن ملجم به کوفه آمـد و در میـان قبیله (تیم الرباب) با زنی زیبا به نام (قطام) دختر (اخضـر تیمی) آشـنا شد . آن زن که کینه دیرینه ای از علی (ع) در دل داشت ، کشتن علی (ع) را جزو مهریه خود قرار داد . ابن ملجم با دو نفر دیگر و آن زن فتنه انگیز شب نوزدهم ماه رمضان سال چهلم هجری به مسـجد آمدند . آن بخت برگشته از کمینگاه بیرون آمد و با شمشـیری که قبلا زهر داده بود فرق منوّر علی (ع) را در محراب عبادت شـکافت . علی (ع) از بامداد روز نوزدهم تا حود ثلثی از شب بیست و یکم رمضـان در بستر بود؛ در حـال مرض و ضـعف ، امّـا با این همه سـخن می گفت ، نصـحیت می کرد مخصوصا به فرزندان عزیزش حسن (ع) و حسین (ع) گفت :

(همیشه به تقوا آراسـته باشـید ، به دنبال دنیا نرویـد و بر آنچه از دنیا از دست می دهیـد افسوس نخورید . حق را بگویید . . . با ستمگران ستیزه کنید و ستمدیدگان را یاری نمائید .

به دو فرزند دلبندش حسن و حسین فرمود: (((کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا))) دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید .

آری ، علی پـاک زیست و پـاک از جهـان رفت . همیشه بـا حق بود و حق نیز بـا علتی بود . آراسـته به تقوا و عـدالت . براستی همچنان که خود فرمود: (((فزت برب الکعبه))) راستی علتی رستگار

شـد . و نه تنها نامش در نزد خـدا و فرشـتگان خـدا و مسـلمانان بویژه شـیعیان ، بلکه در تاریـخ بشـریت یکی از مقدس ترین و بزرگترین و گرامی ترین نامهای بشـریت است و این کلمه (علی) درخشـندگی جالبی به صفحات تاریخ بخشیده است . و این را نه تنها شیعیان و مسلمانان جهان ، بلکه پیروان ادیان دیگر هم می گویند .

پس از آنکه در بستر بیمـاری ، ضـعف و حـالت نزع بر آن حضـرت مسـتولی شـده بود بـاری چشـمانش را گشود و نگـاهی به یکایک فرزندان عزیزش کرد و این آیه بر لبان نازنینش نقش بست :

(((لمثل هذا فلیعمل العاملون))) (آیه ۶۱ سوره ۳۷) . آری دیگران هم باید چنین عمل کنند ، تا چنین سرافراز بمیرند .

آنگاه بر همه درود فرستاد و کلمه طیبه (((لا اله الا اللّه))) را آن قدر تکرار کرد تا روح مقدسش از پیکر نازنینش جدا شد و به بهشت جاودان شتافت .

بدن مقدس علی (ع) در نجف اشرف مدفون شد . درود خدا بر او باد جاودانه .

امام و امامت

کسانی که بعـد از پیامبر (ص) راهنمایی مردم را بر عهـده دارنـد (امام) نامیده می شوند . همچنان که دین را خدا - به وسـیله پیـامبر (ص) - برای مردم مقرر می دارد و سرچشـمه الهی و منشاء خـدایی دارد ، پیامبر و امام را هم خداونـد برای مردم تعیین می نماید . خداوند کسانی را که شایستگی رهبری مردم را دارند بر می گزیند . امام (ع) علوم و معارف دینی را

از پیغمبر (ص) و پیغمبر از طریق وحی از خداوند فرا می گیرد . همچنان که مردم محتاج دین هستند محتاج به امامان و رهبران دینی نیز می باشند ، زیرا:

اولاـ ، اصول احکام و دستورهای دینی به وسیله وحی به پیامبر ابلاغ می شود؛ امّا تفسیر و بیان تفصیلی آیات و احکام و حل مشکلات تازه مردم نیاز به امامان و رهبرانی دارد که در هر زمان مردم را با جزء جزء مسائل دین آشنا کنند و از منحرف شدن آنها جلوگیری نمایند .

ثانیا ، دین اسلام ، دین کامل جامعی است که هم شامل مسائل دینی و رهبری دینی می شود و هم دارای سازمان اجرایی حکومت است . امام است که همچون زمان پیامبر (ص) باید و می تواند با حق حاکمیت خود در کارهای فردی و اجتماعی مردم دخالت کند و با استنباط و درک صحیح مسائل مورد نیاز ، آنها را دقیقا در خط سیر قوانین و احکام الهی پیش برد و در اجرای دقیق آنها نظارت کند و در مسائلی که تازه است نظر قاطع بدهد .

امام دارای صفاتی است ممتاز به شرح زیر:

۱ - چون رهبری دینی و علمی با امام است بنابراین امام احاطه کامل به مسائل دینی و عقیدتی و اجتماعی دارد .

۲ - امام دارای (عصمت) است و از گناه و خطا به دور است . همچنان که پیغمبر (ص) از خطا و لغزش مصون است امام هم معصوم است . امام دچار نافرمانی خدا نمی شود و دستخوش هوا و هوس نمی گردد .

۳ - امام

دارای فضیلت و تقواست و نمونه پاکی و راستی است و دارای کمالات اخلاقی و معنوی است . امامی که می خواهد مربی دیگران باشد ، خود باید سرمشق فضیلت و تقوا و درستی گفتار و عمل برای همه و در همه اعصار و قرون باشد . امام در اجرای عدالت و رعایت حقوق مردم دچار کوچکترین انحرافی نمی شود و هرگز حق را فدای مصلحت نمی کند .

با توجه به شرایطی که یاد کردیم ، امام را مردم نمی توانند تعیین کنند . امام را پیغمبر (ص) به امر خدا - برای این منصب الهی - تعیین فرموده و در احادیثی که آمده ، پیغمبر (ص) حضرت علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و نه فرزندش را تا حضرت مهدی موعود (ع) تعیین فرموده است .

امامان معصوم در هر دوره و زمان با نشر و تفسیر و بیان احکام معارف اسلامی و تربیت شاگردانی - که هر یک خود شاگردان دیگری داشته اند - و بیان روایات و احادیث که در کتب شیعه و سنی گرد آمده است چراغ روشن دین اسلام را همچنان روشنی بخش و نورافشان نگاه داشته و به آیندگان خود سپرده اند .

نهج البلاغه

مجموعه ای است از خطبه ها و نامه ها و مواعظ و کلمات قصار (کوتاه و پر معنی) حضرت علی (ع) که نمونه فصیح ترین و بلیغ ترین ادبیات زبان عرب است . پایین تر از قرآن و کلمات رسول اکرم (ص) و بالاتر از سخنان افراد بشر است . در

نامه ها و دستورالعمل هایی که علی (ع) به حاکمان و والیان زمان خود داده است ، بهترین دستورهای سعادت بخش دیده می شود . این مجموعه بلند پایه به اکثر زبانهای زنده دنیا ترجمه شده و شرحهای گوناگونی بر آن تاکنون نگاشته شده است .

سید رضی که خود از اولاد علی (ع) است و در سخنوری و شاعری در عصر خود بی نظیر بوده است ؛ در نیمه دوم قرن چهارم هجری بخشی از خطبه ها و نامه های آن حضرت را بنا به ذوق خود برگزیده و به یادگار بر جای نهاده است . همین مجموعه به نام (نهج البلاغه) شهرت دارد . با خواندن این اثر ، بدرستی می توان دریافت که علی فقط مرد شمشیر نبوده بلکه در ملک سخنوری ، نیز پهلوانی بی همتا و سخندانی بی نظیر بوده است . همچنان که در سایر ابعاد مردی نامتناهی و امامی راستین بوده است .

زنان و فرزندان مولی علی (ع)

پسران و دختران علی (ع) را بیست و هفت تن نوشته اند که چهار نفر ایشان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و زینب کبری و ام کلثوم و مادرشان حضرت فاطمه زهرا (ع) بوده است .

فرزندان دیگر آن حضرت عبارتند از:

محمّد (ابوالقاسم) که مادر او خوله حنفیه است معروف به محمّد حنفیه که مردی شجاع و قوی بود و در جنگ جمل و صفین در رکاب پدر بزرگوار شجاعتها از خود بروز داد .

عمر و رقیه که هر دو تواءم از مادر متولد شدند . مادرشان امّ حبیب دختر ربیعه است .

حضـرت عباس و جعفر و عثمان و عبداللّه اکبر که مادرشان امّالبنین بوده و در واقعه کربلا شـهید شدند . شـجاعت و رشادت و وفاداری حضـرت اباالفضل العباس و دیگر بزرگواران در داسـتان کربلا ضرب المثل است . محمّد اصغر و عبداللّه که مادرشان لیلا دختر مسعود دارمیه است و در کربلا شهید شدند . یحیی که مادرش اسماء دختر عمیس می باشد .

ام الحسن و رمله که مادرشان ام سعید است .

نفیسه - زینب صغری - رقیه صغری - ام هانی - ام الکرام - جمانه - امامه - ام سلمه - میمونه - خدیجه - فاطمه .

حضـرت علی (ع) تا زمانی که حضرت فاطمه زهرا (ع) زنده بودند با زن دیگری ازدواج نفرمود؛ بعد از وفات حضرت فاطمه (ع) بنابر وصیت آن مخدره حضرت علی (ع) با امامه دختر خواهر حضرت زهرا (ع) ازدواج فرمود .

از سخنان علی علیه السلام

۱ - جهـاد و مبـارزه دری از درهـای بهشت است که خداونـد به روی دوسـتان خـویش گشوده است . جهـاد لبـاس تقوا و زره محکم و نگهبان و سپر مستحکم خداوند است .

کسـی که از جهاد روی بگرداند ، خداوند لباس ذلت و خواری بر او می پوشاند و او را در گرفتاری و بلا غوطه ور می سازد و زبون و حقیر و بیچاره اش می کنـد ، رحمت خـدا از دلش بیرون می رود و بی خرد می شود . با ضایع کردن جهاد از حق دور شده و به ذلت دچار می گردد و از عدالت و انصاف محروم می شود .

۲ -

در دگرگونی اوضاع ، حقیقت و گوهر اشخاص معلوم می گردد .

۳ - هر روزی که در آن نافرمانی خدا نشود آن روز عید است .

۴ - ما با رسول خدا (ص) (در میدانهای جنگ برای یاری دین) چنان بودیم که با پدران ، فرزندان ، برادران ، عموهای خدا جنگ و نبرد می کردیم و این نبرد و قتال ، ایمان ما را به خدا بیشتر و تسلیم و اطاعت ما را در برابر خدا و ثبات و استقامت ما را زیادتر می کرد ، و ما را در برابر مصائب و مشکلات و اندوهها بردبارتر و تلاش و جدیت ما را در نبرد با دشمنان (و جهاد با کفار) بیشتر می ساخت .

۵ - خداوند هنگامی پیامبر (ص) را مبعوث کرد که مردم گمراه و سرگردان و در فتنه و فساد فرو رفته و در هواپرستی و آز غوطه ور بودند . کبر و نخوت موجب لغزشها و اشتباهات آنان شده و جهل و نادانی خوار و زبونشان کرده بود . در کار خویش حیران و سرگردان و مضطرب بوده و جهل و نادانی سراسر وجودشان را فرا گرفته بود . پیامبر (ص) در هدایت و نصیحت آنان تلاش فراوان کرد و آنان را به راه راست به سوی حکمت و دانش و پند و موعظه نیکو فرا خواند .

(از: نهج البلاغه)

معصوم سوّم – حضرت فاطمه زهراء (ع)

حضرت فاطمه زهراء

فاطمه پاره تن من است

هر که او را شاد گرداند مرا شادمان کرده

و هر که او را بیازارد مرا آزرده است .

محمّد رسول اللّه (ص)

بدون تردید ، در میان

زنـان و بـانوان اسـلامی فاطمه زهرا (ع) محبوب ترین چهره دینی ، علمی ، ادبی ، تقوایی و اخلاقی در میان مسـلمانان و دیگر مردم جهـان به شـمار می رود . شخصـیت فاطمه زهرا (ع) ((سـیده نساء العالمین)) (سـرور زنان جهان) اسوه و الگویی تام و تمام برای تمام زنان عاشق عفت و فضیلت است .

در دامن پاک فاطمه زهرا (ع) بود که دو امام بزرگوار و دو شخصیت ممتاز عالم بشری ، حضرت امام حسن (ع) مظهر حلم و وقار و حضـرت امام حسـین (ع) سرور شهیدان تربیت یافتند ، و نیز زینب کبری (ع) حماسه مجسم و مجسمه شجاعت و نمونه یکتـا در سـخنوری و حق طلبی که پیـام حسـینی و حمـاسه عـاشورا را در جهـان اعلاـم کرد و نقـاب شـرک و و ریـا و پستی و دنیاپرستی را از چهره یزیـد و یزیدیان به یک سو زد . کیست که نداند که مادر در تربیت فرزندان بویژه دختران ، سـهم بسـیار زیادی دارد . و فاطمه زهرا (ع) بود که روح آموزش و پرورش اسـلامی را در مهـد عفت و کانون تقوای خانوادگی به پسـران خود آموخت .

پدر و مادر

فـاطمه یگانه دختر بازمانـده پیغمبر (ص) از خـدیجه کبری می باشـد . چه بگوییم درباره پـدر که پیغمبر خاتم و حبیب خـدا و نجات دهنده بشـر از گمراهی و سیه کاری بود ؟ چه بگوییم درباره پدری که قلم را توان وصف کمالات اخلاقی او نیست ؟ و فصیحان و بلیغان جهان در توصیف سجایای او عاجز مانده اند ؟ و

امّا مـادرش خـدیجه دختر خویلـد از نیکوترین و عفیف ترین زنـان عرب قبل از اسـلام و در دوره اسـلامی نخستین زنی که به پیامبر اکرم (ص) ، شوهرش ، ایمان آورد و آن چه از مال دنیا در اختیار داشت - در راه پیشرفت اسلام - کریمانه بذل کرد .

درجه وفـاداری خـدیجه (ع) نسـبت به پیامبر (ص) را در بـذل مال و جان و هستی اش ، تاریـخ اسـلام هرگز فراموش نخواهد کرد . همچنان که پیامبر اکرم (ص) تا خدیجه زنده بود زنی دیگر نگرفت و پیوسته از فداکاریهای او یاد می کرد .

از عایشه ، زوجه پیامبر (ص) ، نقل شده است که گفت : (احترام هیچ یک از زنان به پایه حرمت و عزت خدیجه نمی رسـید . رسول اللّه (ص) پیوسته از او به نیکی یاد می کرد و به حدی او را محترم می شمرد که گویا زنی مانند خدیجه نبوده است .)

عـایشه سـپس نقل می کنـد: روزی به پیغمبر (ص) گفتم : او بیوه زنی بیش نبوده است ، پیغمبر سـخت برآشـفت به طوری که رگ پیشانی اش برآمـد . سـپس فرمود: (به خـدا سوگنـد بهتر از خدیجه کسـی برای من نبود . روزی که همه مردم کافر و بت پرسـت بودنـد او به من ایمـان آورد . روزی که همه مرا به جـادوگری و دروغگـویی نسـبت می دادنـد ، او مرا تصـدیق کرد ، روزی که همه از من روی می گردانیدند خدیجه تمام اموال خود را در اختیار من گذاشت و آنها را در راه من بی

دریغ خرج کرد . خداونـد از او ، دختری به من بخشـید که مظهر پـاکی و عفت و تقوا بود . عایشه سـپس می گویـد: به پیغمبر عرض کردم از این سخن نظر بدی نداشتم و از گفته خود پشیمان شدم) .

باری ، فاطمه زهرا (ع) چنین مادری داشت و چنان پدری .

گفته اند: خدیجه از پیغمبر (ص) هفت فرزند آورد:

قاسم که کنیه ابوالقاسم برای پیغمبر از همین فرزنـد پیدا شد . وی قبل از بعثت در دو سالگی درگذشت . عبداللّه یا طیب که او هم قبـل از بعثت فوت شـد . طـاهر ، که در آغـاز بعثت متولـد شـد و بعـد از بعثت درگـذشت . زینب که به ازدواج ابوالعـاص درآمـد . رقیه که ابتدا با عتبه و پس از آن با عثمان بن عفان ازدواج کرد و در سال دوم هجرت درگذشت . امّ کلثوم که او نیز به ازدواج عثمـان - پس از رقیه - درآمـد و در سال چهارم هجرت درگـذشت . (۵۱) هفتم فاطمه زهرا که به ازدواج حضـرت علی (ع) درآمد و سلاله پاک امامان بزرگوار ما ثمره این ازدواج پر شوکت و برکت است .

ولاـدت فـاطمه زهرا (ع) را روز بیسـتم جمـادی الثـانی سـال پنجم بعثت می داننـد که در مکه اتفـاق افتـاد . بنابراین در هنگام هجرت ، سن آن بانوی یگانه نزدیک نه سال بوده است .

نامها و لقبهایی که فاطمه (ع) دارد ، همه بازگوینـده صـفات و سـجایای ملکوتی اوست مانند صدیقه طاهره ، زکیه ، زهرا ، ((سیده النساء العالمین)) و

خیرالنساء و بتول . . .

کنیه های آن حضرت : امّ الحسن ، امّ الحسنین ، امّ الائمه . . .

و شگفت تر از همه (امّ ابیها) یعنی (مادر پدرش) می باشد که نشان دهنده علاقه بسیار زیاد فاطمه (ع) است به پدر بزرگوارش و اینکه با همه کمی سن از آغاز کودکی پناهگاه معنوی و تکیه گاه روحی - بعد از خداوند متعال - مانند خدیجه برای پدر بزرگوارش بوده است .

لقب امّ ابیها را پیغمبر (ص) به دختر عزیزش عنایت کرد . چون کلمه (ام) علاوه بر مادر ، به معنی اصل و منشاء هم به کار می رود و مانند (امّ الخبائث) که به شراب (سرچشمه همه زیانها و بدیها) می گویند و (امّ القری) که به مکه معظمه گفته می شد ، بنابراین امّ ابیها به معنی منشاء و اصل و مظهر نبوت و ولایت است ، و براستی زهرا درخت سایه گستری بود که میوه های شیرین امامت و ولایت را به بار آورد .

دوران زندگی فاطمه زهرا (ع)

فاطمه زهرا وارث صفات بارز مادر بزرگوارش خدیجه بود - در جود و بخشش و بلندی نظر و حسن تربیت وارث مادر و در سجایای ملکوتی وارث پدر و همسری دلسوز و مهربان و فداکار برای شوهرش علی (ع) بود . در لوح دلش جز خداپرستی و عبادت خالق متعال و دوستداری پیامبر (ص) نقشی نبسته و از ناپاکی دوران جاهلیت و بت پرستی به دور بود .

نه سال در خانه پر صفای مادر و در کنار پدر و نه سال دیگر

را در کنار شوهر گرانقدرش علی مرتضی (ع) دوش بدوش وی در نشر تعلیمات اسلام و خدمات اجتماعی و کار طاقت فرسای خانه ، زندگی کرد . اوقاتش به تربیت فرزند و کار و نظافت خانه و ذکر و عبادت پروردگار می گذشت .

فاطمه (ع) دختری است که در مکتب تربیتی اسلام پرورش یافته و ایمان و تقوا در ذرات وجودش جایگزین شده بود .

فاطمه در کنار مادر و آغوش پر مهر پدر تربیت شد و علوم و معارف الهی را از سرچشمه نبوت فرا گرفت و آنچه را به سالها آموخته در خانه شوهر به مرحله عمل گذاشت و همچون مادری سالخورده و کدبانویی آزموده که تمام دوره های زندگی را گذرانده باشد - به اهل خانه و آسایش شوهر و تربیت فرزندان - توجه می کرد و نیز آنچه را در بیرون خانه می گذشت مورد توجه قرار می داد و از حق خود و شوهرش دفاع می کرد .

چگونگی ازدواج فاطمه (ع) و علی (ع)

از آغاز معلوم بود و همه می دانستند که جز علی (ع) کسی همسر (کفو) فاطمه دختر پیامبر عالیقدر اسلام نیست . با وجود این ، بسیاری از یاران و کسانی که خود را به پیغمبر (ص) نزدیک احساس می کردند ، به این وصلت چشم داشتند و این آرزو را در دل می پروردند .

نوشته اند: پس از این آزمونها عده ای از اصحاب به حضرت علی (ع) می گفتند: چرا برای ازدواج با یگانه دختر پیغمبر (ص) اقدام نمی کنی ؟

حضرت علی (ع) می فرمود: چیزی ندارم که

برای این منظور قدم پیش نهم .

آنان می گفتند: پیغمبر (ص) از تو چیزی نمی خواهد .

سرانجام حضرت علی (ع) زمینه را برای طرح این درخواست آماده دید .

روزی به خانه رسول اکرم (ص) رفت . امّا شدت حیا مانع ابراز مقصود شد . نوشته اند دو سه بار این عمل تکرار گردید . سومین بار پیغمبر اکرم (ص) از علی (ع) پرسید: آیا حاجتی داری ؟

علی (ع) گفت : آری ، پیغمبر فرمود: شاید برای خواستگاری زهرا آمده ای ؟ علی عرض کرد: آری . چون مشیت و امر الهی بر این کار قرار گرفته بود و پیامبر از طریق وحی بر انجام دادن این مهم آگاه شده بود می بایست این پیشنهاد را با دخت گرامیش نیز در میان بگذارد و از نظر او آگاه گردد .

پیامبر (ص) به دخترش فاطمه گفت : تو علی را خوب می شناسی ، علی نزدیکترین افراد به من می باشد در اسلام ، سابقه فضیلت و خدمت دارد . من از خدا خواستم برای تو بهترین شوهر را برگزیند .

خداوند مرا به ازدواج تو با علی امر فرموده است . بگو چه نظر داری ؟

فاطمه ساکت ماند . پیغمبر سکوت او را موجب رضا دانست و مسرور شد و صدای تکبیرش بلند شد . آن گاه پیامبر (ص) بشارت این ازدواج را به علی (ع) فرمود و مهر فاطمه را ۴۰۰/ مثقال نقره قرار داد و در جلسه ای که عده ای از اصحاب بودند خطبه عقد را قرائت کرد

و این ازدواج فرخنده انجام شد . گفتنی است که علی (ع) جز یک شمشیر و یک زره و شتری برای آب کشی چیزی در اختیار نداشت . پیغمبر (ص) به علی فرمود: شمشیر را برای جهاد نگهدار - شترت را هم برای آب کشی و سفر حفظ کن - امّا زره خود را بفروش تا وسائل ازدواج فراهم شود . پیغمبر (ص) به سلمان فرمود: این زره را بفروش . سلمان زره را به پانصد درهم فروخت . سپس گوسفندی را کشتند و ولیمه عقد ازدواج دادند . این جشن در ماه رجب سال دوم هجرت انجام شد . تمام وسایلی که به عنوان جهیزیه به خانه فاطمه زهرا (ع) دخت گرامی پیامبر (ص) آورده شده است ، از ۱۴ قلم تجاوز نمی کند:

چارقد سرانداز - دو عدد لنگ - یک قطیفه - یک طاقه چادر پشمی ۴ بالش - یک تخته حصیر - قدح چوبی - کوزه گلی - مشک آب - تنگ آبخوری - تختخواب چوبی - یک طشت لباسشویی - یک آفتابه - یک زوج دستاس - و مقداری عطر و بخور ، این است جهیزیه و تمام اثاث خانه فاطمه زهرا زوجه علی (ع) سرور زنان عالم . در شب زفاف - به جای خدیجه که به جهان باقی شتافته بود ، سلمی دختر عمیس مواظبت از فاطمه زهرا را بر عهده داشت - و رسول اکرم (ص) خود شخصا با عده ای از مهاجر و انصار و یاران باوفا در مراسم عروسی شرکت فرمود - از بانک تکبیر و تهلیل فضای کوچه

های مـدینه روحانیتی خاص یافته بود و موج شادی و سـرور بر قلبها می نشـست . پیامبر گرامی دست دخترش را در دست علی گـذاشت و در حق آن زوج سـعادتمند دعـای خیر کرد و آنهـا را به خداونـد بزرگ سـپرد . و بـدین سـان و بـا همین سـادگی عروسی بهترین مردان و بهترین زنان جهان برگزار شد .

از شادی تا اندوه

در سال یازدهم هجری در آخر ماه صـفر رحلت جانگـداز پیامبر (ص) پیش آمـد و چه دردآور بود جدایی این پدر و دختر - پـدری چـون پیـامبر گرامی کـه همیشـه هنگـام سـفر بـا آخرین کسـی که وداع می کرد و او را می بوئیـد و می بوسـید؛ دخت گرامیش بود و چون از سفر باز می گشت اولین دیدار را با دخترش داشت - پیوسته از حالش جویا می شد و رازی از رازها را در گوش جانش می گفت و دختری که پیوسـته از کودکی در کنار پدر بود و از او پرسـتاری می کرد؛ گاهی با زنان هاشـمی به میـدان جنـگ می شـتافت تـا حال پـدر را جویا شود . چنانکه در جنگ احـد که به دروغ آوازه در افتاد که پیامبر (ص) در جنگ کشـته شده به دامنه کوه احد شـتافت و سر و صورت خونین پدر را شستشو داد و از خاکستر حصیری که سوخته بود بر جراحـات پـدر پاشـید و از زخمهـای آن حضـرت مواظبت کرد تـا بهبود یافت - دختری که لحظه به لحظه که از کارهای خانه داری و بچه داری فراغت می یافت به خدمت پدر می رسید و از دیدارش بهره مند می شد

. . . آری لحظه جدایی این چنین پدر و دختری فرا رسید و چه زود فرا رسید . پیامبر (ص) در بستر بیماری افتاد و رنگ رخسارش نمایانگر واپسین لحظات عمرش بود .

عایشه روایت می کند که پیغمبر (ص) در حالت جان دادن و آخرین رمقهای حیات دختر عزیزش فاطمه (ع) را خواست و نزدیکش نشانید و در گوش او رازی گفت که فاطمه سخت به گریه افتاد . پس از آن سخن دیگری گفت که ناگهان چهره فاطمه شکفته شد . همگان از دیدن این دو منظره متضاد متعجب شدند . راز این رازگویی را از حضرت فاطمه زهرا خواستند فرمود: نخست پدرم خبر مرگ خود را به من گفت بسیار محزون شدم و عنان شکیبایی از دستم بشد؛ گریه کردم . او نیز متاءثر شد ، دیگر بار در گوشم گفت : دخترم ! بدان که تو نخستین کسی از خانواده هستی که بزودی به من ملحق خواهی شد . به شنیدن این بشارت خوشحال شدم . پدرم فرمود: راضی هستی که (((سیده نساء العالمین و سیده نساء هذه الامه))) باشی ؟ فاطمه گفت : به آنچه خدا و تو بپسندید راضی ام .

باری ، فاطمه سرور زنان عالم و سرور زنان این امت - این نوگل خندان باغ رسالت بر اثر تند بادهای حوادث ، زود پرپر شد - چندی بعد از پدر بزرگوارش به وی پیوست . وه که چه کوته بود عمر آن ملکه اسلام . پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) چه غوغاها پیش آمد ؟ و چه حق

کشی ها روی نمود ؟ چه می گویم ؟ هنوز علی (ع) و عده ای از جوانان هاشمی و نزدیکان و یاوران پیامبر مشغول غسل و کفن و دفن پیغمبر بودند که در زیر سایبانی که به نام (سقیفه بنی ساعده) معروف بود و پشت مسجد بود ، عده ای گرد آمدند و نقشه خود را در گرفتن بیعت از مردم و سوار شدن بر مرکب خلافت عملی کردند و سخنان پیامبر اکرم را درباره وصایت علی ناشنیده گرفتند و حرمت پیامبری که در مدت ۲۳ سال رنجهای بسیار کشید و در تربیت امت مسلمان لحظه ای از کوشش دریغ نکرد و در رعایت جانب کتاب خدا و اهل بیتش سفارشها کرد ، نادیده گرفتند .

حضرت علی (ع) پس از رحلت پیامبر (ص) در خانه نشست تا قرآن را جمع کنند . امّا بازیگران صحنه سقیفه آن حضرت را آرام نگذاشتند و کم کم در صدد بیعت گرفتن از آن حضرت بر آمدند .

چنانکه تاریخ نویسان نوشته اند: عمر با بسیاری از کسان خود به خانه علی (ع) آمد . فاطمه علیهاالسلام هم پشت در آمد . عمر گفت : سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست ، اگر برای بیعت با خلیفه از خانه خارج نشوید خانه را بر سر شما خراب می کنم و آتش می زنم .

باری ، پس از گفت و گوی بسیار آتش افروختند تا در خانه علی (ع) نیم سوخته شد . سپس در را شکستند و بند بر گردن علی (ع) انداختند و آن حضرت را

به مسجد بردند . گفته اند مردی بی شرم و سخت دل به نام قنفذ این ماءموریت دردآور و بهتر بگوییم شرم آور را انجام داد .

و نیز مورخان گفته انـد: بر اثر ضـربتی که قنفذ بر بازوی حضـرت زهرا زد و فشاری که به در وارد کرد ، کودکی که در رحم دخت رسول خدا (ص) و زوجه علی (ع) بود سـقط شد و سـرانجام ، زهرای اطهر بر اثر همین مصائب و دوری از پدر مهربان گرانقدرش رسول مکرم (ص) چشم از جهان فرو بست .

این چنین نوگل باغ رسالت پرپر شد .

سیاهکاریهای ستمگران را تاریخ همیشه به یاد داشته و خواهد داشت .

و امّا داستان فدک

آنکه رست از جهان فدک چه کند ؟

آنکه جست از جهت ، فلک چه کند ؟

داستان فدک یا یک حقیقت تاریخی

فدک ، سـرزمین آبادی بود در نزدیک مدینه به فاصـله ۱۴۰ کیلومتری . فـدک از اموال خالصه بود . زیرا فدک سـرزمینی بود که هرگز به جنـگ و غلبه فتـح نگردیـد ، بلکه هنگامی که خبر خیبریان به دهکـده فـدک رسـید ، همگی حاضـر شدنـد که با پیـامبر گرامی از در صــلح وارد شونـد و نیمی از اراضـی فـدک را در اختیـار پیـامبر (ص) بگذارنـد و نیمی دیگر را بـه خـود اختصاص دهند و در برابر آن در انجام مراسم مذهبی کاملا آزاد باشند و حکومت اسلامی امنیت منطقه آنان را حفظ کند .

می گویند وقتی آیه (((و آت ذالقربی حقه . . .))) نازل گردید ، پیامبر گرامی فدک را به دختر گرامی

خود فـاطمه (ع) بخشـید . از مرگ پیامبر (ص) ده روز نگذشـته بود که به زهرا (ع) خبر رسـید که ماءموران خلیفه ، ابوبکر ، کارگران او را از سرزمین فدک بیرون کرده و رشته کار را به دست گرفته اند . از این جهت فاطمه (ع) با گروهی از زنان بنی هاشم به قصد باز گرفتن حق خویش ، پیش خلیفه رفت و گفتگوهایی بین دخت پیامبر و خلیفه انجام گرفت . دختر پیامبر (ص) به ابوبکر می گویـد: چرا مرا از حق خویش بازداشتی و کارگرانم را بیرون کردی ؟ خلیفه می گویـد: من از پدرت شـنیده ام که پیامبران از خود چیزی به ارث نمی گذارنـد . فاطمه (ع) فرمود: فـدک را پدرم در حال حیات به من بخشـیده بود و من در زمـان حیـات پـدرم مالـک فـدک بـودم . خلیفه گفت : آیـا برای این امر گواهـانی هم داری ؟ فـاطمه (ع) فرمود گواهـان من عبارتند از علی ، امّ ایمن و به عقیده بعضـی امام حسن (ع) و امام حسـین (ع) و همه گواهی دادند . سپس علی (ع) به ابوبکر گفت : هرگاه من مدعی مالی باشم که در دست مسلمانی است از چه کسی شاهد می طلبی ؟ از من شاهد می طلبی که مدعی هسـتم یا از شخص دیگری که مال در اختیار و تصرف اوست ؟ خلیفه گفت : در این موقع من از تو گواهی می طلبم . علی (ع) فرمود: مدتهاست که فدک در اختیار و تصرف ماست ، اکنون که مسلمانان می

گویند فدک از اموال عمومی است باید آنان شاهد بیاورند . (۵۲)

خلیفه برای اینکه (فدک) را از تصرف زهرای اطهر (ع) خارج کند به حدیثی متوسل شد که خلاصه آن چنین است : (پیامبران چیزی از خود به ارث نمی گذارند و ترکه آنان پس از درگذشتشان صدقه می باشد) .

این حدیث را وقتی بر قرآن عرضه کنیم معلوم می گردد که درست نیست و از جهت عقل هم صحیح نمی باشد که پیامبران برای فرزندان خود ارثی نگذارند همچنان که در سوره مریم (آیه ۵ و ۶) آمده است : (حضرت زکریا در مقام دعا یادآور می شود: من از پسرعموها پس از درگذشت خویش می ترسم زن من نازاست ، خداوندا مرا فرزندی عطا کن که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد . پروردگارا او را پسندیده قرار بده) .

و نیز در سوره نمل آیه ۱۶ خداوند می فرماید: (((و ورث سلیمان داود) ،)) یعنی : سلیمان از داود ارث برد ، خلیفه وقت بنا به تحریک اطرافیان می خواست دختر پیامبر (ص) و شوهرش علی (ع) از درآمد فدک بی نصیب باشند تا نتوانند صدقات را به مردم بینوا و دیگران بدهند و در نتیجه کسانی که به طمع مال دنیا به گرد آنها جمع شده اند پراکنده شوند . دیگر آنکه عده ای در زمان ابوبکر از پرداخت زکات خودداری کردند و عایدات خزانه بیت المال روبه کاهش گذاشت . فدک سرزمینی آباد با نخلستانهای فراوان بود که در سال نزدیک هفتاد هزار دینار عایدی داشت ؛ بدین جهت ابوبکر

فدك را از دست دخت پیامبر (ص) خارج کرد و بسیاری دیگر از خلفای اموی و عباسی از او پیروی کردند . نخستین بار عمر بن عبدالعزیز (فدک) را به اولاد زهرا (ع) و بنی هاشم باز گردانید .

باری ، وقتی خبر غصب فدک را برای فاطمه اطهر (ع) آوردند خویشاوندان و نزدیکان خود را طلبید و در مسجد رسول خدا (ص) آمد و در پشت پرده قرار گرفت . مهاجر و انصار وقتی ناله دردناک و آه سوزناک فاطمه را که از خالی بودن جای پدر و ستم مسلمانان از نهادش برخاست شنیدند ، بشدت گریستند . فاطمه اندکی صبر کرد تا سکوت حکمفرما شد آنگاه خطبه غرّایی ایراد فرمود .

در آغاز در ستایش و سپاس خداوند چنین گفت : (سپاس و ستایش پروردگاری را که دست بخشنده او از آستین آفرینش بیرون آمد و به مخلوقات جهان که در صحرای عدم بودند رنگ هستی بخشید . سپاس خدای را که ما بندگان را درس سپاسگزاری آموخت و شکرگزاری را وظیفه ما گردانید . او پروردگاری است که قبل از هر چیز بوده و پس از هر چیز خواهد بود) . آنگاه فرمود: (این منم فاطمه دختر پیغمبر که بر یگانگی اللّه گواهی می دهم و اعتراف می کنم که محمّد ، پدر من ، بنده و فرستاده اوست . شما ای گروه مهاجر و انصار با پیغمبر خود پیمان بستید که دین وی را با دستان خویش بگردانید و دنیای بشریت را در گرد محور دین او گردش دهید) .

آنگاه درباره اسلام و کتاب خدا

و عترت پیامبر و بر پای داشتن نماز و روزه و حج و جهاد سخن گفت و سپس فرمود:

(ای مردم مسلمان ! به شما سفارش شده است که ما را ترک نگویید و فرزندان پیغمبر خود را تنها نگذارید و عترت او را پاس دارید) .

دیگر بار خود را معرفی کرد و فرمود: (. . . در برابر این قبر مقدس که ایستاده ام کسی را یارای دروغ گفتن نیست . من سخنی به گزاف نمی گویم . . . این پدر من است که اکنون در این مزار خفته . . . پدرم محمّد (ص) آمد و شما را در مدرسه فضیلت و اخلاق ، درس اخلاق و فضیلت داد و آیین انسانیت را به شما آموخت . این شما هستید که تا او جان به جانان تسلیم کرد به عهد قدیم و دوره جاهلیت برگشتید و سر ناسازگاری پیش گرفتید . . . و آهنگ نفاق و فراق پیش گرفته اید . . . گمان می کنم شیطان به مغزهای شما سلطه یافته و پای بی پروای شما را از راه به بیراهه کشانده است) . سپس کلماتی گفت که همچون پتک بر مغز غاصبان حقش فرود آمد . فرمود: (چه کسی گفته فاطمه از میراث پدر محروم است . آن کیست که حصار قانونی ارث را شکسته و آیات قرآنی را به هوای نفس خود تفسیر می کند . ای مهاجر و انصار ، من از گفتار این پیرمرد غرق حیرتم ابوبکر چنین فکر می کند که خود می تواند میراث ابوقحافه را در اختیار گیرد ، امّا

میراث محمّد بر فاطمه حرام است . کسی حق ندارد در برابر قرآن از پدرم حدیث نقل کند) . آنگاه فاطمه زهرا (ع) آیاتی از قرآن مجید تلاوت فرمود: از سوره نمل آیه (((و ورث سلیمان داود))) که قرآن از میراث خواری سلیمان و میراث گذاری داود سخن می گوید . سپس از سوره آل عمران گفتار زکریا و از سوره نساء دستور ارث را بر مهاجر و انصار فرو خواند و سپس فرمود:

(ای مهاجر و انصار با این آیات روشن چه می گویید و چگونه می خواهید یک قانون عمومی را به یک روایت فردی متزلزل سازید ؟ چگونه می خواهید فاطمه دختر محمّد را که جگر گوشه او و پرورش یافته اوست از میراث پدرش محروم سازید ؟) و سپس روی به ابابکر کرد و با خشم و تندی فرمود: (من در روز رستاخیز گریبان تو را خواهم گرفت و حق پایمال شده امروز را از تو باز خواهم ستاند) .

سپس روی به جوانان مدینه و بعد از آن روی به قبایل و انصار کرد و فرمود: (ای جوانان غیرتمند ! ای یاران و یاوران فداکار اسلام ! این چه سستی و سهل انگاری است که پیش گرفته اید ؟ ای گروه انصار چرا همچون یخ فسرده اید و خاموشید در حالی که مشتی ریاکار و ناسزاوار ، حق مرا و یادگار پدرم را از کفم می ربایند . شما که زر در کف و زور در بازو دارید چه شده است که از جای نمی جنبید ؟ کو آن بازوان کمانکش و کجاست آن مشتهای کوه فرسا

که به جنگ کفار می رفتید ؟ چه نیکو برخاستید و چه نکوهیده بر جای نشستید و خاموش شدید ؟) . ابوبکر در برابر منطق کوبنده دخت پیامبر چاره ای جز تسلیم نداشت ولی بدخواهان نگذاشتند که حق به حق دار رسد و خلافت و ولایت در موضع اصلی خود قرار گیرد . سخنان آتشین زهرا (ع) آن چنان تاءثیری بر جای گذاشت که بیم انقلاب و شورش همه قدرتمندان را دچار هراس بزرگی کرد . زهرای اطهر (ع) سوگند خورد که دیگر با ابوبکر و عمر سخن نخواهد گفت . آنگاه روی از مردم به سوی قبر مطهر پدر بزرگوارش گردانید و خود را با حال پریشانی روی قبر پدر انداخت و فرمود: (پدرم آنها بر من ستم کردند بزودی در روز رستاخیز کیفر کردار خویش را خواهند گرفت . پدرم تا زنده ام بر تو می گریم و چشم من از ریختن اشک باز نخواهد ایستاد . . .) .

زنان بنی هاشم بسیار گریستند و دختر پیغمبر (ص) را از قبر پدر کنار کشیدند و افتان و خیزان به خانه بردند .

همسر فاطمه زهرا (ع) علی مرتضی (ع) نیز در این زمان تاریک که ابرهای فتنه ، خورشید حقیقت را پوشانده بود ، فاطمه (ع) را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و خود نیز - برای اینکه درخت نوپای اسلام از ریشه نخشکد - ۲۵ سال (خار در چشم و استخوان در گلو) صبر کرد .

فاطمه زهرا دخت گرامی پیامبر بر اثر مصائبی که (اگر بر روزهای روشن می ریخت آنها

را به شبهای تار مبدل می کرد) کم کم ناتوان و ضعیف شد و به روایتی سوم ماه جمادی الاخره پس از ۷۵ یا ۹۵ روز بعد از وفات پدر بزرگوار خود چشم از جهان فرو بست .

فاطمه زهرا (ع) به همسر گرامی اش وصیت کرد: جنازه ام را شبه بردارید و شب دفن کنید . و چنان کردند که فرموده بود ، جانگدازتر از همه آنکه محل قبر دختر یگانه رسول اکرم (ص) هنوز روشن نیست ، برخی آنرا در بقیع و بعضی در کنار قبر منور رسول اکرم (ص) می دانند .

علی (ع) با چشمانی اشکبار جنازه عزیز خود را در قبر پنهان کرد و آن را - پی آنکه علامتی بر روی آن نهد - از خاک بیاکند و این اشعار را با دیدگانی اشکبار و حالتی پریشان زمزمه کرد:

((نفسی علی زفراتها محبوسه

یا لیتها خرجت مع الزفرات

لا خیر بعدک فی الحیوه و انما

ابکی مخافه ان تطول حیاتی)) (۵۳)

و دست فرزندان عزیز و یتیمان زهرا (ع) حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم را گرفت و به ماتمکده ای که جای زهرا در آن خالی بود باز گشت . (۵۴)

از سخنان فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها)

خداوند ایمان را موجب پیراستگی از شرک ، و نماز را سبب دوری جستن از تکبر و گردنکشی و پیروی از خاندان رسالت را عامل نظام ملت اسلام ، و امامت ما را موجب جلوگیری از تفرقه و جهاد را سبب عزت اسلام قرار داد .

سپاس و ستایش پروردگار را که دست بخشنده او از آستین آفرینش بیرون آمد و

به مخلوقات جهان که در صحرای عدم بودند رنگ هستی بخشید .

سپاس و ستایش خدای را که ما بندگان را درس سپاسگزاری آموخت و شکرگزاری را وظیفه ما گردانید . (اللّه) پروردگاری است که قبل از هر چیز بوده و پس از هر چیز خواهد بود .

ای مردم مسلمان ، به شما سفارش شده که ما را ترک نگویید و فرزندان پیغمبر خود را تنها نگذارید و عترت او را پاس دارید .

پدرم محمّد (ص) آمد و شما را در مدرسه فضیلت و اخلاق درس اخلاق و فضیلت داد و آیین انسانیت را به شما آموخت .

ای گروه انصار ، چرا همچون ، یخ فسرده اید و خاموشید ؟ شما که زر در کف و زور در بازو دارید چه شده است که از جای نمی جنبید ؟ کو آن بازوان کمانکش و کجاست آن مشتهای که فرسا که به جنگ کفار می رفتید ؟

(قسمتی از خطبه کوبنده فاطمه زهرا (ع) در مسجد مدینه)

معصوم چهارم – امام حسن مجتبی (ع) – امام دوم

امام حسن مجتبی

به خدا سوگند ، اگر یارانی می یافتم شب و روز را در (جهاد) با معاویه می گذرانیدم .

امام حسن امام حسن (ع) فرزند امیرمؤ منان علی بن ابیطالب و مادرش مهتر زنان فاطمه زهرا دختر پیامبر خدا (ص) است .

امام حسن (ع) در شب نیمه ماه رمضان سال سوّم هجرت در مدینه تولد یافت . وی نخستین پسری بود که خداوند متعال به خانواده علی و فاطمه عنایت کرد .

رسول اکرم (ص) بلافاصله پس از ولادتش ، او را گرفت و در گوش راستش

اذان و در گوش چپش اقامه گفت . سپس برای او گوسفندی قربانی کرد ، سرش را تراشید و هموزن موی سرش - که یک درم و چیزی افزون بود - نقره به مستمندان داد . پیامبر (ص) دستور داد تا سرش را عطرآگین کنند و از آن هنگام آیین عقیقه و صدقه دادن به هموزن موی سر نوزاد سنت شد . این نوزاد را حسن نام داد و این نام در جاهلیت سابقه نداشت . کنیه او را ابومحمّد نهاد و این تنها کنیه اوست .

لقب های او: سبط ، سید ، زکی ، مجتبی است که از همه معروفتر (مجتبی) می باشد . (۵۵)

پیامبر اکرم (ص) به حسن و برادرش حسین علاقه خاصی داشت و بارها می فرمود که حسن و حسین فرزندان منند و به پاس همین سخن علی به سایر فرزندان خود می فرمود: شما فرزندان من هستید و حسن و حسین فرزندان پیغمبر خدایند .

امام حسن هفت سال و خرده ای زمان جد بزرگوارش را درک نمود و در آغوش مهر آن حضرت بسر برد و پس از رحلت پیامبر (ص) که با رحلت حضرت فاطمه دو ماه یا سه ماه بیشتر فاصله نداشت ، تحت تربیت پدر بزرگوار خود قرار گرفت . (۵۶)

امام حسن (ع) پس از شهادت پدر بزرگوار خود به امر خدا و طبق وصیت آن حضرت ، به امامت رسید و مقام خلافت ظاهری را نیز اشغال کرد ، و نزدیک به شش ماه به اداره امور مسلمین پرداخت . در این مدت ، معاویه که دشمن

سرسخت علی (ع) و خانـدان او بود و سالهـا به طمع خلافت (در آغـاز به بهانه خونخواهی عثمان و در آخر آشکارا به طلب خلافت) جنگیده بود؛ به عراق که مقر خلافت امام حسن (ع) بود لشکر کشید و جنگ آغاز کرد . ما در این باره کمی بعدتر سخن خواهیم گفت .

امـام حسـن (ع) از جهـت منظر و اخلاـق و پیکر و بزرگـواری به رسـول اکرم (ص) بسـیارماننـد بـود . وصـف کننـدگان آن حضرت او را چنین توصیف کرده اند:

(دارای رخسـاری سـفید آمیخته به انـدکی سـرخی ، چشـمانی سـیاه ، گونه ای هموار ، محاسـنی انبوه ، گیسوانی مجعـد و پر ، گردنی سـیمگون ، انـدامی متنـاسب ، شـانه ایی عریض ، اسـتخوانی درشت ، میـانی باریک ، قـدی میانه ، نه چنـدان بلنـد و نه چندان کوتاه . سیمایی نمکین و چهره ای در شمار زیباترین و جذاب ترین چهره ها) .

ابن سعد گفته است که (حسن و حسین به رنگ سیاه ، خضاب می کردند) .

کمالات انسانی

امام حسن (ع) در کمالات انسانی یادگار پـدر و نمونه کامل جـدّ بزرگوار خود بود . تا پیغمبر (ص) زنـده بود ، او و برادرش حسین در کنار آن حضرت جای داشتند ، گاهی آنان را بر دوش خود سوار می کرد (۵۷) و می بوسید و می بویید .

از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده انـد که درباره امام حسن و امام حسـین (ع) می فرمود: این دو فرزند من ، امام هسـتند خواه برخیزند و خواه بنشینند (کنایه از این که

در هر حال امام و پیشوایند) .

امام حسن (ع) بیست و پنج بار حج کرد ، پیاده ، در حالی که اسبهای نجیب را با او یدک می کشیدند . هرگاه از مرگ یاد می کرد می گریست و هرگاه از قبر یاد می کرد می گریست ، هرگاه به یاد ایستادن به پای حساب می افتاد آن چنان نعره می زد که بیهوش می شد و چون به یاد بهشت و دوزخ می افتاد؛ همچون مار گزیده به خود می پیچید . از خدا طلب بهشت می کرد و به او از آتش جهنم پناه می برد . چون وضو می ساخت و به نماز می ایستاد بدنش به لرزه می افتاد و رنگش زرد می شد . سه نوبت دارائیش را با خدا تقسیم کرد و دو نوبت از تمام مال خود برای خدا گذشت . گفته اند: (امام حسن (ع) در زمان خودش عابدترین و بی اعتناترین مردم به زیور دنیا بود) .

در سرشت و طینت امام حسن (ع) برترین نشانه های انسانیت وجود داشت . هر که او را می دید به دیده اش بزرگ می آمد و هر که با او آمیزش داشت ، بدو محبت می ورزید و هر دوست یا دشمنی که سخن یا خطبه او را می شنید ، به آسانی درنگ می کرد تا او سخن خود را تمام کند و خطبه اش را به پایان برد . محمّد بن اسحاق گفت : (پس از رسول خدا (ص) هیچکس از حیث آبرو و بلندی قدر به حسن بن علی نرسید

. بر در خانه اش فرش می گستردنـد و چون از خانه بیرون می آمد و آنجا می نشـست راه بسـته می شد و به احترام او کسـی از برابرش عبور نمی کرد و او چون می فهمیـد؛ بر می خاست و به خانه می رفت و آن گاه مردم رفت و آمد می کردند) . در راه مکه از مرکبش فرود آمد و پیاده به راه رفتن ادامه داد . در کاروان همه از او پیروی کردند حتی سـعد بن ابی وقاص پیاده شـد و در کنار آن حضرت راه افتاد .

ابن عبـاس که از امـام حسن (ع) مسن تر بـود ، رکـاب اسـبشان را می گرفت و بـدین کـار افتخـار می کرد و می گفت : اینها پسران رسول خدایند .

با این شاءن و منزلت ، تواضـعش چنان بود که : روزی بر عـده ای مسـتمند می گـذشت ، آنها پاره های نان را بر زمین نهاده و خود روی زمین نشسـته بودنـد و می خوردند ، چون حسن بن علی را دیدند گفتند: (ای پسـر رسول خدا بیا با ما هم غذا شو) . امام حسن (ع) فورا از مرکب فرود آمـد و گفت : (خـدا متکبران را دوست نمی دارد) و با آنان به غـذا خوردن مشـغول شـد . آنگاه آنها را به میهمانی خود دعوت کرد ، هم غذا به آنان داد و هم پوشاك .

در جود و بخشش امام حسن (ع) داستانها گفته اند . از جمله مدائنی روایت کرده که :

حسن و حسین و عبداللّه بن جعفر به راه حج می رفتند

. توشه و تنخواه آنـان گم شـد . گرسـنه و تشـنه به خیمه ای رسـیدند که پیرزنی در آن زنـدگی می کرد . از او آب طلبیدنـد . گفت این گوسـفند را بدوشـید و شـیر آن را با آب بیامیزید و بیاشامید . چنین کردند . سـپس از او غذا خواستند . گفت همین گوسـفند را داریم بکشـید و بخورید . یکی از آنان گوسـفند را ذبح کرد و از گوشت آن مقداری بریان کرد و همه خوردند و سپس همانجا به خواب رفتنـد . هنگام رفتن به پیرزن گفتنـد: ما از قریشـیم به حـج می رویم . چون باز گشتیم نزد ما بیا با تو به نیکی رفتـار خـواهیم کرد . و رفتنـد . شـوهر زن که آمـد و از جریـان خـبر یـافت ، گفت : وای بر تو گوسـفند مرا برای مردمی ناشناس می کشی آنگاه می گویی از قریش بودند ؟ روزگاری گذشت و کار بر پیرزن سخت شد ، از آن محل کوچ کرد و به مـدینه عبـورش افتـاد . حسـن بـن علی (ع) او را دیـد و شـناخت . پیش رفت و گفت : مرا می شناسـی ؟ گفت نه . گفت : من همانم که در فلان روز مهمان تو شـدم . و دسـتور داد تا هزار گوسـفند و هزار دینار زر به او دادنـد . آن گاه او را نزد برادرش حسین بن علی فرستاد . آن حضرت نیز همان اندازه به او بخشش فرمود . او را نزد عبداللّه بن جعفر فرستاد او نیز عطایی همانند آنان به او داد . (۵۸)

حلم و گذشت امام

حسن (ع) چنان بود که به گفته مروان ، با کوهها برابری می کرد .

بیعت مردم با حسن بن علی (ع)

هنگامی که حادثه دهشتناک ضربت خوردن علی (ع) در مسجد کوفه پیش آمد و مولی (ع) بیمار شد به حسن دستور داد که در نماز بر مردم امامت کند ، و در آخرین لحظات زندگی ، او را به این سخنان وصی خود قرار داد: (پسرم ! پس از من ، تو صاحب مقام و صاحب خون منی) . و حسین و محمّد و دیگر فرزندانش و رؤ سای شیعه و بزرگان خاندانش را بر این وصیت گواه ساخت و کتاب و سلاح خود را به او تحویل داد و سپس فرمود: (پسرم ! رسول خدا دستور داده است که تو را وصی خود سازم و کتاب و سلاحم را به تو تحویل دهم . همچنانکه آن حضرت مرا وصی خود ساخته و کتاب و سلاحش را به من داده است و مرا ماءمور کرده که به تو دستور دهم در آخرین لحظات زندگیت ، آنها را به برادرت حسین بدهی) . امام حسن (ع) به جمع مسلمانان درآمد و بر فراز منبر پدرش ایستاد . خواست درباره فاجعه بزرگ شهادت پدرش ، علی علیه السلام با مردم سخن بگوید . آنگاه پس از حمد و ثنای بر خداوند متعال و رسول مکرم (ص) چنین گفت : (همانا در این شب آن چنان کسی وفات یافت که گذشتگان بر او سبقت نگرفته اند و آیندگان بدو نخواهند رسید) . و آن گاه درباره شجاعت و جهاد و کوشش هایی که علی (ع

) در راه اسلام انجام داد و پیروزیهایی که در جنگها نصیب وی شد ، سخن گفت و اشاره کرد که از مال دنیا در دم مرگ فقط هفتصد درهم داشت از سهمیه اش از بیت المال ، که می خواست با آن خدمتکاری برای اهل و عیال خود تهیه کند .

در این موقع در مسجد جامع که مالامال از جمعیت بود ، عبدالله بن عباس بپا خاست و مردم را به بیعت با حسن بن علی تشویق کرد . مردم با شوق و رغبت با امام حسن بیعت کردند . و این روز ، همان روز وفات پدرش ، یعنی روز بیست و یکم رمضان سال چهلم از هجرت بود .

مردم کوفه و بصره و مدائن و عراق و حجاز و یمن همه با میل با حسن بن علی بیعت کردند جز معاویه که خواست از راهی دیگر برود و با او همان رفتار پیش گیرد که با پدرش پیش گرفته بود .

پس از بیعت مردم ، به ایراد خطبه ای پرداخت و مردم را به اطاعت اهل بیت پیغمبر (ص) که یکی از دو یادگار گران وزن و در ردیف قرآن کریم هستند تشویق فرمود ، و آنها را از فریب شیطان و شیطان صفتان بر حذر داشت .

باری ، روش زندگی امام حسن (ع) در دوران اقامتش در کوفه او را قبله نظر و محبوب دلها و مایه امید کسان ساخته بود . حسن بن علی (ع) شرایط رهبری را در خود جمع داشت زیرا اولا فرزند رسول خدا (ص) بود و دوستی او

یکی از شرایط ایمان بود ، دیگر آنکه لازمه بیعت با او این بود که از او فرمانبرداری کنند .

امام (ع) کارها را نظم داد و والیانی برای شهرها تعیین فرمود و انتظام امور را بدست گرفت . امّا زمانی نگذشت که مردم چون امام حسن (ع) را مانند پدرش در اجرای عدالت و احکام و حدود اسلامی قاطع دیدند ، عده زیادی از افراد با نفوذ به توطئه های پنهانی دست زدند و حتی در نهان به معاویه نامه نوشتند و او را به حرکت به سوی کوفه تحریک نمودند ، و ضمانت کردند که هرگاه سپاه او به اردوگاه حسن بن علی (ع) نزدیک شود ، حسن را دست بسته تسلیم او کنند یا ناگهان او را بکشند . (۵۹)

خوارج نیز بخاطر وحدت نظری که در دشمنی با حکومت هاشمی داشتند در این توطئه ها با آنها همکاری کردند .

در برابر این عده منافق ، شیعیان علی (ع) و جمعی از مهاجر و انصار بودند که به کوفه آمده و در آنجا سکونت اختیار کرده بودند . این بزرگمردان مراتب اخلاص و صمیمیت خود را در همه مراحل - چه در آغاز بعد از بیعت و چه در زمانی که امام (ع) دستور جهاد داد - ثابت کردند .

امام حسن (ع) وقتی طغیان و عصیان معاویه را در برابر خود دید با نامه هایی او را به اطاعت و عدم توطئه و خونریزی فرا خواند ولی معاویه در جواب امام (ع) تنها به این امر استدلال می کرد که (من در حکومت

از تو با سابقه تر و در این امر آزموده تر و به سال از تو بزرگترم همین و دیگر هیچ !) .

گاه معاویه در نامه های خود با اقرار به شایستگی امام حسن (ع) می نوشت : (پس از من خلافت از آن توست زیرا تو از هر کس بدان سزاوارتری) و در آخرین جوابی که به فرستادگان امام حسن (ع) داد این بود که (برگردید ، میان ما و شما بجز شمشیر نیست) .

و بدین ترتیب دشمنی و سرکشی از طرف معاویه شروع شد و او بود که با امام زمانش گردنکشی آغاز کرد . معاویه با توطئه های زهرآگین و انتخاب موقع مناسب و ایجاد روح اخلالگری و نفاق ، توفیق یافت . او با خریداری وجدانهای پست و پراکندن انواع دروغ و انتشار روحیه یاءس در مردم سست ایمان ، زمینه را به نفع خود فراهم می کرد و از سوی دیگر ، همه سپاهیانش را به بسیج عمومی فرا خواند .

امام حسن (ع) نیز تصمیم خود را برای پاسخ به ستیزه جویی معاویه دنبال کرد و رسما اعلان جهاد داد . اگر در لشکر معاویه به کسانی بودند که به طمع زر آمده بودند و مزدور دستگاه حکومت شام می بودند ، امّا در لشکر امام حسن (ع) چهره های تابناک شیعیانی دیده می شد مانند حجر بن عدی ، ابو ایوب انصاری ، و عدی بن حاتم . . . که به تعبیر امام (ع) (یک تن از آنان افزون از یک لشکر بود) . امّا در برابر

این بزرگان ، افراد سست عنصری نیز بودند که جنگ را با گریز جواب می دادند ، و در نفاق افکنی توانایی داشتند ، و فریفته زر و زیور دنیا می شدند . امام حسن (ع) از آغاز این ناهماهنگی بیمناک بود .

مجموع نیروهای نظامی عراق را ۳۵۰ هزار نوشته اند .

امام حسن (ع) در مسجد جامع کوفه سخن گفت و سپاهیان را به عزیمت بسوی (نخیله) تحریض فرمود . عدی بن حاتم نخستین کسی بود که پای در رکاب نهاد و فرمان امام را اطاعت کرد . بسیاری کسان دیگر نیز از او پیروی کردند .

امام حسن (ع) عبیدالله بن عباس را که از خویشان امام و از نخستین افرادی بود که مردم را به بیعت با امام تشویق کرد ، با دوازده هزار نفر به (مسکن) که شمالی ترین نقطه در عراق هاشمی بود اعزام فرمود . امّا وسوسه های معاویه او را تحت تاءثیر قرار داد و مطمئن ترین فرمانده امام را ، معاویه در مقابل یک میلیون درم که نصفش را نقد پرداخت به اردوگاه خود کشاند . در نتیجه ، هشت هزار نفر از دوازده هزار نفر سپاهی نیز به دنبال او به اردوگاه معاویه شتافتند و دین خود را به دنیا فروختند .

پس از عبیدالله بن عباس ، نوبت فرماندهی به قیس بن سعد رسید . لشکریان معاویه و منافقان با شایعه مقتول او ، روحیه سپاهیان امام حسن (ع) را ضعیف نمودند . عده ای از کارگزاران معاویه که به (مدائن) آمدند و با امام حسن (ع

) ملاقات کردند ، نیز زمزمه پذیرش صلح را بوسیله امام (ع) در بین مردم شایع کردند . از طرفی یکی از خوارج تروریست نیزه ای بر ران حضرت امام حسن زد ، بحدی که استخوان ران آن حضرت آسیب دید و جراحتی سخت در ران آن حضرت پدید آمد . بهر حال وضعی برای امام (ع) پیش آمد که جز (صلح) با معاویه ، راه حل دیگری نماند .

باری ، معاویه وقتی وضع را مساعد یافت ، به حضرت امام حسن (ع) پیشنهاد صلح کرد . امام حسن (ع) برای مشورت با سپاهیان خود خطبه ای ایراد فرمود و آنها را به جانبازی و یا صلح - یکی از این دو راه - تحریک و تشویق فرمود . عده زیادی خواهان صلح بودند . عده ای نیز با زخم زبان امام معصوم را آزردند . سرانجام ، پیشنهاد صلح معاویه ، مورد قبول امام حسن واقع شد ولی این فقط بدین منظور بود که او را در قید و بند شرایط و تعهداتی گرفتار سازد که معلوم بود کسی چون معاویه دیر زمانی پای بند آن تعهدات نخواهد ماند ، و در آینده نزدیکی آنها را یکی پس از دیگری زیر پای خواهد نهاد ، و در نتیجه ، ماهیت ناپاک معاویه و عهد شکنی های او و عدم پای بندی او به دین و پیمان ؛ بر همه مردم آشکار خواهد شد . و نیز امام حسن (ع) با پذیرش صلح از برادر کشی و خونریزی که هدف اصلی معاویه بود و می خواست ریشه شیعه

و شیعیان آل علی (ع) را بهر قیمتی هست ، قطع کند ، جلوگیری فرمود . بدین صورت چهره تابناک امام حسن (ع) - همچنان که جد بزرگوارش رسول اللّه (ص) پیش بینی فرموده بود - بعنوان (مصلح اکبر) در افق اسلام نمودار شد . معاویه در پیشنهاد صلح هدفی جز مادیات محدود نداشت و می خواست که بر حکومت استیلا یابد . امّا امام حسن (ع) بدین امر راضی نشد مگر بدین جهت که مکتب خود و اصول فکری خود را از انقراض محفوظ بدارد و شیعیان خود را از نابودی برهاند .

از شرطهایی که در قرارداد صلح آمده بود؛ اینهاست :

معاویه موظف است در میان مردم به کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) و سیرت خلفای شایسته عمل کند و بعد از خود کسی را بعنوان خلیفه تعیین ننماید و مکری علیه امام حسن (ع) و اولاد علی (ع) و شیعیان آنها در هیچ جای کشور اسلامی نیندیشد . و نیز سب و لعن بر علی (ع) را موقوف دارد و ضرر و زیانی به هیچ فرد مسلمانی نرساند . بر این پیمان ، خدا و رسول خدا (ص) و عده زیادی را شاهد گرفتند . معاویه به کوفه آمد تا قرارداد صلح در حضور امام حسن (ع) اجرا شود و مسلمانان در جریان امر قرار گیرند . سیل جمعیت بسوی کوفه روان شد .

ابتدا معاویه بر منبر آمد و سخنی چند گفت از جمله آنکه : (هان ای اهل کوفه ، می پندارید که به خاطر نماز و روزه

و زکات و حج با شـما جنگیدم ؟ با اینکه می دانسـته ام شما این همه را بجای می آورید . من فقط بدین خاطر با شما به جنگ برخاسـتم که بر شـما حکمرانی کنم و زمام امر شـما را بدست گیرم ، و اینک خدا مرا بدین خواسـته نائل آورد ، هر چند شـما خوش ندارید . اکنون بدانیـد هر خونی که در این فتنه بر زمین ریخته شود هدر است و هر عهدی که با کسـی بسـته ام زیر دو پای من است) .

و بدین طریق عهدنامه ای را که خود نوشـته و پیشـنهاد کرده و پای آنرا مهر نهاده بود زیر هر دو پای خود نهاد و چه زود خود را رسوا کرد !

سپس حسن بن علی (ع) بـا شـکوه و وقـار امامت - چنانکه چشـمها را خیره و حاضـران را به احترام وادار می کرد - بر منبر بر آمد و خطبه تاریخی مهمی ایراد کرد .

پس از حمد و ثنای خداوند جهان و درود فراوان بر رسول اللّه (ص) چنین فرمود:

(. . . به خدا سوگند من امید می دارم که خیرخواه ترین خلق برای خلق باشم و سپاس و منت خدای را که کینه هیچ مسلمانی را به دل نگرفته ام و خواسـتار ناپسـند و ناروا برای هیچ مسـلمانی نیسـتم . . .) سـپس فرمود: (معاویه چنین پنداشته که من او را شایسـته خلافت دیـده ام و خود را شایسـته ندیـده ام . او دروغ می گوید . ما در کتاب خدای عزوجل و به قضاوت پیامبرش از همه کس به

حکومت اولیتریم و از لحظه ای که رسول خدا وفات یافت همواره مورد ظلم و ستم قرار گرفته ایم) . آنگاه به جریان غدیر خم و غصب خلافت پدرش علی (ع) و انحراف خلافت از مسیر حقیقی اش اشاره کرد و فرمود: (این انحراف سبب شد که بردگان آزاد شده و فرزندانشان - یعنی معاویه و یارانش - نیز در خلافت طمع کردند) .

و چون معاویه در سخنان خود به علی (ع) ناسزا گفت ، حضرت امام حسن (ع) پس از معرفی خود و برتری نسب و حسب خود بر معاویه نفرین فرستاد و عده زیادی از مسلمانان در حضور معاویه آمین گفتند . و ما نیز آمین می گوییم .

امام حسن (ع) پس از چند روزی آماده حرکت به مدینه شد . (۶۰)

معاویه به این ترتیب خلافت اسلامی را در زیر تسلط خود آورد و وارد عراق شد ، و در سخنرانی عمومی رسمی ، شرایط صلح را زیر پا نهاد و از هر راه ممکن استفاده کرد ، و سخت ترین فشار و شکنجه را بر اهل بیت و شیعیان ایشان روا داشت .

امام حسن (ع) در تمام مدت امامت خود که ده سال طول کشید ، در نهایت شدت و اختناق زندگی کرد و هیچگونه امنیتی نداشت ، حتی در خانه ، نیز در آرامش نبود . سرانجام در سال پنجاهم هجری به تحریک معاویه بدست همسر خود (جعده) مسموم و شهید و در بقیع مدفون شد .

همسران و فرزندان امام حسن (ع)

دشمنان و تاریخ نویسان خود فروخته و مغرض در مورد تعداد همسران

امـام حسن (ع) داسـتانها پرداخته و حتی دوسـتان سـاده دل سـخنانی بهم بـافته انـد . امّـا آنچه تاریـخ های صـحیح نگاشـته اند همسران امام (ع) عبارتند از:

(ام الحق) دخـتر طلحه بن عبیـداللّه - (حفصه) دخـتر عبـدالرحمن بن ابی بکر - (هنـد) دختر سـهیل بن عمر و (جعـده) دختر اشعث بن قیس .

بیاد نداریم که تعداد همسـران حضرت در طول زندگیش از هشت یا ده به اختلاف دو روایت تجاوز کرده باشند . با این توجه که (ام ولد)هایش هم داخل در همین عددند .

(ام ولـد) کنیزی است که از صاحب خود دارای فرزند می شود و همین امر موجب آزادی او پس از مرگ صاحبش می باشد . (۶۱)

فرزندان آن حضرت از دختر و پسر ۱۵ نفر بوده انـد بنامهای : زیـد ، حسن ، عمرو ، قاسم ، عبداللّه ، عبدالرحمن ، حسن اثرم ، طلحه ، ام الحسن ، ام الحسین ، فاطمه ، ام سلمه ، رقیه ، ام عبداللّه و فاطمه .

نسل او فقط از دو پسرش حسن و زید باقی ماند و از غیر این دو انتساب به آن حضرت درست نیست . (۶۲)

سخنان حضرت امام حسن (ع)

۱ - با نیکوکاری از کارهای ناپسند جلوگیری کنید .

۲ - شداید و مشکلات را با صبر چاره کنید .

۳ - دین خود را حفظ و محبت مردم را به خود جلب کنید .

۴ - درد بیچارگان را پیش از آنکه بگویند درمان کنید .

۵ - در کارها از مشورت مضایقه مکنید .

۶ - خویشاوند کسی است که به انسان محبت

دارد ، اگر چه بیگانه باشد .

۷ - با مردم در زندگی بسازید تا با شما مهربان شوند .

۸ - از سخن بیفایده احتراز کنید .

۹ - مردم حریص فقیرند (زیرا هیچوقت راضی نیستند و همیشه باید تلاش کنند) .

۱۰ - پستی و ناکسی اینست که شکر نعمت نکنی .

۱۱ - چیزی که شرّ ندارد شکر بر نعمت است و صبر بر ناگوار .

۱۲ - هرگاه یکی از شماها به برادر خود برخورد کند باید محل نور پیشانی او را ببوسد (یعنی محل سجده در پیشانی) .

۱۳ - هیچ مردمی با هم مشورت نکنند جز اینکه بدرستی رهبری شوند .

۱۴ - بکار بردن حرص (در طلب روزی) بکار بردن گناه است .

(((تحف العقول)))

معصوم پنجم - حضرت سیدالشهداء (ع) - امام سوّم

حضرت سیدالشهداء

پیامبر (ص) فرمود:

حسین منی و انا من حسین . احب اللّه من احب حسینا

حسین از من و من از حسینم . خداوند هر کسی که حسین (ع) را دوست بدارد دوست می دارد

صحیح ترمذی ص ۳۰۷ ج ۲

امام حسین (ع) فرزند دوم علی (ع) از فاطمه (ع) دختر پیغمبر اکرم (ص) ، در سال چهارم هجری در سوم شعبان چشم به جهان گشود . آن حضرت پس از شهادت برادر بزرگوارش امام حسن (ع) به امر خدا و بنا به وصیت برادر به امامت رسید .

چنانکه در زندگی معصوم چهارم حضرت امام حسن (ع) اشاره کردیم ، حضرت امام حسن (ع) به علت نفاق عده زیادی از لشکریان خود و فرار عبیداللّه بن عباس سردار لشکرش به اردوی

معاویه و فریفته شـدن جمعی دیگر که به نقل تاریخ ، دو سوم تمام لشـکر بود و عهد شـکنی های بقیه سـپاه و اخلال خوارج و اوج تهمتها و سخنان ناروایی که به امام (ع) می گفتند . ناچار به پیشنهاد معاویه ، برای صلح حاضر شد و ضمن قرار داد صلح ، معاویه قبول کرد که : یاران علی (ع) و پیروان و شیعیان او در همه بلاد اسلامی از تعرض مصون و محفوظ باشند و علیه آنها مکری و حیله ای نیندیشد و پس از خود ، کسـی را به جانشـینی انتخاب نکند . امّا پس از صلح ، در اندک زمانی نشان داد که براسـتی به پیمـان خود پـای بنـد نیست . امـام حسن (ع) برای مصالـح اسـلامی و عـدم آمـادگی اوضـاع به نفع آل علی (ع) و جلوگیری از برادر کشی ، پیشنهاد معاویه را برای صلح پذیرفته و معاویه هم به ظاهر تمام مواد صلحنامه را قبول کرده بود؛ ولی در حقیقت به اسـلام عقیده ای نداشت و مانند پدرش ابوسفیان ، اسلام ظاهری را از ترس یا بخاطر بهره مندیهای دنیای پذیرفته و بتدریـج پرده از کار برگرفت و هدف خود را که قدرت و حکومت است برای همگان بیان کرد و بی پایگی ایمان خود را - کم کم - روشن ساخت .

معاویه پس از صـلح با امام حسن (ع) بیست سال زمامدار مطلق شام بود . ده سال در حیات امام حسن (ع) و ده سال دیگر در زمان امامت امام حسین (ع) .

معاویه به علت سابقه و

نفوذ امام حسن (ع) و همچنین به سبب عهدنامه ای که بسته بود ، مجبور بود و اگر چه به ظاهر - طغیان و تجاوز خود را محدود کند و گاهی با سازش و فریب ، برای خود دوستانی فراهم کند و چون امام حسن (ع) را - در هر حال - مخالف بسیاری از هدفهای ضد اسلامی و جاه طلبانه خود می دید ، توطئه شهادت آن حضرت را - با فریب جعده زوجه امام حسن (ع) - ترتیب داد و سبط اکبر پیامبر (ص) را در اواخر سال پنجاهم هجری شهید کرد . پس از شهادت امام حسن (ع) معاویه خود را برای اجرای مقاصد شوم خود آزادتر دید . به زجر و آزار و قتل شیعیان و هواخواهان حضرت علی (ع) - بیش از پیش - روی آورد . این دوران وحشت بار مصادف بود با امامت حضرت امام حسین (ع) . امام حسین (ع) ده سال امامت نمود و تمام این مدت - بغیر از شش ماه آخر عمر - در خلافت معاویه گذشت . اوضاع و احوال به ناگوارترین صورت و در نهایت اختناق می گذشت . بازگشت به دوران جاهلیت و گستردن بساط سلطنت و شکوه درباری و حیف و میل بیت المال مسلمین و بخششهای ناروا و ظلم و ستمهایی که به نام اسلام صورت می گرفت ، محروم کردن کسانی که از طرفدار آل علی (ع) بودند از حق مسلم خود از بیت المال و بخشیدن آنها به متملقین و چاپلوسان درباری و بالاتر از همه بی اعتبار

کردن قوانین دین و احکام اسلامی و تباه کردن حدود الهی و بی اعتنایی به اوامر و نواهی خدا و رسول خدا (ص) همه موجبات نهضت بزرگ حسین (ع) را فراهم می کرد .

معاویه و دستیاران او تلاش بسیار داشتند که اهل بیت پیامبر (ص) را گوشه نشین کنند ، و شیعیانشان را - به هر قیمت و به هر حیله - نابود و نام علی (ع) و آل علی (ع) را محو نمایند . و اگر نامی از آن بزرگوار می برند با ناسزا همراه باشد و دستگاه تبلیغ شام به مردم بقبولاند که ناسزاگویی به بزرگمردی چون علی (ع) اجر و پاداش اخروی دارد و عبادت است !

معاویه با برنامه های پلید و مزوّرانه خود در صدد بود پایه های حکومت و سلطنت فرزند پلیدش یزید شرابخوار فاسق را کم کم استوار سازد . وقتی نقشه معاویه درباره فرزندش یزید که به فسق و بدکاری مشهور بود . کم کم آشکار شد ، گروهی از مسلمانان از این امر خشنود نبودند و زمزمه مخالفت ، ساز کردند؛ ولی معاویه برای جلوگیری از ظهور مخالفت به سختگیریهای تازه تری دست زد .

امام حسین (ع) به خوبی می دانست که خانواده ابوسفیان اصولاـ با اسلام و نام محمّد بن عبداللّه (ص) مخالفند و برای خاموش کردن نور اسلام هر چه در توان داشته اند بکار بسته اند . این نیت پلید را ، بیش از همه معاویه داشت . برای درک این مطلب به نقل روایتی می پردازیم که در کتابهای معتبر آمده است

.

(. . . مطرف بن مغيره گفت : من با پدرم در شام مهمان معاويه بوديم .

پدرم در دربار معاويه رفت و آمدى داشت . شبى از شبها پدرم از نزد معاويه برگشت ولى زياد اندوهگين و ناراحت بود . من سبب آنرا پرسيدم . گفت : اين مرد يعنى معاويه مردى بسيار بد بلكه پليدترين مردم روزگار است . گفتم مگر چه شده ؟ گفت من به معاويه پيشنهاد كردم اكنون كه تو به مراد خود رسيدى و دستگاه خلافت اسلامى را صاحب گشتى ، بهتر است كه در آخر عمر با مردم به عدالت رفتار نمايى و با فرزندان هاشم اين قدر بدرفتارى نكنى ، چون آنها هم خويش تو از ارحام تواند و اكنون چيز ديگرى براى آنها باقى نمانده كه بيم آن داشته باشى كه بر تو خروج كنند . معاويه گفت : هيهات ! هيهات ! ابوبكر خلافت كرد و عدالت گسترى نمود و بيش از اين نشد كه بمرد و نامش هم از بين رفت و نيز عمر و عثمان همچنين مردند با اينكه با مردم نيكو رفتار كردند امّا جز نامى باقى نگذاشتند و هلاك شدند ولى نام اين مرد هاشمى (يعنى رسول خدا) را هر روزه پنج نوبت در ماءذن هاى دنياى اسلام فرياد مى كنند: ((اشهد ان محمدا رسول اللّه .))

حال پس از آنكه نام خلفاى سه گانه بميرد و نام (محمّد) زنده باشد ديگر چه عملى باقى خواهد ماند جز آنكه نام (محمّد) دفن شود و اسم او هم از بين برود) . (۶۳)

امام حسين (ع) و معاويه

امام حسين (ع) -

تـا برادر بزرگوارش زنـده بود - نمی بـایست با تصـمیم برادرش که حجت خـدا و امام (ع) بود ، امامی که اطاعت از او بر هر مسـلمانی واجب است و اطاعتش همانند اطاعت از خدا و رسول بود ، مخالفت کند . از سوی دیگر ، علت هایی که امام حسن (ع) را به صـلح مجبور می کرد از نظر حضـرت امـام حسـین (ع) پوشـیده نبود . امـام مجتبی (ع) کـاری جز به فرمـان عقـل و مصـلحت مسـلمانان انجام نـداد تا برادرش با آن موافق نباشد ، و اگر امام حسـین (ع) بجای برادر می بود ، همان کاری را می کرد که امـام حسن (ع) در زمـان خود انجـام داد . خـط امـامت و رهبری در هر حـال یکی است ، امّـا در روش (تاکتیک) به اقتضای زمان تفاوت وجود دارد: زمانی صلح زمانی شمشیر ، زمانی دعا و زمانی دیگر ارشاد و تعلیم بکار می آید . چنانکه هر یک از پیشوایان بزرگوار - در هر زمان - به نحوی با دستگاه جبار ستیزه کرده و پرچم حق را بر پا داشته اند .

بـاری معاویه کم کم نقشه پلیـد خود را آشـکار و مقـدمات آن را فراهم می کرد . معاویه می خواست قـدرت و سـلطنت را در خاندان خود موروثی کند و با این عمل خطرناک ، ریشه اسلام را بخشکاند .

می خواست یزید را امیر مؤ منین و زمامدار مسلمانان قرار دهد . یزیدی که جز عیش و مستی و لباس رنگارنگ پوشیدن هنری نداشت . یزیدی که به آسانی حرام محمّد

(ص) را حلال می کرد و کوچکترین پروایی نداشت . آری یزید است که می گوید:

((و ان حرمت یوم علی دین احمد

ادرها علتی دین مسیح بن مریم))

یعنی : (اگر باده و شراب به دین محمّد (ص) حرام شده است ، جام می را به کیش مسیح پسر مریم به گردش درآور) .

یزید کسی بود که از ازدواج با محارم خود - در حال مستی و بی خبری - پرهیزی نداشت . (۶۴)

یزید پیوسته در عیاشی و شرابخواری و میمون بازی و لهو و لعب غرق بود . یزید کسی بود که آنچه در دل داشت ، یعنی کفر و الحاد و عدم اعتقاد به دین اسلام را در هنگام باده نوشی این چنین زمزمه می کرد:

(همنشینان من برخیزید و به نوای مستی افزای خوانندگان گوش دهید . جامهای پی در پی سر کشید و مذاکرات معانی علمی را کنار گذارید . نغمه دلپذیری که از دل چنگ و عود بیرون کشیده می شود مرا از ندای (((اللّه اکبر))) باز می دارد . من حوران بهشت را با دردهای ته خم شراب عوض نمودم . این آهنگ هیجان انگیز موسیقی و این رقص اغوا کننده و این رقاصه ها که از اندام موزونشان موج شهوت می ریزد و آن پیاله های شراب عقیقی برای من بس است ، نه حوران بهشتی خواهم و نه غیر آن) .

معاویه برای چنین فرزند پلیدی به زور از مردم بیعت گرفت .

ابتدا معاویه کار بیعت را در شهرهایی غیر از مدینه صورت داد . چون می دانست اهمیت مدینه

از همه شـهرها بیشتر است . ابتدا به مروان بن حکم دسـتور داد تا از مردم آن شهر بیعت بگیرد . . . حتی از حسین بن علی (ع) و . . .

برای زمینه سازی معاویه به قصـد حـج از شام بیرون آمـد و به مدینه رفت و با حسـین بن علی (ع) و فرزند زبیر و فرزند عمر با خشونت سـخن گفت . سـپس مردم را در مسـجد جمع کرد و درباره شایسـتگی یزید برای آنها سـخن گفت و ضمن سخنرانی گفت : تمام مسلمانان جز شما بیعت کرده اند . . .

امام حسـین (ع) برخاست و سـخن او را برید و فرمود: به خدا قسم کسی را که پدرش از پدر و مادرش از مادر یزید و خودش از خود یزید بهتر و شایسته تر است کنار می گذاری و یزید را جلو می کشی ؟

معاویه گفت : مثل اینکه خودت را می گویی ؟

فرمود: آری .

معـاویه گفت : امّـا سـخن تو که مادرت از مادر یزیـد بهتر است ، صـحیح است زیرا که فاطمه دختر رسول خـدا است و دین و سـابقه درخشان وی بر کسـی پوشـیده نیست . . . و امّا اینکه می گویی پـدرت از یزیـد بهتر بود ، خـدا پـدر یزیـد را بر پـدر تو برتری داد .

امام فرمود: این نادانی برای تو بس است که دنیای زودگذر را بر آخرت جاویدان برتری می دهی .

معاویه گفت : و امّا اینکه می گویی خودت از یزید بهتر هستی به خدا قسم یزید برای امت محمّد (ص) از

تو بهتر و شایسته تر است .

امام (ع) فرمود: این سخن دروغ و بهتان است . آیا یزید شرابخوار و لاابالی از من بهتر است ؟

معـاویه چون این مخـالفت آشـکار را دیـد دسـتور داد در انجمنی که می خواهـد بیعت بگیرد بالای سـر هر یک از آنها دو نفر ماءمور مسـلح بگذارنـد تا اگر حرفی از دهان آنها خارج شد هماندم کارشان را بسازند . - امّا این کار از نظر امام حسـین (ع) پذیرفتنی نبود و تلاش معاویه بجایی نرسید . بررسی حالات حضرت حسین (ع) نشان می دهد که آن حضرت در زمان معاویه همیشه به فکر قیام علیه حکومت ظالمانه آل ابوسـفیان بود و پیوسته بدعت و خلافکاریهای او را یادآوری می فرمود ، امّا صلح برادر بزرگوارش حضـرت مجتبی (ع) و وجود معاویه را مانع از قیام می دیـد و در انتظار فرصت مناسب بسـر می برد تا مردم ، خود در جریان فساد دسـتگاه اموی قرار گیرند و از تبلیغات زهرآگین علیه خاندان علی (ع) بخوبی آگاه شوند . برای این کار سالها وقت لازم بود که مردم مزه تلخ حکومت دیکتاتوری را بچشـند تا ارزش قیام پاکمردی چون حسین (ع) را دریابند و آن را سرمشق خود - برای همیشه - قرار دهند .

اگر امـام حسـین (ع) در عصـر معـاویه نهضت خود را آغـاز می کرد ، معـاویه بـا حیله گری و تـدبیرهای مکارانه خود هم می توانست آن حضرت را بکشد و هم می توانست اثر خون پاک آن حضرت را خنثی نماید . امّا سقوط دستگاه معاویه

در راه منکرات و ستم و ناپاکی ، کم کم زمینه را مساعد کرد و این امر در زمان یزید به اوج خود رسید . بناچار قیام خونین و حماسه جاوید فرزند پیامبر (ص) نیز به حد رشد خود رسید و آماده ظهور شد .

مقدمات حماسه جاوید کربلا

در سال شصتم از هجرت ، روز پانزدهم رجب ، معاویه از دنیا رفت و پسرش یزید بر تخت نشست . پیش از همه کار ، تصمیم گرفت از حسین بن علی (ع) بیعت بگیرد . بدین منظور نامه ای به ولید بن عتبه که حاکم مدینه بود ، نوشت و از او خواست که هر چه زودتر از حسین بن علی (ع) بیعت بگیرد و به تاءخیر این کار اجازه ندهد . ولید همان شب ماءموری نزد امام حسین (ع) فرستاد و آن حضرت را به کاخ خود دعوت کرد . امام جماعتی از بستگان خود را فرا خواند و فرمود تا مسلح شوند و در رکاب وی به دارالحکومه بیایند و به آنان گفت : ولید مرا خواسته ، گمان می کنم کاری پیشنهاد کند که من نتوانم انجام دهم . شما تا در خانه همراه من باشید ، هرگاه صدای من بلند شد ، وارد شوید و شرّ او را از من دفع کنید . سپس امام (ع) نزد ولید آمد . ولید با خوشرویی و تواضع از امام (ع) استقبال کرد ، سپس نامه را خواند و موضوع بیعت را در میان نهاد . مروان بن حکم نیز در مجلس حضور داشت . امام به ولید فرمود: (گمان نمی

کنم که به بیعت پنهانی من قانع شوی . اگر خواستار بیعت من هستی باید این امر در حضور مردم باشد .) ولید گفت : آری بهتر است . امام (ع) فرمود: بنابراین تا بامداد فردا صبر کن . ولید گفت بفرمائید بروید تا فردا در جلسه همگانی شرکت کنید . مروان برای خوش خدمتی گفت : مگذار حسین بن علی بیرون رود . دیگر چنین فرصتی بدست نخواهد آمد . یا او را زندانی کن ، یا از او بیعت بگیر ، یا گردنش را هم اکنون بزن . امام از جای برخاست و آثار خشم در چهره نازنینش نمودار شد و فرمود:

ای پسر زن کبود چشم ، تو مرا خواهی کشت یا ولید ؟ به خدا قسم دروغ گفتی و گناهکار شدی . این بگفت و از نزد ولید بیرون رفت .

چون امام حسین (ع) بهیچ وجه با بیعت موافق نبود به فاصله یک روز یعنی شب شنبه بیست و نهم ماه رجب سال ۶۰ هجری از مدینه خارج شد و راه مکه را در پیش گرفت .

امام (ع) وقتی با خانواده و عده ای از بستگان خود از مدینه خارج شد با قبر جد بزرگوارش (ص) و فاطمه زهرا (ع) و برادرش وداع کرد ، برای برادرش محمّد حنفیه که مردی بزرگوار و شجاع و باتقوا بود وصیت نامه ای نوشت و در آن علاوه بر اعلام نهضت خود ، جهت قیام خویش را نیز بیان فرمود و روشن نمود که در این قیام قصدی جز امر به معروف و نهی از منکر و

زنـده کردن دین خـدا و روش جـدش رسول خـدا (ص) و پدرش علی مرتضـی (ع) ندارد . نامه ای نیز به بنی هاشم نوشت و آنان را به یاری خویش دعوت کرد . نامه ای نیز به اهل بصره نوشت و فلسفه قیام خود را برای آنها روشن نمود .

باری ، امام حسـین (ع) که پاسـدار حق و عدالت اسـلامی بود به مکه وارد شد ، تا در آنجا که مرکز آمد و رفت مسـلمانان از همه سـرزمینهای اسـلامی بود به اقـدامات لازم دست زنـد و از طریق خطبه هـای بلیغ و روشن و نامه ها و گفتگوها مردم را به خطری که اسـلام را تهدیـد می نمایـد آگاه سازد . چنـد ماه در مکه بود و برای معرفی یزیـد و نشان دادن چهره زشت و بدنام وی و کارگزارانش و بیدار کردن مردم مذاکرات و مکاتبات بسیار کرد .

اقامت امام حسین (ع) در مکه ادامه داشت تا موسم حج فرا رسید .

مسلمانان جهان اسلام ، دسته دسته ، گروه گروه ، وارد مکه و آماده انجام دادن اعمال حج شدند . در این موقع امام (ع) از هر موقع و هر موضع برای تبلیغ دین و ارشـاد مردم و روشن کردن هـدفهای مقـدس خود و نابسامـانی روزگار اسـلام و مسـلمین ، برای مسـلمانان سـخن می گفت و نـامه می نوشت . در این هنگـام ، امام (ع) اطلاع حاصل کرد که جمعی از کسان یزیـد بنام حج و در معنی برای ترور و قتل امام (ع) به سوی مکه گسیل شده اند و ماءموریت

دارنـد با سـلاحی که در زیر لباس احرام پوشـیده انـد در ماه حرام و در کنار کعبه ، خون پاک فرزنـد پیغمبر (ص) را بریزند . بـدین جهت امام (ع) حج تمتع را به عمره مفرده تبدیل فرمود و برای گروهی از مردم ایسـتاده ، سـخنرانی کوتاهی کرد ، و از آمادگی خود برای شـهادت جهت زنده کردن دین جدش سخن گفت ، و از مسلمانان در اجرای این مقصود کمک خواست ، و فردای آن روز - هشـتم ذیحجه - با خانـدان و گروهی از یاران و برادران و خویشاوندان رهسـپار سـفر عراق شد . عده ای از بزرگان قوم خواسـتند مانع حرکت آن حضـرت شوند امّا امام فرمود: من نمی توانم با یزید بیعت کنم و حکومت ظلم و فسق را بپذیرم ، اکنون برای رعایت حرمت خانه خدا ، مکه را ترک می کنم .

دعوت مردم کوفه

مردم کوفه در مدت پنج سال حکومت عادلانه علتی (ع) با گوشه هایی از فضایل مولی (ع) آشنایی داشتند و به زهد و تقوا و عـدالت علی (ع) و خانـدانش معتقد بودند . کوفیان شـنیدند که امام حسـین (ع) از بیعت با یزید امتناع فرموده و به مکه آمده است . بدین جهت نامه های فراوانی به حضرت حسین (ع) نوشتند و او را برای عزیمت به کوفه دعوت نمودند .

امام حسـین (ع) ابتـدا عموزاده خود - مسـلم بن عقیل - را که مردی کاردان ، رشـید ، شـجاع و فداکار بود به کوفه فرسـتاد تا مردم را بیازماید و بدرستی دعوت آنها پی ببرد . کوفیان

ابتدا مقدمش را گرامی داشتند و ۱۲ هزار نفر با وی بیعت کردند و با شور و شعف چشم به راه امام حسین (ع) نشستند . مسلم به امام (ع) نامه نوشت و اوضاع مساعد کوفه و اشتیاق مردم آن سامان را به امام گزارش داد .

از طرفی دستگاه اموی که از این دعوت هراسان شده بود عبیداللّه بن زیاد را که مردی خونخوار و بی رحم بود به حکومت کوفه تعیین کرد . عبیداللّه به کوفه آمد و مردم را با تهدید و تطمیع از دور مسلم بن عقیل پراکنده کرد ، بطوری که در پایان امر مسلم تنها ماند . سرانجام سربازان خونخوار عبیداللّه ، مسلم را محاصره کردند . مسلم با شجاعت و مقاومت شگفت انگیزی در برابر آنها ایستاد ، ولی سرانجام دستگیر و شهید شد . حرّ بن یزید ریاحی که چندی بعد در صف یاران و شهدای کربلا درآمد ، ماءمور شد راه را بر حسین بن علی (ع) که به طرف کوفه روان بود ببندند؛ امّا حسین (ع) که برای فداکاری و جنگ با یزید تصمیم قاطع گرفته بود ، در بین راه کوفه از مرگ مسلم عموزاده اش اطلاع حاصل کرد با وجود این به راه خود ادامه داد .

حرّ خواست به دستور عبیداللّه پسر زیاد آن حضرت را وادار به تسلیم نماید ، امّا فرزند پیامبر (ص) حاضر به تسلیم نشد ، و راه خود را به سمت دیگر کج کرد تا روز دوم محرم در سرزمینی که (کربلا) نامیده می شود فرود آمد .

امام حسین (ع)

پیش از آنکه به کربلا وارد شود در محلی به نام (بیضه) خطبه ای ایراد فرمود و در آن خطبه که خطاب به حرّ و لشکریان وی و حاضران در آن محل بود ، درباره نهضت مقدس خود و علتهای آن سخن گفت ، اینک فرازهایی از آن خطبه مهم :

(ای مردم ، هر کس ببیند که حکومتی ستم پیشه کرده و به حریم قوانین الهی تجاوز می کند ، و عهد و پیمان خدا را می شکند ، و با سنت و روش رسول خدا (ص) مخالفت می نماید ، در این موقع هر کس از عمل ستمگرانه او جلوگیری ننماید ، بر خداوند حق است که چنین کسی را با ستمکار عذاب کند . . .) . سپس اشاره به حکومت جابرانه یزید کرد و فرمود: (ایشان اطاعت خدا را پشت سر انداخته اند ، و پیروی از شیطان را پیش گرفته اند . حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می دانند . اینک من که فرزند علی بن ابیطالب (ع) و فاطمه زهرا (ع) دختر رسول خدا هستم ، از همه شایسته ترم که در مقام جلوگیری از این کارها برآیم . . . اگر همچنان که در نامه های خود نوشته اید حاضرید مرا یاری کنید به سعادت ابدی خواهید رسید) .

سپس امام حسین (ع) در منزل (شراف) با یاران خود و لشکریان حرّ بن یزید نماز خواند ، و همگی در نماز ظهر و عصر با امام (ع) نماز خواندند و بعد از نماز به آن مردم فرمود:

(ای

مردم اگر شما مردمی با تقوا باشید و حق را از آن اهل حق بدانید این کار ، خدا را خشنود می سازد . ما خاندان پیغمبر (ص) شایسته تریم که پیشوا و زمامدار شما باشیم ، از این کسانی که امروز بر سر کارند و بر شما ستم و تعدی می کنند . اگر راءی شما غیر آن است که نامه ها و فرستادگان شما حکایت می کند ، بر می گردم) .

حرّ بن یزید گفت : به خدا قسم که من از این نامه ها اطلاعی ندارم . امام (ع) به یکی از یاران خود فرمود دو ظرف از نامه های مردم کوفه را پیش حرّ بریزد . حرّ گفت : من از نامه ها خبری ندارم بلکه ماءموریت دارم شما را به نزد ابن زیاد ببرم . امام فرمود: مرگ از این کار به تو نزدیکتر است . سپس امام (ع) به یاران خود دستور داد سوار شوند و برگردند . حرّ مانع شد و به گمان خود به نصیحت امام (ع) پرداخت و گفت : تو را به خدا قسم جنگ مکن که اگر جنگ کردی کشته می شوی . امام (ع) برآشفت و فرمود: آیا مرا با مرگ می ترسانی ؟ مگر با کشتن من آسوده خواهید شد و مشکلتان حل خواهد گردید ؟

سخنان گهربار حضرت حسین (ع) را همه شنیدند ، امّا تنها یک دل آگاه بود که آنرا شنید و در آن اثر کرد ، و آن خود حرّ بود که بامداد روز عاشورا به اردوگاه حق پیوست و

در راه حسین (ع) شهید شد .

روز پنجشنبه دوم ماه محرم سال شصت و یکم امام حسین (ع) در یکی از نواحی نینوا به نام (کربلا) فرود آمد ، و خیمه و خرگاه خاندان عصمت و طهارت برافراشته شد . فردای آن روز عمر بن سعد با چهار هزار نفر از کوفه رسید و در مقابل امام علیه السلام جای گرفت .

از آن روز به بعد مذاکرات فراوانی صورت گرفت که حاصل آنها این پیشنهاد بود که امام حسین (ع) برای تسلیم در برابر یزید و بیعت با او آماده گردد . حسین بن علی (ع) می فرمود: (من زیر بار ذلت نمی روم و دست در دست یزید نمی گذارم . من مرگ در راه خدا را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز هلاکت و بدبختی نمی دانم) .

آری :

مرد خدای تن به مذلت نمی دهد

انسان به کسب عزت و ذلت مخیر است

سرانجام در روز عاشورای سال ۶۱ هجری مهمترین حادثه غم انگیز و در عین حال درخشان و حماسی تاریخ اسلام بلکه جهان به وقوع پیوست .

امام حسین (ع) و فرزندانش و یارانش تا پای جان مردانه ایستادگی کردند ، و هر گونه مصیبت را - برای زنده نگهداشتن اسلام و بر پا داشتن حق - به جان خریدند ، و جان عزیز را فدا کردند تا کاخ ستم دودمان ظلم و فساد بنی امیه را واژگون کنند ، و چهره زشت ستم را به مردم بشناسانند .

امام حسین (ع) از آغاز تا پایان روز عاشورا با مصیبتها و

سختی هـایی روبرو شـد . که کوچکترین آنهـا به تنهـایی آدمی را از پـای در می آورد ، ولی آن مرد حق ، بـا ایمـان کامـل و اعتمادی که به خداوند داشت از همه آن امتحانها و رنجها با سـر بلندی بیرون آمد ، و تن و روح بلند خود را به ذلت و خواری نسپرد ، و با کمال شهامت فرمود:

(به خـدا قسم دسـتم را ماننـد فردی ذلیـل پیش شـما نمی آورم ، و همچون بردگـان از پیش شـما فرار نمی کنم) . باری ، روز عاشورا جنگ به شـدت آغاز شد . غلامان و یاران و اصـحاب و بنی هاشم هر یک به نوبه خود با چند تن جنگیدند و رجز می خواندند و با اشعار و رجزهای بلیغ و فصیح و کوتاه خود حقیقت قیام خود را روشن می ساختند و دلیل حمایت خود را از امام (ع) بیان می کردند . حضـرت زینب (ع) خواهر امام حسـین (ع) در این گیر و دار شـگفت انگیز ، چون کوهی استوار و پا بر جـا به آرام کردن زنـان و کودکـان و یاری امام (ع) و همراهی با آورنـدگان اجساد مطهر شـهیدان و از همه مهمتر مواظبت از فرزنـد عزیز امام (ع) - حضـرت سـجاد (ع) - که بنا به مصـلحت الهی در آن روزها مریض و تبـدار بود با دقت می کوشـید . زینب (ع) از پایان کار و اسرار جهاد بزرگ حسینی با خبر بود . بردباری و شکیبایی خود را حفظ می فرمود .

هر چه فشار بیشتر می شد و یاران

عزیز امام به خاک می افتادند و تعدادشان رو به کاهش می گذاشت ؛ امام (ع) چون گل بهاری شکفته تر می شد ، و بر روی شاهد شهادت لبخند می زد . جنگ تا عصر عاشورا ادامه یافت . شاید هشت ساعت بدون وقفه نبرد تن به تن و حملات دسته جمعی ۷۲ نفر با سی هزار نفر بطول انجامید - چه واقعه شگفت آوری ! یک تن و یک دریا لشکر ! آری حسین (ع) جام بلای عشق را یکجا بسر کشید و سر بر خاک داغ کربلا نهاد ، در حالی که سراسر بدنش پر از زخمهای جانکاه بود و خون چون فواره از زخمها فوران می کرد . امّا در این حال - مثل همیشه - به یاد محبوب و معشوق خود خدا بود ، و چنین مناجات می کرد:

((رضا بقضائک و صبرا علی بلائک ، لا معبود سواک یا غیاث المستغثین .)) به قضا و حکم تو راضی ام ، بر بلایی که تو فرستی شکیبایم ، جز تو معبود و مقصودی ندارم ، ای فریادرس ستمدیدگان و فریاد خواهان .

بعد از این ، آتش زدن خیمه ها و اسارت خاندان پاک سیدالشهدا و رفتن به کوفه و شام و سرانجام رسیدن به مدینه پیش می آید که هر یک واقعه ایست جانکاه ، و هر گام آن خون از دیده شیعه و دوستانشان جاری می سازد .

(درود خدا بر تو باد ای سرور شهیدان) .

از سخنان حضرت سیدالشهداء علیه السلام

۱ - مردم بندگان دنیا هستند ، دین بر سر زبان آنها قرار دارد ، تا

آنجـا که دین زنـدگی مادی آنان را تاءمین می نمایـد به آن تظاهر می کننـد ولی هنگامی که گرفتار شدنـد (و دین در جهتی مخالف منافع آنان قرار گرفت) در این هنگامه ها دینداران واقعی کم اند .

۲ - چون پای امتحان در میان آید ، مردم را می توان شناخت (آن گاه می توان دانشت که دیندار واقعی کیست ؟)

۳ - نیکوکاری و احسان باید مانند باران رحمت شامل حال آشنا و بیگانه هر دو بشود .

۴ - هنگـام سـفر به کربلاـ می فرمود: راسـتی این دنیـا دگرگونه و ناشـناس شـده ، و خیرش رفته و از آن جز نمی که بر کاسـه نشیند نمانده ، و جز زندگی وبال آوری . راستی که من مرگ را جز سعادت نمی دانم و زندگی با ظالمان را جز هلاکت نمی شناسم . . .

۵ - به مردی که در نزد آن حضرت از دیگری بد می گفت فرمود:

(دست از غیبت بردار که غیبت نان خورش سگهای دوزخ است) .

۶ - غافلگیر کردن خدا بنده را در این است که به او نعمت فراوان دهد و شکرگزاری را از او بگیرد .

۷ - فرمود: چنین نیست که احسان کردن به نا اهل هـدر باشد ، بلکه احسان به مانند باران تند است که به نیک و بد هر دو می رسد .

معصوم ششم - حضرت امام زین العابدین (ع) - امام چهارم

حضرت امام زین العابدین

هذا الذی تعرف البطحاء و طاءته و البیت یعرفه و الحل و الحرم

این ، که تو او را نمی شناسی ، همان کسی است که سرزمین (بطحا) جای گامهایش را می شناسد و کعبه و

حلّ و حرم در شناسائیش همدم و همقدمند . این ، فرزند بهترین همگی بندگان خداست . . .

این ، همان علی است ، که پدرش پیامبر خداست . این ، فرزند فاطمه سرور بانوان جهان است . . .

آری ، او به قلّه مجد و عظمت و ستیغ جلال و عزّتی نسب همی برد که مسلمانان عرب و عجم از رسیدن به آن فرو مانده و به زانو در آمده اند . . . (ترجمه از قصیده فرزدق)

نام معصوم ششم علی (ع) است . وی فرزند حسین بن علی بن ابیطالب (ع) و ملقب به (سجاد) و (زین العابدین) می باشد . امام سجاد در سال ۳۸ هجری در مدینه ولادت یافت . حضرت سجاد در واقعه جانگداز کربلا حضور داشت ولی به علت بیماری و تب شدید از آن حادثه جان به سلامت برد ، زیرا جهاد از بیمار برداشته شده است و پدر بزرگوارش - با همه علاقه ای که فرزندش به شرکت در آن واقعه داشت - به او اجازه جنگ کردن نداد . مصلحت الهی این بود که آن رشته گسیخته نشود و امام سجاد وارث آن رسالت بزرگ ، یعنی امامت و ولایت گردد . این بیماری موقت چند روزی بیش ادامه نیافت و پس از آن حضرت زین العابدین ۳۵ سال عمر کرد که تمام آن مدت به مبارزه و خدمت به خلق و عبادت و مناجات با حق سپری شد .

سن شریف حضرت سجاد (ع) را در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری که بنا به وصیت پدر و

امر خدا و رسول خدا (ص) به امامت رسید به اختلاف روایات در حدود بیست و چهار سال نوشته اند . مادر حضرت سجاد بنا بر مشهور (شهربانو) دختر یزدگرد ساسانی بوده است . (۶۵)

آنچه در حادثه کربلاـ بدان نیاز بود ، بهره برداری از این قیام و حماسه بی نظیر و نشر قیام شهادت حسین (ع) بود ، که حضرت سجاد (ع) در ضمن اسارت با عمه اش زینب (ع) آن را با شجاعت و شهامت و قدرت بی نظیر در جهان آن روز فریاد کردند . فریادی که طنین آن قرنهاست باقی مانده و - برای همیشه - جاودان خواهد ماند . واقعه کربلا با همه ابعاد عظیم و بی مانندش پر از شور حماسی و وفا و صفا و ایمان خالص در عصر روز عاشورا ظاهرا به پایان آمد؛ امّا ماءموریت حضرت سجاد (ع) و زینب کبری از آن زمان آغاز شد . اهل بیت اسیر را از قتلگاه عشق و راهیان بسوی (اللّه) و از کنار نعش های پاره پاره به خون خفته جدا کردند . حضرت سجاد (ع) را در حال بیماری بر شتری بی هودج سوار کردند و دو پای حضرتش را از زیر شکم آن حیوان به زنجیر بستند . سایر اسیران را نیز بر شتران سوار کرده روانه کوفه نمودند . کوفه ای که در زیر سنگینی و خفقان حاکم بر آن بهت زده بر جای مانده بود ، و جراءت نفس کشیدن نداشت ، زیرا ابن زیاد دستور داده بود رؤ سای قبایل مختلف را به زندان اندازند

و مردم را گفته بود بدون اسلحه از خانه ها خارج شوند . در چنین حالتی دستور داد سرهای مقدس شهداء را بین سرکردگان قبایلی که در کربلا بودند تقسیم و سر امام شهید حضرت اباعبداللّه الحسین را در جلو کاروان حمل کنند . بدین صورت کاروان را وارد شهر کوفه نمودند . عبیداللّه زیاد می خواست وحشتی در مردم ایجاد کند و این فتح نمایان خود را به چشم مردم آورد . با این تدبیرهای امنیتی چه شد که نتوانستند جلو بیانات آتشین و پیام کوبنده زن پولادین تاریخ حضرت زینب را بگیرند ؟ گویی مردم کوفه تازه از خواب بیدار شده و دریافته اند که این اسیران اولاد علی (ع) و فرزندان پیغمبر اسلام (ص) می باشند که مردانشان در کربلا نزدیک کوفه به شمشیر بیداد کشته شده اند . همهمه از مردم برخاست و کم کم تبدیل به گریه شد . حضرت سجاد (ع) در حال اسارت و خستگی و بیماری به مردم نگریست و فرمود: اینان بر ما می گریند ؟ پس عزیزان ما را چه کسی کشته است ؟ زینب خواهر حسین (ع) مردم را امر به سکوت کرد و پس از حمد و ثنای خداوند متعال و درود بر پیامبر گرانقدرش ، حضرت محمّد (ص) فرمود: (. . . ای اهل کوفه ، ای حیلت گران و مکر اندیشان و غداران ، هرگز این گریه های شما را سکون مباد . مثل شما ، مثل زنی است که از بامداد تا شام رشته خویش می تابید و از شام تا صبح بدست خود

باز می گشاد . هشدار که بنای ایمان بر مکر و نیرنگ نهاده اید . . .) .

سپس حضرت زینب (ع) مردم کوفه را سخت ملامت فرمود و گفت :

(همانا دامان شخصیت خود را با عاری و ننگی بزرگ آلوده کردید که هرگز تا قیامت این آلودگی را از خود نتوانید دور کرد . خواری و ذلت بر شما باد . مگر نمی دانید کدام جگر گوشه از رسول اللّه (ص) را بشکافتید ، و چه عهد و پیمان که بشکستید ، و بزرگان عترت و آزادگان ذریه او را به اسیری بردید ، و خون پاک او به ناحق ریختید . . .) .

مردم کوفه آن چنان ساکت و آرام شدند که گویی مرغ بر سر آنها نشسته !

سخنان کوبنده زینب (ع) که گویا از حلقوم پاک علی (ع) خارج می شد ، مردم بی وفای کوفه را دچار بهت و حیرت کرد . شگفتا این صدای علی (ع) است که گویا در فضای کوفه طنین انداز است . . .

امام سجاد (ع) عمه اش را امر به سکوت فرمود .

ابن زیاد دستور داد امام سجاد (ع) و زینب کبری و سایر اسیران را به مجلس وی آوردند ، و در آن جا جسارت را نسبت به سر مقدس حسین (ع) و اسیران کربلا به حد اعلا رسانید ، و آنچه در چنته دنائت و رذالت داشت نشان داد ، و آنچه لازمه پستی ذاتش بود آشکار نمود .

پیام خون و شهادت

ابن زیاد با پسر مرجانه اسیران کربلا را پس

از مکالماتی که در مجلس او با آنان روی داد ، دستور داد به زندانی پهلوی مسجد اعظم کوفه منتقل ساختند ، و دستور داد سر مقدس امام (ع) را در کوچه ها بگردانند تا مردم دچار وحشت شوند .

یزید در جواب نامه ابن زیاد که خبر شهادت حسین (ع) و یارانش و اسیر کردن اهل و عیالش را به او نوشته بود ، دستور داد: سر حسین (ع) و همه یارانش را و همه اسیران را به شام بفرستند . بر دست و پا و گردن امام همام حضرت سجاد زنجیر نهاده بر شتر سوارش کردند و اهل بیت را چون اسیران روم و زنگبار بر شتران بی جهاز سوار کردند و راهی شام نمودند . اهل بیت عصمت از راه بعلبک به شام وارد شدند . روز اول ماه صفر سال شصت و یکم هجری - شهر دمشق غرق در شادی و سرور است زیرا یزید اسیران کربلا را که اولاد پاک رسول اللّه هستند ، افراد خارجی و یاغیگر معرفی کرده که اکنون در جنگ آنهایند - یزید دستور داد اسیران و سرهای شهداء را از کنار (جیرون) که تفریحگاه خارج از شهر و محل عیش و عشرت یزید بود عبور دهند . یزید از منظر جیرون اسیران را تماشا می کرد و شاد و مسرور به نظر می رسید . همچون فاتحی بلامنازع !

در کنار کوچه ها مردم ایستاده بودند و تماشا می کردند . پیرمردی از شامیان جلو آمد و در مقابل قافله اسیران بایستاد و گفت : (شکر خدای را که شما را

کشت و شهرهای اسلام را از شرّ مردان شما آسوده ساخت و امیرالمؤ منین یزید را بر شما پیروزی داد) .

امام زین العابدین (ع) به آن پیرمردی که در آن سن و سال از تبلیغات زهرآگین اموی در امان نمانده بود فرمود: (ای شیخ ، آیا قرآن خوانده ای ؟) . گفت : آری . فرمود: این آیه را قرائت کرده ای : ((قل لا اءسئلکم علیه اءجرا الا الموده فی القربی .)) (۶۶) گفت : آری .

امام (ع) فرمود: آن خویشاوندان که خداوند تعالی به دوستی آنها امر فرموده ، و برای رسول اللّه اجر رسالت قرار داده مائیم . سپس آیه تطهیر را که در حق اهل بیت پیغمبر (ص) است تلاوت فرمود:

(((انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا .))) (۶۷)

پیرمرد گفت : این آیه را خوانده ام . امام (ع) فرمود: (مراد از این آیت مائیم که خداوند ما را از هر آلایش ظاهر و باطن پاکیزه داشته است . (پیرمرد بسیار تعجب کرد و گریست و گفت چقدر من بی خبر مانده ام . سپس به امام (ع) عرض کرد: اگر توبه کنم آیا توبه ام پذیرفته است ؟ امام (ع) به او اطمینان داد . این پیرمرد را بخاطر همین آگاهی شهید کردند .

باری ، قافله اسیران راه خدا را در جلو مسجد جامع دمشق متوقف ساختند . سپس آنها را در حالی که به طنابها بسته بودند به زندانی منتقل کردند . چند روزی را در زندان گذراندند .

زندانی خراب . بهر حال یزید در نظر داشت با دعوت از برجستگان هر مذهب و سفیران و بزرگان و چاپلوسان درباری مجلسی فراهم کند تا پیروزی ظاهری خود را به همه نشان دهد . در این مجلس یزید همان جسارتی را نسبت به سر مقدس حضرت سیدالشهداء انجام داد که ابن زیاد دست نشانده پلیدش در کوفه انجام داده بود . چوبدستی خود را بر لب و دندانی نواخت که بوسه گاه حضرت رسول اللّه (ص) و علی مرتضی و فاطمه زهراء علیهماالسلام بوده است . وقتی زینب (ع) این جسارت را از یزید مشاهده فرمود و اولین سخنی که یزید به حضرت سید سجاد (ع) گفت چنین بود (شکر خدای را که شما را رسوا ساخت) بی درنگ حضرت زینب (ع) در چنان مجلسی بر پا خاست . دلش به جوش آمد و زبان به ملامت یزید و یزیدیان گشود و با فصاحت و بلاغت علوی پیام خون و شهادت را بیان فرمود ، و در سنگر افشاگری پرده از روی سیه کاری یزید و یزیدیان برداشت ، و خلیفه مسلمین را رسواتر از مردم کوفه نمود . امّا یزید سر به زیر انداخت و آن ضربات کوبنده و بر باد دهنده شخصیت کاذب خود را تحمل کرد ، و تنها برای جواب بیتی خواند که ترجمه آن اینست :

(ناله و ضجه از داغدیدگان رواست و زنان اجیر نوحه کننده را مرگ در گذشته آسان است .)

امام سجاد (ع) در دمشق

علاوه بر سخنانی که حضرت سجاد (ع) با استناد به قرآن کریم فرمود و حقیقت را آشکار کرد ،

حضـرت زین العابـدین (ع) وقتی با یزیـد روبرو شد - در حالی که از کوفه تا دمشق زیر زنجیر بود - فرمود: ای یزید ، به خدا قسم ، چه گمان می بری اگر پیغمبر خدا (ص) ما را به این حال بنگرد ؟ این جمله چنان در یزید اثر کرد که دستور داد زنجیر را از آن حضرت برداشتند ، و همه اطرافیان از آن سخن گریستند .

فرصت بهتری که در شـام به دست امام چهارم آمـد روزی بود که خطیب رسـمی بالای منبر رفت ، و در بـدگویی علی (ع) و اولاد طاهرینش و خوبی معاویه و یزید داد سخن داد . امام سجاد (ع) به یزید گفت : به من هم اجازه می دهی روی این چوبها بروم ، و سـخنانی بگویم که هم خدا را خشنود سازد و هم برای مردم موجب اجر و ثواب باشد ؟ یزید نمی خواست اجازه دهد ، زیرا از علم و معرفت و فصاحت و بلاغت خانواده عصـمت علیهم السلام آگاه بود و بر خود می ترسید . مردم اصرار کردند . ناچار یزیـد قبول کرد . امام چهارم (ع) پای به منبر گـذاشت و آن چنان سـخن گفت که دلها از جا کنده شد و اشـکها یکباره فرو ریخت ، و شیون از میان زن و مرد برخاست . خلاصه بیانات امام (ع) چنین بود:

(ای مردم شـش چیز را خدا به ما داده است و برتری ما بر دیگران بر هفت پایه است . علم نزد ماست ، حلم نزد ماست ، جود و کرم نزد ماست

، فصاحت و شجاعت نزد ماست ، دوستی قلبی مؤ منین مال ماست . خدا چنین خواسته است که مردم با ایمان ما را دوست بدارند ، و این کاری است که دشمنان ما نمی توانند از آن جلوگیری کنند .

سپس فرمود: پیغمبر خدا محمّد (ص) ، از ماست ؛ وصی او علی بن ابیطالب از ماست ، حمزه سیدالشهداء از ماست ، جعفر طیار از ماست ، دو سبط این امت حسن و حسین (ع) از ماست ، مهدی این امت و امام زمان از ماست) .

سپس امام خود را معرفی کرد و کار به جایی رسید که خواستند سخن امام را قطع کنند ، پس دستور دادند تا مؤ ذن اذان بگوید . امام (ع) سکوت کرد . تا مؤ ذن گفت : ((اشهد ان محمدا رسول اللّه .)) امام عمامه از سر بر گرفت و گفت : ای مؤ ذن ترا به حق همین محمّد خاموش باش . سپس رو به یزید کرد و گفت : آیا این پیامبر ارجمند جد تو است یا جد ما ؟ اگر بگویی جد تو است همه می دانند دروغ می گویی ، و اگر بگویی جد ماست پس چرا فرزندش حسین (ع) را کشتی ؟ چرا فرزندانش را کشتی ؟ چرا اموالش را غارت کردی ؟ چرا زنان و بچه هایش را اسیر کردی ؟ سپس امام (ع) دست برد و گریبان چاک زد و همه اهل مجلس را منقلب نمود . براستی آشوب بپا شد . این پیام حماسی عاشورا بود که به گوش

همه می رسید . این ندای حق بود که به گوش تاریخ می رسید .

یزید در برابر این اعتراضـها زبان به طعن و لعن ابن زیاد گشود ، و حتی بعضـی از لشـکریان را که همراه اسـیران آمده بودند - بظاهر - مورد عتاب و سرزنش قرار داد . سرانجام بیمناك شد و از آنان روی پوشید و سعی کرد کمتر با مردم تماس بگیرد .

بهر حال ، یزید بر اثر افشاگریهای امام (ع) و پریشان حالی اوضاع مجبور شد در صدد استمالت و دلجویی حال اسیران برآید . از امام سـجاد (ع) پرسید: آیا میل دارید پیش ما در شام بمانید یا به مدینه بروید ؟ امام سجاد (ع) و زینب کبری فرمودند: میل داریم پهلوی قبر جدمان در مدینه باشیم .

حرکت به مدینه

در ماه صـفر سال ۶۱ هجری اهـل بیت عصـمت با جلال و عزت بسوی مـدینه حرکت کردنـد . نعمان بن بشـیر با پانصـد نفر به دسـتور یزیـد کاروان را همراهی کرد . امام سـجاد و زینب کبری و سایر اهل بیت به مدینه نزدیک می شدند . امام سـجاد (ع) محلی در خارج شـهر مدینه را انتخاب فرمود و دسـتور داد قافله در آنجا بماند . نعمان بن بشـیر و همراهانش را اجازه مراجعت داد . امام (ع) دستور داد در همان محل خیمه هایی برافراشتند . آنگاه به بشیر بن جذلم فرمود مرثیه ای بسرای و مردم مدینه را از ورود ما آگاه کن . بشیر یکسره به مدینه رفت و در کنار قبر رسول اللّه (ص) با حضور مردم مدینه ایستاد

و اشعاری سرود که ترجمه آن چنین است :

(هان ! ای مردم مدینه شـما را دیگر در این شـهر امکان اقامت نماند ، زیرا که حسین (ع) کشته شد ، و اینک این اشکهای من است که روان است . آوخ ! که پیکر مقدسـش را که به خاك و خون آغشـته بود در کربلا بگذاشتند ، و سرش را بر نیزه شهر به شـهر گردانیدند) . شـهر یکباره از جای کنده شد . زنان بنی هاشم صدا به ضـجه و ناله و شیون برداشتند . مردم در خروج از منزلهای خود و هجوم به سوی خارج شـهر بر یکدیگر سـبقت گرفتند . بشیر می گوید: اسب را رها کردم و خود را به عجله به خیمه اهل بیت پیغمبر رسانـدم . در این موقع حضـرت سـجاد (ع) از خیمه بیرون آمـد و در حالی که اشـکهای روان خود را با دسـتمالی پاك می کرد به مردم اشاره کرد ساکت شونـد ، و پس از حمد و ثنای الهی لب به سـخن گشود و از واقعه جانگداز کربلا سـخن گفت . از جمله فرمود: (اگر رسول اللّه (ص) جد ما به قتل و غارت و زجر و آزار ما دستور می داد ، بیش از این بر ما ستم نمی رفت ، و حال اینکه به حمایت و حرمت ما سفارش بسیار شده بود . به خدا سوگند به ما رحمت و عنایت فرماید و از دشمنان ما انتقام بگیرد) .

سپس امام سجاد (ع) و زینب کبری (ع) و یاران و دلسوختگان عزای حسینی وارد مدینه شدند . ابتدا

به حرم جدّ خود حضرت رسول اللّه (ص) و سپس به بقیع رفتند و شکایت مردم جفا پیشه را با چشمانی اشک ریزان بیان نمودند . مدتها در مدینه عزای حسینی برقرار بود . و امام (ع) و زینب کبری از مصیبت بی نظیر کربلا سخن می گفتند و شهادت هدفدار امام حسین (ع) را و پیام او را به مردم تعلیم می دادند و فساد دستگاه حکومت را بر ملا می کردند تا مردم به عمق مصیبت پی ببرند و از ستمگران روزگار انتقام خواستن را یاد بگیرند .

آن روز در جهان اسلام چهار نقطه بسیار حساس و مهم بود: دمشق ، کوفه ، مکه و مدینه حرم مقدس رسول اللّه (ص) مرکز یادها و خاطره اسلام عزیز و پیامبر گرامی (ص) . امام سجاد (ع) در هر چهار نقطه نقش حساس ایفا فرمود ، و به دنبال آن بیداری مردم و قیامها و انقلابات کوچک و بزرگ و نارضایتی عمیق مردم آغاز شد . از آن پس تاریخ اسلام شاهد قیامهایی بود که از رستاخیز حسینی در کربلا مایه می گرفت ، از جمله واقعه حرّه که سال بعد اتفاق افتاد ، و کارگزاران یزید در برابر قیام مردم مدینه کشتارهای عظیم به راه انداختند . اولاد علی (ع) هر یک در گوشه و کنار در صدد قیام و انتقام بودند تا سرانجام به قیام ابومسلم خراسانی و انقراض سلسله ناپاک بنی امیه منتهی شد .

مبارزه و انتقاد از رفتار خودخواهانه و غیر عادلانه خلفای بنی امیه و بنی عباس به صورتهای مختلف در

مسلمانان بخصوص در شیعیان امام علی (ع) در طول تاریخ زنده شد و شیعه به عنوان عنصر مقاوم و مبارز که حامل پیام خون و شهادت بود در صحنه تاریخ معرفی گردید . گرچه شیعیان همیشه زجرها دیده و شکنجه ها بر خود هموار کرده اند ، ولی همیشه این روحیه انقلابی را حتی تا امروز - پس از چهارده قرن - در خود حفظ کرده اند .

امام سجاد (ع) گرچه به ظاهر در خانه خود نشست ولی همیشه پیام شهادت و مبارزه را در برابر ستمگران به زبان دعا و وعظ بیان می فرمود و با خواص شیعیان خود مانند (ابوحمزه ثمالی) و (ابوخالد کابلی) و . . . در تماس بود ، و در عین حال به امر به معروف و نهی از منکر اشتغال داشت ، و شیعیان خاص وی معارف دینی و احکام اسلامی را از آن حضرت می گرفتند ، و در میان شیعیان منتشر . می کردند ، و از این راه ابعاد تشیع توسعه فراوانی یافت . بر اثر این مبارزات پنهان و آشکار بود که برای بار دوم امام سجاد را به امر عبدالملک خلیفه اموی ، با بند و زنجیر از مدینه به شام جلب کردند ، و بعد از زمانی به مدینه برگرداندند . (۶۸)

امام سجاد (ع) در مدت ۳۵ سال امامت با روشن بینی خاص خود هر جا لازم بود ، برایبیداری مردم و تهییج آنها علیه ظلم و ستمگری و گمراهی کوشید ، و در موارد بسیاری بهخدمات اجتماعی وسیعی در زمینه حمایت بینوایان و خاندانهای

بی سرپرست پرداخت ، ونیز از طریق دعاهایی که مجموعه آنها در صحیفه سجادیه گرد آمده است ، به نشر معارفاسلام و تهذیب نفس و اخلاق و بیداری مردم اقدام نمود .

صحیفه سجادیه

که از ارزنده ترین آثار اسلامی است شامل ۵۷ دعا است که مشتمل بر دقیق ترین مسائل توحیدی و عبادی و اجتماعی و اخلاقی است ، و بدان زبور آل محمّد (ص) نیز می گویند .

یکی از حوادث تاریخ که دورنمایی از تلاـلؤ شخصیت امام سجاد (ع) را به ما می نمایاند - گرچه سراسر زندگی امام درخشندگی و شور ایمان است - قصیده ای است که فرزدق شاعر در مدح امام (ع) در برابر کعبه معظمه سروده .

مورخان نوشته اند: (در دوران حکومت ولید بن عبدالملک اموی ، ولیعهد و برادرش هشام بن عبدالملک به قصد حج ، به مکه آمد و به آهنگ طواف قدم در مسجدالحرام گذاشت . چون به منظور استلام (۶۹) حجرالا سود به نزدیک کعبه رسید ، فشار جمعیت میان او و حطیم حائل شد ، ناگزیر قدم را پس نهاد و بر منبری که برای وی نصب کردند ، به انتظار فرو کاستن ازدحام جمعیت بنشست و بزرگان شام که همراه او بودند در اطرافش جمع شدند و به تماشای مطاف پرداختند . در این هنگام کوکبه جلال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که سیمایش از همگان زیباتر و جامه هایش از همگان پاکیزه تر و شمیم نسیمش از همه طواف کنندگان دلپذیرتر بود ، از افق مسجد بدرخشید ، و به مطاف در آمد ، و چون

به نزدیـک حجرالاـ سود رسـید ، موج جمعیت در برابر هیبت و عظمتش واپس نشـست و منطقه اسـتلام را در برابرش خـالی از ازدحام ساخت ، تا به آسانی دست به حجر بسود و به طواف پرداخت .

تماشـای این منظره موجی از خشم و حسـد در دل و جـان هشام بن عبـدالملک برانگیخت ، و در همین حال که آتش کینه در درونش زبانه می کشـید ، یکی از بزرگان شام رو به او کرد و با لحنی آمیخته به حیرت گفت : این کیست که تمام جمعیت به تجلیل و تکریم او پرداختند ، و صـحنه مطاف برای او خلوت گردید ؟ هشام با آنکه شخصـیت امام را نیک می شناخت ، امّا از شـدت کینه و حسـد از بیم آنکه درباریانش به او مایل شونـد و تحت تاءثیر مقام و کلامش قرار گیرند ، خود را به نادانی زد و در جـواب مرد شـامی گفت : (او را نمی شـناسم) . در این هنگـام روح حسـاس ابوفراس (فرزدق) از این تجاهـل (۷۰) و حق کشـی سـخت آزرده شد و با آنکه خود شاعر دربار اموی بود ، بدون آنکه از قهر و سـطوت هشام بترسد و از درنده خویی آن امیر مغرور خودکامه بر جان خود بیندیشد ، رو به مرد شامی کرد و گفت :

(اگر خواهی تا شخصیت او را بشناسی از من بپرس ، من او را نیک می شناسم) .

آن گـاه فرزدق در لحظه ای از لحظات تجلی ایمان و معراج روح ، قصـیده جاویـدان خود را که از الهام وجـدان بیـدارش مایه می گرفت

با حماسه های افروخته و آهنگی پر شور سیل آسا بر زبان راند و اینک دو بیتی از آن قصیده و قسمتی از ترجمه آن :

((هذا الذی تعرف البطحاء و طاءته

و البیت یعرفه و الحل و الحرم

هذا الذی احمد المختار والده

صلی علیه الهی ماجری القلم))

(اینکه تو او را نمی شناسی ، همان کسی است که سرزمین (بطحاء) جای گامهایش را می شناسد و کعبه و حل و حرم در شناسائیش همدم و همقدمند) .

این کسی است که احمد مختار پدر اوست ، که تا هر زمان قلم قضا در کار باشد ، درود و رحمت خدا بر روان پاک او و روان باد . . . این فرزند فاطمه ، سرور بانوان جهان است و پسر پاکیزه گوهر وصی پیغمبر است ، که آتش قهر و شعله انتقام خدا از زبانه تیغ بی دریغش همی درخشد . . .) .

و از این دست اشعاری سرود که همچون خورشید بر تارک آسمان ولایت می درخشد و نور می پاشد .

وقتی قصیده فرزدق به پایان رسید ، هشام مانند کسی که از خوابی گران بیدار شده باشد ، خشمگین و آشفته به فرزدق گفت : (چرا چنین شعری - تاکنون - در مدح ما نسروده ای ؟ فرزدق گفت : (جدی به مانند جد او و پدری همشاءن پدر او و مادری پاکیزه گوهر مانند مادر او بیاور تا تو را نیز مانند او بستایم) .

هشام بر آشفت و دستور داد تا نام شاعر را از دفتر جوائز حذف کنند و او را در سرزمین (عسفان) میان مکه و

مدینه به بند و زندان کشند .

چون این خبر به حضرت سجاد (ع) رسید دستور فرمود دوازده هزار درم به رسم صله و جایزه نزد فرزدق بفرستند و عذر بخواهند که بیش از این مقدور نیست . فرزدق صله را نپذیرفت و پیغام داد (من این قصیده را برای رضای خدا و رسول خدا و دفاع از حق سروده ام و صله ای نمی خواهم) . امام (ع) صله را باز پس فرستاد و او را سوگند داد که بپذیرد و اطمینان داد که چیزی از ارزش واقعی آن ، در نزد خدا کم نخواهد شد . (۷۱)

باری ، این فضایل و ارزشهای واقعی است که دشمن را بر سر کینه و انتقام می آورد .

چنانکه نوشته اند: سرانجام به تحریک هشام ، خلیفه اموی ، به دست ولید بن عبدالملك امام زین العابدین و سیدالساجدین (ع) را مسموم کرد و در سال ۹۵ هجری درگذشت و در بقیع مدفون شد .

کلمات حضرت سجاد (ع)

ای صاحب آیات درخشان و ای نقشبند دستگاه آسمان و ای آفریننده روان انسان ، سپاس تو را سپاسی که به دوام تو دائم ماند ، و سپاس تو را سپاسی که به نعمت تو جاوید بپاید ، و سپاس تو را سپاسی که با کردار و احسانت برابر باشد . . . پروردگارا ! رحمت فرست بر پاکیزه تران از اهل بیت محمّد (ص) که ایشان را برای قیام به امر خود برگزیده ای ، و خزانه داران علم و نگهداران دین و جانشینان خویش در زمین و حجت های خویش بر بندگان

خود قرار داده ای ، و ایشـان را به خواست خود ، از پلیـدی و آلودگی یـک بـاره پاک کرده ای ، و وسـیله توسل به خود و راه بهشت خود ساخته ای .

پروردگارا ! رحمت فرست بر محمّد و آلش ، چنان رحمتی که بوسـیله آن بخشش و اکرامت را درباره ایشان بزرگ گردانی ، و همـه چیز از عطایـا و تبرعـات خـود را دربـاره ایشـان کامـل سـازی ، و بهره ایشـان را از عوایـد و فوایـد خـود سـرشار کنی . پروردگـارا ! رحمت فرست بر او و بر ایشـان ، رحمتی که آغـازش را حـدی و مـدتش را فرجـامی و آخرش را پایـانی نباشـد . پروردگـارا ! بر ایشـان رحمت فرست ، به وزن عرش خود و آنچه زیر عرش است ، و به گنجـایش آسـمانهایت ، و آنچه بالای آنهـاست و به شـمار زمینهـایت و آنچه در زیر آنها و میان آنهاست . چنان رحمتی که ایشان را بوسـیله آن به کمال قریب خود رسانی و برای تو و ایشان مایه خشـنودی شود ، و جاودانه به نظایر آن رحمتها پیوسـته باشد . خدایا تو در هر زمان دین خود را بوسـیله پیشوایی تاءییـد فرموده ای که او را برای بندگانت بعنوان علم و در کشورهایت بجای نورافکن بر پا داشـته ای ، پس از آن که پیمان او را به پیمان خود در پیوسـته و او را وسیله خشنودی خود ساخته ای و طاعتش را واجب کرده ای و از نافرمانیش بیم داده ای و به اطاعت فرمانهایش و به باز ایستادن در برابر نهیش و به سبقت جستن بر

او و واپس نماندن از او فرمان دادی . پس او ، نگهدار پناهندگان و ملجاء مؤ منان و دستاویز متمسکان و جمال جهانیان است . (۷۲)

معصوم هفتم – امام محمّد باقر علیه السلام – امام پنجم

امام محمّد باقر علیه السلام

نهال گلشن دین ، نور دیده زهرا سپهر دانش و بینش محیط علم و ادب شه سریر ولایت محمّد بن علی (ع) که آمدش ز خدا (باقرالعلوم) لقب .

(دکتر رسا)

نام مبارک امام پنجم محمّد بود . لقب آن حضرت باقر یا باقرالعلوم است ، بدین جهت که : دریای دانش را شکافت و اسرار علوم را آشکارا ساخت . القاب دیگری مانند شاکر و صابر و هادی نیز برای آن حضرت ذکر کرده اند که هر یک باز گوینده صفتی از صفات آن امام بزرگوار بوده است .

کنیه امام (ابوجعفر) بود . مادرش فاطمه دختر امام حسن مجتبی (ع) است . بنابراین نسبت آن حضرت از طرف مادر به سبط اکبر حضرت امام حسن (ع) و از سوی پدر به امام حسین (ع) می رسید . پدرش حضرت سیدالساجدین ، امام زین العابدین ، علی بن الحسین (ع) است .

تولد حضرت باقر (ع) در روز جمعه سوم ماه صفر سال ۵۷ هجری در مدینه اتفاق افتاد . در واقعه جانگداز کربلا همراه پدر و در کنار جدش حضرت سیدالشهداء کودکی بود که به چهارمین بهار زندگیش نزدیک می شد .

دوران امامت امام محمّد باقر (ع) از سال ۹۵ هجری کهسال درگذشت امام زین العابدین (ع) است آغاز شده و تاسال ۱۱۴ ه یعنی مدت ۱۹ سال و چند ماه ادامه داشته است . در

دوره امامت امام محمّد باقر (ع) و فرزندش امام جعفر صادق (ع) مسائلی مانند انقراض امویان و بر سر کار آمدنعباسیان و پیدا شـدن مشاجرات سیاسـی و ظهور سـرداران و مدعیانی مانند ابوسـلمهخلال و ابومسـلم خراسانی و دیگران مطرح است ، ترجمه کتابهای فلسـفی و مجادلاتکلامی در این دوره پیش می آید ، و عده ای از مشایخ صوفیه و زاهدان و قلندران وابسـتهبه دستگاه خلافت پیدا می شوند . قاضـی ها و متکلمانی به دلخواه مقامات رسـمی و صاحبقدرتان پدید می آیند و فقه و قضاء و عقاید و کلام و اخلاق را - بر طبق مصالـح مراکزقـدرت خلافت شـرح و تفسـیر می نماینـد ، و تعلیمات قرآنی - بویژه مساءله امامت و ولا-یترا ، که پس از واقعه عـاشورا و حمـاسه کربلا- ، افکـار بسـیاری از حق طلبان را به حقانیتآل علی (ع) متوجه کرده بود ، و پرده از چهره زشت سـتمکاران امـوی و دین به دنیـا فروشـانبر گرفته بود ، به انحراف می کشاندنـد و احـادیث نبوی را در بوته فراموشـی قرارمی دادنـد . برخی نیز احـادیثی به نفـع دسـتگاه حاکمجعـل کرده و یـا مشـغول جعـل بودنـد و یـا آنهـا را به سود ستمکاران غاصب خلافت دگرگونمی نمودنـد . اینها عواملی بود بسـیار خطرناک که باید حافظان و نگهبانان دین در برابرآنها بایسـتند . بـدین جهت امـام محمّـد بـاقر (ع) و پس از وی امام جعفر صادق (ع) از موقعیتمساعـد روزگار سیاسـی ، برای نشـر تعلیماتاصیل اسلامی و معارف حقه بهره جستند ، و دانشگاه تشیع و علوم اسلامی را پایه ریزینمودند . زیرا این امامان بزرگوار

و بعـد شاگردانشـان وارثـان و نگهبانـان حقیقیتعلیمـات پیـامبر (ص) و نـاموس و قـانون عـدالت بودنـد ، و می بـایست به تربیتشاگردانی عالم و عامل و یارانی شایسته و فـداکار دست یازنـد ، و فقهآل محمّد (ص) را جمع و تدوین و تدریس کنند . بهمین جهت محضر امام باقر (ع) مرکز علماءو دانشمندان و راویان حدیث و خطیبان و شاعران بنام بود . در مکتب تربیتی امام بـاقر (ع)علم و فضـیلت به مردم آموخته می شـد . ابوجعفر امام محمّـد باقر (ع) متولی صدقاتحضـرت رسول (ص) و امیرالمؤ منین (ع) و پـدر و جـد خود بود و این صـدقات را بر بنیهاشم و مساکین و نیازمندان تقسیم می کرد ، و اداره آنها را از جهت مالی بعهده داشت . امامباقر (ع) دارای خصال سـتوده و مؤ دب به آداب اسـلامی بود . سـیرت و صورتش سـتودهبود . پیوسته لبـاس تمیز و نـو می پوشـید . درکمـال وقـار و شـکوه حرکـت می فرمـود . از آن حضـرت می پرسـیدند: جـدت لبـاس کهنه و کمـارزش می پوشـید ، تـو چرا لبـاس فـاخر بر تـن می کنی ؟ پاســخ می داد: مقتضـای تقوایجــدم و فرمانـداری آن روز ، که محرومان و فقرا و تهیدستان زیاد بودند ، چنان بود . من اگرآن لباس بپوشم در این انقلاب افکار ، نمی توانم تعظیم شعائر دین کنم .

امـام پنجم (ع) بسـیار گشاده رو و با مؤ منان و دوسـتان خوش برخورد بود . با همه اصـحاب مصافحه می کرد و دیگران را نیز بدین کار تشویق می فرمود .

در ضـمن سخنانش می فرمود: مصافحه کردن کدورتهای درونی را از بین می برد و گناهان دو طرف - همچون برگ درختان در فصل خزان - می ریزد . امام باقر (ع) در صدقات و بخشش و آداب اسلامی مانند دستگیری از نیازمندان و تشییع جنازه مؤ منین و عیادت از بیماران و رعایت ادب و آداب و سـنن دینی ، کمال مواظبت را داشت . می خواست سـنت های جدش رسول اللّه (ص) را عملا در بین مردم زنده کند و مکارم اخلاقی را به مردم تعلیم نماید .

در روزهـای گرم برای رسـیدگی به مزارع و نخلسـتانها بیرون می رفت ، و با کارگران و کشاورزان بیل می زد و زمین را برای کشت آماده می ساخت . آنچه از محصول کشاورزی - که با عرق جبین و کـدّ یمین - بـدست می آورد در راه خدا انفاق می فرمود .

بامـداد که برای ادای نمـاز به مسـجد جـدش رسـول اللّه (ص) می رفت ، پس از گزاردن فریضه ، مردم گرداگردش جمع می شدند و از انوار دانش و فضیلت او بهره مند می گشتند .

مدت بیست سال معاویه در شام و کارگزارانش در مرزهای دیگر اسلامی در واژگون جلوه دادن حقایق اسلامی - با زور و زر و تزویر و اجیر کردن عالمان خود فروخته - کوشـش بسـیار کردند . ناچار حضـرت سـجاد (ع) و فرزند ارجمندش امام محمّد بـاقر (ع) پس از واقعه جانگـداز کربلاـ و سـتمهای بی سـابقه آل ابوسـفیان ، که مردم به حقانیت اهل بیت عصـمت (ع) توجه کردند ،

در اصلاح عقاید مردم بویژه در مساءله امامت و رهبری ، که تنها شایسته امام معصوم است ، سعی بلیغ کردند و معارف حقه اسلامی را - در جهات مختلف - به مردم تعلیم دادند؛ تا کار نشر فقه و احکام اسلام به جایی رسید که فرزند گرامی آن امام ، حضرت امام جعفر صادق (ع) دانشگاهی با چهار هزار شاگرد پایه گذاری نمود ، و احادیث و تعلیمات اسلامی را در اکناف و اطراف جهان آن روز اسلام انتشار داد . امام سجاد (ع) با زبان دعا و مناجات و یادآوری از مظالم اموی و امر به معروف و نهی از منکر و امام باقر (ع) با تشکیل حلقه های درس ، زمینه این امر مهم را فراهم نمود و مسائل لازم دینی را برای مردم روشن فرمود .

رسول اکرم اسلام (ص) در پرتو چشم واقع بین و با روشن بینی وحی الهی وظایفی را که فرزندان و اهل بیت گرامی اش در آینده انجام خواهند داد و نقشی را که در شناخت و شناساندن معارف حقه به عهده خواهند داشت ، ضمن احادیثی که از آن حضرت روایت شده ، تعیین فرموده است .

چنان که در این حدیث آمده است :

روزی جابر بن عبداللّه انصاری که در آخر عمر دو چشم جهان بینش تاریک شده بود به محضر حضرت سجاد (ع) شرفیاب شد . صدای کودکی را شنید ، پرسید کیستی ؟ گفت من محمّد بن علی بن الحسینم ، جابر گفت : نزدیک بیا . سپس دست او را گرفت و بوسید و عرض کرد:

روزی

خدمت جدت رسول خدا (ص) بودم . فرمود: شاید زنده بمانی و محمّد بن علی بن الحسین که یکی از اولاد من است ملاقات کنی . سلام مرا به او برسان و بگو: خدا به تو نور حکمت دهد . علم و دین را نشر بده . امام پنجم هم به امر جدش قیام کرد و در تمام مدت عمر به نشر علم و معارف دینی و تعلیم حقایق قرآنی و احادیث نبوی (ص) پرداخت .

این جابر بن عبداللّه انصاری همان کسی است که در نخستین سال بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) به همراهی عطیه که مانند جابر از بزرگان و عالمان با تقوا و از مفسران بود ، در اربعین حسینی به کربلا آمد و غسل کرد ، و در حالی که عطیه دستش را گرفته بود در کنار قبر مطهر حضرت سیدالشهداء آمد و زیارت آن سرور شهیدان را انجام داد . باری ، امام باقر علیه السلام منبع انوار حکمت و معدن احکام الهی بود . نام نامی آن حضرت با دهها و صدها حدیث و روایت و کلمات قصار و اندرزهایی همراه است ، که بویژه در ۱۹ سال امامت برای ارشاد مستعدان و دانش اندوزان و شاگردان شایسته خود بیان فرموده است . بنا به روایاتی که نقل شده است ، در هیچ مکتب و محضری دانشمندان خاضع تر و خاشع تر از محضر محمّد بن علی (ع) نبوده اند . (۷۳)

در زمان امیرالمؤ منین علی (ع) گوئیا ، مقام علم و ارزش دانش هنوز - چنان که باید - بر

مردم روشن نبود ، گویا مسلمانان هنوز قدم از تنگنای حیات مادی بیرون ننهاده و از زلال دانش علوی جامی ننوشیده بودند ، و در کنار دریای بیکران وجود علی (ع) تشنه لب بودند و جز عده ای معدود قدر چونان گوهری را نمی دانستند . بی جهت نبود که مولای متقیان بارها می فرمود: ((سلونی قبل ان تفقدونی)) پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید . و بارها می گفت : من به راههای آسمان از راههای زمین آشناترم . ولی کو آن گوهرشناسی که قدر گور وجود علی را بداند ؟ امّا بتدریج ، بویژه در زمان امام محمّد باقر (ع) مردم کم کم لذت علوم اهل بیت و معارف اسلامی را درک می کردند ، و مانند تشنه لبی که سالها از لذات آب گوارا محروم مانده و یا قدر آنرا ندانسته باشد ، زلال گوارای دانش امام باقر (ع) را دریافتند و تسلیم مقام علمی امام (ع) شدند ، و به قول یکی از مورخان : (مسلمانان در این هنگام از میدان جنگ و لشکرکشی متوجه فتح دروازه های علم و فرهنگ شدند) . امام باقر (ع) نیز چون زمینه قیام بالسیف (قیام مسلحانه) در آن زمان - به علت خفقان فراوان و کمبود حماسه آفرینان - فراهم نبود ، از این رو ، نشر معارف اسلام و فعالیت علمی را و هم مبارزه عقیدتی و معنوی با سازمان حکومت اموی را ، از این طریق مناسب تر می دید ، و چون حقوق اسلام هنوز یک دوره کامل و

مفصل تدریس نشده بود ، به فعالیت های ثمربخش علمی در این زمینه پرداخت . امّا بدین خاطر که نفس شخصیت امام و سیر تعلیمات او - در ابعاد و مرزهای مختلف - بر ضرر حکومت بود ، مورد اذیت و ایذاء دستگاه قرار می گرفت . در عین حال امام هیچگاه از اهمیت تکلیفی شورش (علیه دستگاه) غافل نبود ، و از راه دیگری نیز آن را دامن می زد: و آن راه ، تجلیل و تاءیید برادر شورشی اش زید بن علی بن الحسین بود .

روایاتی در دست است که وضع امام محمّد باقر (ع) که خود - در روزگارش - مرزبان بزرگ فکری و فرهنگی بوده و نقش مهمی در نشر اخلاق و فلسفه اصیل اسلامی و جهان بینی خاص قرآن ، و تنظیم مبانی فقهی و تربیت شاگردانی (مانند امام شافعی) و تدوین مکتب داشته ، موضع انقلابی برادرش (زید) را نیز تاءیید می کرده است چنانکه نقل شده امام محمّد باقر (ع) می فرمود: خداوندا پشت مرا به زید محکم کن .

و نیز نقل شده است که روزی زید بر امام باقر (ع) وارد شد ، چون امام (ع) زید بن علی را دید ، این آیه را تلاوت کرد:

(((یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء للّه))) (۷۴) یعنی : (ای مؤ منان ، بر پای دارندگان عدالت باشید و گواهان ، خدای را) .

آنگاه فرمود: ((انت و اللّه یا زید من اهل ذلک .)) ای زید ، به خدا سوگند تو نمونه عمل به

این آیه ای

می دانیم که زیـد برادر امام محمّـد باقر (ع) که تحت تاءثیر تعلیمات ائمه (ع) برای اقامه عدل و دین قیام کرد . سـرانجام علیه هشام بن عبدالملک اموی ، در سال (۱۲۰ یا ۱۲۲) زمان امامت جعفر صادق (ع) خروج کرد و دسـتگاه جبار ، ناجوانمردانه او را به قتل رساند . بدن مقدس زید را سالها بر دار کردند و سپس سوزانیدند . و چنانکه تاریخ می نویسد: گرچه نهضت زید نیز به نتیجه ای نینجامیـد و قیامهای دیگری نیز که در این دوره بوجود آمـد ، از جهت ظاهری به نتایجی نرسـید ، ولی این قیامها و اقدامها در تاریخ تشیع موجب تحریک و بیداری و بروز فرهنگ شـهادت علیه دسـتگاه جور بشمار آمده و خون پاک شیعه را در جوشـش و غلیان نگهداشـته و خط شـهادت را تا زمان ما در تاریـخ شـیعه ادامه داده است . امام باقر (ع) و امام صادق (ع) گرچه به ظـاهر به این قیامهـا دست نیازیدنـد ، که زمینه را مساعـد نمی دیدنـد ، ولی در هر فرصت و مـوقعیت به تصـحیح نظر جامعه درباره حکومت و تعلیم و نشـر اصول اسلام و روشن کردن افکار ، که نوعی دیگر از مبارزه است ، دست زدند . چه در این دوره ، حکومت اموی رو به زوال بود و فتنه عباسـیان دسـتگیر شـاگردان و آزادگان و ترسـیم خط درست حکومت ، پیش آمده بود و در حقیقت مبارزه سیاسی به شکل پایه ریزی و تدوین اصول مکتب - که امری بسیار ضروری بود - پیش آمد .

امّا چنانکه اشاره شد ، دستگاه خلافت آنجا که پای مصالح حکومتی پیش می آمد و احساس می کردند امام (ع) نقاب از چهره ظالمانه دستگاه بر می گیرد و خط صحیح را در شناخت (امام معصوم (ع)) و امامت که دنباله خط (رسالت) و بالاخره (حکومت اللّه) است تعلیم می دهد ، تکان می خوردند و دست به ایذاء و آزار و شکنجه امام (ع) می زدند و گاه به زجر و حبس و تبعید . . .

برای شناخت این امر ، به بیان این واقعه که در تاریخ یاد شده است می پردازیم :

(در یک از سالها که هشام بن عبدالملک ، خلیفه اموی ، به حج می آید ، جعفر بن محمّد ، امام صادق ، در خدمت پدر خود ، امام محمّد باقر ، نیز به حج می رفتند . روزی در مکه ، حضرت صادق ، در مجمع عمومی سخنرانی می کند و در آن سخنرانی تاءکید بر سر مساءله پیشوایی و امامت و اینکه پیشوایان بر حق و خلیفه های خدا در زمین ایشانند نه دیگران ، و اینکه سعادت اجتماعی و رستگاری در پیروی از ایشان است و بیعت با ایشان و . . . نه دیگران . این سخنان که در بحبوحه قدرت هشام گفته می شود ، آن هم در مکه در موسم حج ، طنینی بزرگ می یابد و به گوش هشام می رسد . هشام در مکه جراءت نمی کند و به مصلحت خود نمی بیند که متعرض آنان شود . امّا چون به دمشق می رسد ،

ماءمور به مـدینه می فرسـتد و از فرمانبردار مـدینه می خواهـد که امام باقر (ع) و فرزنـدش را به دمشق روانه کند ، و چنین می شود .

حضـرت صادق (ع) می فرماید: چون وارد دمشق شدیم ، روز چهارم ما را به مجلس خود طلبید . هنگامی که به مجلس او در آمدیم ، هشام بر تخت پادشاهی خویش نشسـته و لشـکر و سپاهیان خود را در سلاح کامل غرق ساخته بود ، و در دو صف در برابر خود نگاه داشـته بود . نیز دستور داده بود تا آماج خانه ای (جاهایی که در آن نشانه برای تیراندازی می گذارند) در برابر او نصب کرده بودند ، و بزرگان اطرافیان او مشـغول مسابقه تیراندازی بودند . هنگامی که وارد حیاط قصـر او شدیم ، پدرم در پیش می رفت و من از عقب او می رفتم ، چون نزدیـک رسـیدیم ، به پـدرم گفت : (شـما هم همراه اینـان تیر بیندازیـد) پـدرم گفت : (من پیر شـده ام . اکنون این کـار از من سـاخته نیست اگر مرا معـاف داری بهـتر است) . هشـام قسم یـاد کرد: (به حق خداونـدی که ما را به دین خود و پیغمبر خود گرامی داشت ، تو را معاف نمی دارم) . آن گاه به یکی از بزرگان بنی امیه امر کرد که تیر و کمان خود را به او (یعنی امام باقر (ع) بـده تا او نیز در مسابقه شـرکت کند . پدرم کمان را از آن مرد بگرفت و یک تیز نیز بگرفت و در زه گذاشت و به قوت

بکشید و بر میان نشانه زد . سپس تیر دیگر بگرفت و بر فاق تیر اول زد . . . تا آنکه نه تیر پیاپی افکند . هشام از دیدن این چگونگی خشمگین گشت و گفت : (نیک تیر انداختی ای ابوجعفر ، تو ماهرترین عرب و عجمی در تیراندازی ، چرا می گفتی من بر این کار قادر نیستم ؟ . . . بگو: این تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده است) . پدرم فرمود: (می دانی که در میان ما اهل مدینه ، این فن شایع است . من در جوانی چندی تمرین این کار کرده ام) . (۷۵)

سپس امام صادق (ع) اشاره می فرماید که : هشام از مجموع ماجرا غضبناک گشت و عازم قتل پدرم شد . در همان محفل هشام بر سر مقام رهبری و خلافت اسلامی با امام باقر (ع) سخن می گوید . امام باقر (ع) درباره رهبری رهبران بر حق و چگونگی اداره اجتماع اسلامی و اینکه رهبر یک اجتماع اسلامی باید چگونه باشد ، سخن می گوید . اینها همه هشام را - که فاقد آن صفات بوده است و غاصب آن مقام - بیش از پیش ناراحت می کند . بعضی نوشته اند که : امام باقر را در دمشق به زندان افکند . و چون به او خبر می دهند که زندانیان دمشق مرید و معتقد به امام (ع) شده اند ، امام را رها می کند و به شتاب روانه مدینه می نماید . و پیکی سریع ، پیش از حرکت امام از دمشق

، می فرستد تا در آبادیها و شهرهای سر راه همه جا علیه آنان (امام باقر و امام صادق - ع) تبلیغ کنند تا بدین گونه ، مردم با آنان تماس نگیرند و تحت تاءثیر گفتار و رفتارشان واقع نشوند . با این وصف امام (ع) در این سفر ، از تماس با مردم - حتی مسیحیان - و روشن کردن آنان غفلت نمی ورزد .

جالب توجه و قابل دقت و یادگیری است که امام محمّد باقر (ع) وصیت می کند به فرزندش امام جعفر صادق (ع) که مقداری از مال او را وقف کند ، تا پس از مرگش ، تا ده سال در ایام حج و در منی محل اجتماع حاجی ها برای سنگ انداختن به شیطان (رمی جمرات) و قربانی کردن برای او محفل عزا اقامه کنند . توجه به موضوع و تعیین مکان ، اهمیت بسیار دارد . به گفته صاحب ((الغدیر)) - زنده یاد علامه امینی - این وصیت برای آنست که اجتماع بزرگ اسلامی ، در آن مکان مقدس با پیشوای حق و رهبر دین آشنا شود و راه رشاد در پیش گیرد ، و از دیگران ببرد و به این پیشوایان بپیوندد ، و این شهادت حرص بر هدایت مردم است و نجات دادن آنها از چنگال ستم و گمراهی . (۷۶)

شهادت امام باقر (ع)

حضرت امام محمّد باقر (ع) ۱۹ سال و ده ماه پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین (ع) زندگی کرد و در تمام این مدت به انجام دادن وظایف خطیر امامت ، نشر

و تبلیغ فرهنگ اسلامی ، تعلیم شاگردان ، رهبری اصحاب و مردم ، اجرا کردن سنت های جد بزرگوارش در میان خلق ، متوجه کردن دستگاه غاصب حکومت به خط صحیح رهبری و راه نمودن به مردم در جهت شناخت رهبر واقعی و امام معصوم ، که تنها خلیفه راستین خدا و رسول (ص) در زمین است ، پرداخت و لحظه ای از این وظیفه غفلت نفرمود .

سرانجام در هفتم ذیحجه سال ۱۱۴ هجری در سن ۵۷ سالگی در مدینه به وسیله هشام مسموم شد و چشم از جهان فرو بست . پیکر مقدسش را در قبرستان بقیع - کنار پدر بزرگوارش - به خاک سپردند .

زنان و فرزندان

فرزندان آن حضرت را هفت نفر نوشته اند: ابوعبداللّه جعفر بن محمّد الصادق (ع) و عبداللّه که مادرشان امّ فروه دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر بود . ابراهیم و عبیداللّه که از امّ حکیم بودند و هر دو در زمان حیات پدر بزرگوارشان وفات کردند . علی و زینب و امّ سلمه که از ام ولد بودند .

از سخنان امام محمّد باقر (ع)

۱ - اسلام بر پنج پایه استوار است : نماز ، زکات ، حج ، روزه ، ولایت از ولایت می پرسند ، امام می فرماید: با ولایت امور مسلمانان نظم و نظام پیدا می کند .

۲ - هیچ چیز در نزد خداوند بهتر از سؤ ال و عرض حاجت بدو نیست .

۳ - هیچ چیز در دفع بلاها و حوادث ناگوار بهتر از دعا نیست .

۴ - بزرگترین عیب آن است که انسان چشم خود را به عیبهای مردم بدوزد و از عیب خود چشم پوشی کند . مردم را به کارهایی امر کند که خود از انجام دادن آنها ناتوان است . همنشین و دوست خود را که یاور و مددکاری ندارد ، آزار دهد و به کمک او نشتابد .

۵ - هنگامی که نزد دانشمندی نشستی ، به شنیدن ، حریص تر از گفتن باش ، و نیکو شنیدن را بیاموز ، همانطور که نیکو گفتن را می آموزی ، و سخن هیچکس را قطع مکن .

۶ - اگر بندگان وقتی نمی دانند ، توقف کنند (و اظهار نظر ننمایند) و آنچه را که درک نکرده اند انکار نکنند ، کافر نمی شوند .

– دانشمندی که مردم از دانس وی سود ببرند از هفتاد هزار عابد برتر است .

۸ – هر کس که خدا او را با واعظ خودش قرار ندهد ، پندهای دیگران او را سودی نخواهد بخشید .

معصوم هشتم – حضرت امام جعفر صادق (ع) – امام ششم

حضرت امام جعفر صادق

ما راءت عین و لا سمعت اذن و لا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر بن محمّد

چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به دلی خطور نکرده که کسی از جعفر بن محمّد فاضل تر باشد

مالک رئیس مذهب مالکی

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رئیس مذهب جعفری (شیعه) در روز ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ هجری چشم به جهان گشود .

پدرش امام محمّد باقر (ع) و مادرش (امّ فروه) دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر می باشد .

کنیه آن حضرت : (ابوعبداللّه) و لقبش (صادق) است .

حضرت صادق تا سن ۱۲ سالگی معاصر جد گرامیش حضرت سجاد بود و مسلما تربیت اولیه او تحت نظر آن بزرگوار صورت گرفته و امام (ع) از خرمن دانش جدش خوشه چینی کرده است .

پس از رحلت امام چهارم مدت ۱۹ سال نیز در خدمت پدر بزرگوارش امام محمّد باقر (ع) زندگی کرد و با این ترتیب ۳۱ سال از دوران عمر خود را در خدمت جد و پدر بزرگوار خود که هر یک از آنان در زمان خویش حجت خدا بودند ، و از مبداء فیض کسب نور می نمودند گذرانید .

بنابراین صرف نظر از جنبه الهی و افاضات رحمانی که هر امامی آن را دارا می باشد ، بهره مندی از محضر پدر و جد بزرگوارش موجب شد که آن حضرت با استعداد ذاتی و شمّ علمی و ذکاوت بسیار ، به حد کمال علم و ادب رسید و در عصر خود بزرگترین قهرمان علم و دانش گردید .

پس از درگذشت پدر بزرگوارش ۳۴ سال

نیز دوره امامت او بود که در این مـدت (مکتب جعفری) را پایه ریزی فرمود ، و موجب بازسازی و زنـده نگهداشـتن شـریعت محمدی (ص) گردید .

زنـدگی پربار امام جعفر صادق (ع) مصادف بود با خلافت پنج نفر از بنی امیه (هشام بن عبدالملک - ولید بن یزید - یزید بن ولیـد - ابراهیم بن ولید - مروان حمار) که هر یک بنحوی موجب تاءلم و تاءثر و کدورت روح بلند امام معصوم (ع) را فراهم می کرده انـد ، و دو نفر از خلفـای عباسـی (سـفاح و منصور) نیز در زمـان امـام (ع) مسـند خلافت را تصاحب کردنـد و نشان دادنـد که در بیـداد و سـتم بر امویـان پیشـی گرفته انـد . چنـانکه امـام صادق (ع) در ۱۰ سـال آخر عمر شـریفش در نـاامنی و ناراحتی بیشتری بسر می برد .

عصر امام صادق (ع)

عصـر امام صادق (ع) یکی از طوفانی ترین ادوار تاریـخ اسـلام است ، که از یک سو اغتشاش ها و انقلابهای پیاپی گروههای مختلف ، بویژه از طرف خونخواهان امام حسـین (ع) رخ می داد ، که انقلاب (ابوسـلمه) در کوفه و (ابومسـلم) در خراسان و ایران از مهمـترین آنهـا بـوده اسـت . و همین انقلاـب سـرانجام حکـومت شـوم بنی امیه را برانـداخت و مردم را از یـوغ سـتم و بیـدادشان رهـا سـاخت . لیکن سـرانجام بنی عبـاس بـا تردستی و توطئه ، بنـاحق از انقلاـب بهره گرفته و حکومت و خلافت را تصاحب کردند . دوره انتقال حکومت هزار ماهه بنی امیه به بنی عباس طوفانی ترین و پر هرج

و مرج ترین دورانی بود که زندگی امام صادق (ع) را فرا گرفته بود .

و از دیگر سو عصر آن حضرت ، عصر برخورد مکتبها و ایده ئولوژی ها و عصر تضاد افکار فلسفی و کلامی مختلف بود ، که از برخورد ملتهای اسلام با مردم کشورهای فتح شده و نیز روابط مراکز اسلامی با دنیای خارج ، بوجود آمده و در مسلمانان نیز شور و هیجانی برای فهمیدن و پژوهش پدید آورده بود .

عصری که کوچکترین کم کاری یا عدم بیداری و تحرک پاسدار راستین اسلام ، یعنی امام (ع) ، موجب نابودی دین و پوسیدگی تعلیمات حیات بخش اسلام ، هم از درون و هم از بیرون می شد .

اینجا بود که امام (ع) دشواری فراوان در پیش و مسؤ ولیت عظیم بر دوش داشت . پیشوای ششم در گیر و دار چنین بحرانی می بایست از یک سو به فکر نجات افکار توده مسلمان از الحاد و بدبینی و کفر و نیز مانع انحراف اصول و معارف اسلامی از مسیر راستین باشد ، و از توجیهات غلط و وارونه دستورات دین بوسیله خلفای وقت جلوگیری کند .

علاوه بر این ، با نقشه ای دقیق و ماهرانه ، شیعه را از اضمحلال و نابودی برهاند ، شیعه ای که در خفقان و شکنجه حکومت پیشین ، آخرین رمقها را می گذراند ، و آخرین نفرات خویش را قربانی می داد ، و رجال و مردان با ارزش شیعه یا مخفی بودند ، و یا در کرّ و فرّ و زرق و برق حکومت غاصب ستمگر ذوب

شده بودند ، و جراءت ابراز شخصیت نداشتند ، حکومت جدید هم در کشتار و بی عدالتی دست کمی از آنها نداشت و وضع به حدی خفقان آور و ناگوار و خطرناك بود که همگی یاران امام (ع) را در معرض خطر مرگ قرار می داد ، چنانکه زبده هایشان جزو لیست سیاه مرگ بودند .

(جابر جعفی) یکی از یاران ویژه امام است که از طرف آن حضرت برای انجام دادن امری به سوی کوفه می رفت . در بین راه قاصد تیز پای امام به او رسید و گفت : امام (ع) می گوید: خودت را به دیوانگی بزن ، همین دستور او را از مرگ نجات داد و حاکم کوفه که فرمان محرمانه ترور را از طرف خلیفه داشت از قتلش به خاطر دیوانگی منصرف شد .

جابر جعفی که از اصحاب سر امام باقر (ع) نیز می باشد می گوید: امام باقر (ع) هفتاد هزار حدیث به من آموخت که به کسی نگفتم و نخواهم گفت . . .

او روزی به حضرت عرض کرد مطالبی از اسرار به من گفته ای که سینه ام تاب تحمل آنرا ندارد و محرمی ندارم تا به او بگویم و نزدیک است دیوانه شوم .

امام فرمود: (به کوه و صحرا برو و چاهی بکن و سر در دهانه چاه بگذار و در خلوت چاه بگو: ((حدثنی محمّد بن علی بکذا و کذا . . .)) (یعنی امام باقر (ع) به من فلان مطلب را گفت ، یا روایت کرد) .

آری ، شیعه می رفت

که نابود شود ، یعنی اسلام راستین به رنگ خلفا درآید ، و به صورت اسلام بنی امیه ای یا بنی عباسی خود نمایی کند .

در چنین شرایط دشواری ، امام دامن همّت به کمر زد و به احیاء و بازسازی معارف اسلامی پرداخت و مکتب علمی عظیمی بوجود آورد که محصول و بازده آن ، چهار هزار شاگرد متخصص (همانند هشام ، محمّد بن مسلم و . . .) در رشته های گوناگون علوم بودند ، و اینان در سراسر کشور پهناور اسلامی آن روز پخش شدند .

هر یک از اینان از طرفی خود ، بازگو کننده منطق امام که همان منطق اسلام است و پاسدار میراث دینی و علمی و نگهدارنده تشیع راستین بودند ، و از طرف دیگر مدافع و مانع نفوذ افکار ضد اسلامی و ویرانگر ، در میان مسلمانان ، نیز بودند .

تاءسیس چنین مکتب فکری و این سان نوسازی و احیاگری تعلیمات اسلامی ، سبب شد که امام صادق (ع) به عنوان رئیس مذهب جعفری (تشیع) مشهور گردد .

لیکن طولی نکشید که بنی عباس پس از تحکیم پایه های حکومت و نفوذ خود ، همان شیوه ستم و فشار بنی امیه را پیش گرفتند و حتی از آنان هم گوی سبقت را ربودند .

امام صادق (ع) که همواره مبارزی نستوه و خستگی ناپذیر و انقلابیی بنیادی ، در میدان فکر و عمل بوده ، کاری که امام حسین (ع) به صورت قیام خونین انجام داد ، وی قیام خود را در لباس تدریس و تاءسیس مکتب و انسان سازی

انجام داد و جهادی راستین کرد .

جنبش علمی

اختلافات سیاسی بین امویان و عباسیان و تقسیم شدن اسلام به فرقه های مختلف و ظهور عقاید مادی و نفوذ فلسفه یونان در کشورهای اسلامی ، موجب پیدایش یک نهضت علمی گردید . نهضتی که پایه های آن بر حقایق مسلم استوار بود . چنین نهضتی لازم بود ، تا هم حقایق دینی را از میان خرافات و موهومات و احادیث جعلی بیرون کشد و هم در برابر زندیق ها و مادی ها با نیروی منطق و قدرت استدلال مقاومت کند و آراء سست آنها را ، محکوم سازد . گفتگوهای علمی و مناظرات آن حضرت با افراد دهری و مادی مانند (ابن ابی العوجاء) و (ابوشاکر دیصانی) و حتی (ابن مقفع) معروف است . بوجود آمدن چنین نهضت علمی در محیط آشفته و تاریک آن عصر ، کار هر کسی نبود ، فقط کسی شایسته این مقام بزرگ بود که ماءموریت الهی داشته باشد و از جانب خداوند پشتیبانی شود ، تا بتواند به نیروی الهام و پاکی نفس و تقوا وجود خود را به مبداء غیب ارتباط دهد ، حقایق علمی را از دریای بیکران علم الهی بدست آورد ، و در دسترس استفاده گوهر شناسان حقیقت قرار دهد .

تنها وجود گرامی حضرت صادق (ع) می توانست چنین مقامی داشته باشد ، تنها امام صادق (ع) بود که با کناره گیری از سیاست و جنجالهای سیاسی از آغاز امامت در نشر معارف اسلام و گسترش قوانین و احادیث راستین دین مبین و تبلیغ احکام و تعلیم و تربیت مسلمانان کمر

همت بر میان بست .

زمان امام صادق (ع) در حقیقت عصر طلایی دانش و ترویج احکام و تربیت شاگردانی بود که هر یک مشعل نورانی علم را به گوشه و کنار بردند و در (خودشناسی) و (خداشناسی) مانند استاد بزرگ و امام بزرگوار خود در هدایت مردم کوشیدند .

در همین دوران درخشان - در برابر فلسفه یونان - کلام و حکمت اسلامی رشد کرد و فلاسفه و حکمای بزرگی در اسلام پرورش یافتند .

همزمان با نهضت علمی و پیشرفت دانش بوسیله حضرت صادق (ع) در مدینه ، منصور خلیفه عباسی که از راه کینه و حسد ، به فکر ایجاد مکتب دیگری افتاد که هم بتواند در برابر مکتب جعفری استقلال علمی داشته باشد و هم مردم را سرگرم نماید و از خوشه چینی از محضر امام (ع) باز دارد . بدین جهت منصور مدرسه ای در محله (کرخ) بغداد تاءسیس نمود .

منصور در این مدرسه از وجود ابوحنیفه در مسائل فقهی استفاده نمود و کتب علمی و فلسفی را هم دستور داد از هند و یونان آوردند و ترجمه نمودند ، و نیز مالک را - که رئیس فرقه مالکی است - بر مسند فقه نشاند ولی این مکتب ها نتوانستند وظیفه ارشاد خود را چنانکه باید انجام دهند .

امام صادق (ع) مسائل فقهی و علمی و کلامی را که پراکنده بود بصورت منظم درآورد ، و در هر رشته از علوم و فنون شاگردان زیادی تربیت فرمود که باعث گسترش معارف اسلامی در جهان گردید . دانش گستری امام (ع)

در رشته های مختلف فقه ، فلسفه و کلام ، علوم طبیعی و . . . آغاز شد . فقه جعفری همان فقه محمّدی یا دستورهای دینی است که از سوی خدا به پیغمبر بزرگوارش از طریق قرآن و وحی رسیده است . بر خلاف سایر فرقه ها که بر مبنای عقیده و راءی و نظر خود مطالبی را کم یا زیاد می کردند ، فقه جعفری توضیح و بیان همان اصول و فروعی بود که در مکتب اسلام از آغاز مطرح بوده است . ابوحنیفه رئیس فرقه حنفی درباره امام صادق (ع) گفت :

من فقیه تر از جعفرالصادق کسی را ندیده ام و نمی شناسم .

فتوای بزرگترین فقیه جهان تسنن شیخ محمّد شلتوت رئیس دانشگاه الا زهر مصر که با کمال صراحت عمل به فقه جعفری را مانند مذاهب دیگر اهل سنت جایز دانست - در روزگار ما - خود اعترافی است بر استواری فقه جعفری و حتی برتری آن بر مذاهب دیگر . و اینها نتیجه کار و عمل آن روز امام صادق (ع) است .

در رشته فلسفه و حکمت حضرت صادق (ع) همیشه با اصحاب و حتی کسانی که از دین و اعتقاد به خدا دور بودند مناظراتی داشته است . نمونه ای از بیانات امام علیه السلام که در اثبات وجود خداوند حکیم است ، به یکی از شاگردان و اصحاب خود به نام (مفضّل بن عمر) فرمود که در کتابی به نام (توحید مفضّل) هم اکنون در دست است . مناظرات امام صادق (ع) با طبیب هندی که موضوع کتاب (اهلیلجه) است

نیز نکـات حکمت آموز بسیاری دارد که گوشه ای از دریای بیکران علم امام صادق (ع) است . برای شـناسایی اسـتاد معمولا دو راه داریم ، یکی شناختن آثار و کلمات او ، دوم شناختن شاگردان و تربیت شدگان مکتبش .

کلمات و آثار و احادیث زیادی از حضرت صادق (ع) نقل شده است که ما حتی قطره ای از دریا را نمی توانیم به دست دهیم مگر (نمی از یمی) .

امّا شـاگردان آن حضـرت هم بیش از چهـار هزار بوده انـد ، یکی از آنهـا (جابر بن حیان) است . جابر از مردم خراسان بود . پـدرش در طوس به دارو فروشـی مشـغول بود که بوسـیله طرفداران بنی امیه به قتل رسـید . جابر بن حیان پس از قتل پدرش به مدینه آمد . ابتدا در نزد امام محمّد باقر (ع) و سپس در نزد امام صادق (ع) شاگردی کرد . جابر یکی از افراد عجیب روزگار و از نوابغ بزرگ جهـان اسـلام است . در تمـام علوم و فنون مخصوصـا در علم شـیمی تاءلیفـات زیادی دارد ، و در رساله های خود همه جـا نقل می کنـد که (جعفر بن محمّـد) به من چنین گفت یا تعلیم داد یا حـدیث کرد . از اکتشافات او اسـید ازتیک (تیزآب) و تیزاب سـلطانی و الکـل است . وی چنـد فلز و شـبه فلز را در زمان خود کشف کرد . در دوران (رنسانس اروپا) در حدود ۳۰۰ رساله از جابر به زبان آلمانی چاپ و ترجمه شده که در کتابخانه های برلین و پاریس ضبط است .

حضـرت صادق (ع) بر اثر توطئه های منصور عباسی در سا ۱۴۸ هجری مسـموم و در قبرستان بقیع در مدینه مدفون شد . عمر شریفش در این هنگام ۶۵ سال بود . از جهت اینکه عمر بیشتری نصیب ایشان شده است به (شیخ الائمه) موسوم است .

حضرت امام صادق (ع) هفت پسر و سه دختر داشت .

پس از حضرت صادق (ع) مقام امامت بنا به امر خدا به امام موسی کاظم (ع) منتقل گردید .

دیگر از فرزندان آن حضـرت اسـمعیل است که بزرگترین فرزندان امام بوده و پیش از وفات حضرت صادق از دنیا رفته است . طایفه اسماعیلیه به امامت وی قائلند .

خلق و خوی حضرت صادق (ع)

حضـرت صادق (ع) مانند پدران بزرگوار خود در کلیه صـفات نیکو و سـجایای اخلاقی سـرآمد روزگار بود . حضرت صادق (ع) دارای قلبی روشن به نور الهی و در احسان و انفاق به نیازمندان مانند اجداد خود بود . دارای حکمت و علم وسـیع و نفوذ کلام و قدرت بیان بود . با کمال تواضع و در عین حال با نهایت مناعت طبع کارهای خود را شـخصا انجام می داد ، و در برابر آفتـاب سوزان حجـاز بیـل بـدست گرفته در مزرعه خود کشـاورزی می کرد و می فرمود: اگر در این حـال پروردگـار خود را ملاقات کنم خوشوقت خواهم بود ، زیرا به کدّ یمین و عرق جبین آذوقه و معیشت خود و خانواده ام را تاءمین می نمایم .

ابن خلکان می نویسد: امام صادق (ع) یکی از ائمه دوازده گانه مذهب امامیه و از سادات

اهل بیت رسالت است . از این جهت به وی صادق می گفتند که هر چه می گفت راست و درست بود و فضیلت او مشهورتر از آنست که گفته شود . مالك می گوید: با حضرت صادق (ع) سفری به حج رفتم ، چون شترش به محل احرام رسید ، امام صادق (ع) حالش تغییر کرد نزدیک بود از مرکب بیفتد و هر چه می خواست لبیك بگوید صدا در گلویش گیر می کرد . به او گفتم : ای پسر پیغمبر ناچار باید بگویی لبیك ، در جوابم فرمود: چگونه جسارت کنم و بگویم لبیك ، می ترسم خداوند در جواب بگوید: ((لا لبیك و لا سعدیك .))

از کلمات حضرت صادق (ع)

۱ - بی نیازترین مردم کسی است که گرفتار حرص نباشد .

۲ - بی رغبتی نسبت به دنیا موجب راحتی قلب و سلامت بدن است .

۳ - چون خدا خیر بنده ای بخواهد او را نسبت به دنیا بی رغبت و نسبت به دین دانشمند کند و او را به عیوبش آگاه گرداند و به هر که این خصلتها داده شود خیر دنیا و آخرت داده شده است .

۴ - پیروان ما کسانی هستند که در کارهای نیک پیشقدمند و از انجام اعمال بد خودداری می کنند . نیکویی را آشکار می کنند و به کارهای خوب پیشی می گیرند ، و برای علاقه ای که به رحمت خداوند جلیل دارند . اینان از ما هستند و هر کجا که ما باشیم با ما هستند .

۵ - برای مؤ من چقدر زشت است خواهشی داشته باشد که

در راه خواستن آن خوار گردد .

۶ - مؤ من از آهن سخت تر است ، زیرا اگر آهن در آتش گداخته شود رنگش تغییر پیدا می کند ، ولی مؤ من اگر کشته شود و دوباره زنده گردد و مجددا او را بکشند ، دل او از ایمان بر نمی گردد .

۷ - حضرت صادق (ع) در آخرین لحظه های عمر که همه خویشانش گرداگردش جمع بودند فرمود: شفاعت ما شامل حال کسی که نماز را سبک بشمارد نخواهد شد .

مناظره امام جعفر صادق (ع) با ابوحنیفه

در زندگینامه های پیشوایان بزرگوار (ع) سخن از احتجاجات (مناظره های) آنها با دهری ها (مادی ها) و مردم فرقه های دیگر به میان آمد .

برای نمونه یکی از مناظره های قاطع و کوبنده و در عین حال مختصر حضرت صادق (ع) را نقل می کنیم تا به درجه قدرت کلام و منطق امام (ع) تا حدی پی برید که (مشت نمونه خروار است) .

روزی ابوحنیفه (۷۸) برای ملاقات با امام صادق (ع) در خانه امام آمد ، و اجازه ملاقات خواست امام اجازه نداد . ابوحنیفه گوید: دم در مقداری توقف کردم تا اینکه عده ای از مردم کوفه آمدند ، و اجازه ملاقات خواستند ، به آنها اجازه داد . من هم با آنها داخل خانه شدم وقتی به حضورش رسیدم گفتم : (شایسته است که شما نماینده ای به کوفه بفرستید و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمّد نهی کنید . بیش از ده هزار نفر در این شهر به یاران پیامبر ناسزا می

گويند) .

امام : مردم از من نمى پذيرند .

ابوحنيفه : چگونه ممكن است سخن شما را نپذيرند در صورتى كه شما فرزند پيامبر خدا هستيد ؟

امام : تو خودت يكى از همانها هستى كه گوش به حرف من نمى دهى . مگر بدون اجازه من داخل خانه نشدى ؟ و بدون اينكه بگويم نشستى ؟ و بى اجازه شروع به سخن گفتن ننمودى ؟ شنيده ام كه تو بر اساس قياس فتوا مى دهى . (۷۹)

ابوحنيفه : آرى .

امام : واى بر تو اولين كسى كه بر اين اساس نظر داد شيطان بود .

وقتى كه خداوند به او دستور داد كه به آدم سجده كند ، گفت : من سجده نمى كنم ، زيرا كه مرا از آتش آفريدى و او را از خاك و (آتش گرامى تر از خاك است) .

(سپس امام براى باطل بودن قياس مواردى از قوانين اسلام را كه بر خلاف اين اصل است ذكر نمود) و فرمود:

به نظر تو كشتن كسى به ناحق مهمتر است يا زنا ؟

ابوحنيفه گفت : كشتن كسى به ناحق .

امام : بنابراين اگر عمل كردن به قياس صحيح باشد ، پس چرا براى اثبات قتل دو شاهد كافى است ولى براى ثابت نمودن زنا چهار شاهد لازم است ؟ آيا اين قانون اسلام با قياس سازگار است ؟

ابوحنيفه : نه .

امام : بول كثيف تر است يا منى ؟ (۸۰)

ابوحنيفه : بول .

امام : پس چرا خداوند در مورد اول مردم را به وضو گرفتن امر كرده ، ولى در مورد

دوم دستور غسل کردن صادر فرموده ؟ آیا این حکم با قیاس سازگار است ؟

ابوحنیفه : نه .

امام : نماز مهمتر است یا روزه ؟

ابوحنیفه : نماز .

امام : پس چرا بر زن حائض قضای روزه واجب است ولی قضای نماز واجب نیست ؟ آیا این حکم با قیاس سازگار است ؟

ابوحنیفه : نه .

امام فرمود: شنیده ام که این آیه را (((ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم))) (۸۱) یعنی (در روز قیامت بطور حتم از نعمتها سؤ ال می شوید) چنین تفسیر می کنی که : خداوند مردم را از غذاهای لذیذ و آبهای خنک که در فصل تابستان می خورند مؤ اخذه و بازخواست می کند .

ابوحنیفه گفت : درست است من این آیه را این طور تفسیر کرده ام .

امام فرمود: اگر مردی تو را به خانه اش دعوت کند و با غذای لذیذ و آب خنکی از تو پذیرایی کند و بعد برای این پذیرایی به تو منت بگذارد ، درباره چنین کسی چگونه قضاوت می کنی ؟

ابوحنیفه گفت : می گویم آدم بخیلی است .

امام فرمود: آیا خداوند بخیل است تا اینکه در روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده ما را بازخواست کند ؟

ابوحنیفه گفت : پس مقصود از نعمتهایی که قرآن می گوید انسان مؤ اخذه می شود چیست ؟

امام فرمود: مقصود نعمت دوستی ما خاندان رسالت و اهل بیت است . (۸۲)

معصوم نهم – حضرت امام موسی بن جعفر (ع) – امام هفتم

حضرت امام موسی بن جعفر

السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر ، ذی الساق المرضوض بحلق القیود

درود بر آن سروری

که در تنگنای زندان ها و در تاریکیهای زیر زمین ها ، حلقه های زنجیر پاهای مبارکش را مجروح ساخته بود

نام امام هفتم ما ، موسی و لقب آن حضرت کاظم (ع) کنیه آن امام (ابوالحسن) و (ابوابراهیم) است . شیعیان و دوستداران لقب (باب الحوائج) به آن حضرت داده اند . تولد امام موسی کاظم (ع) روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ هجری در (ابواء) اتفاق افتاد . دوران امامت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) مقارن بود با سالهای آخر خلافت منصور عباسی و در دوره خلافت هادی و سیزده سال از دوران خلافت هارون که سخت ترین دوران عمر آن حضرت به شمار است .

امام موسی کاظم (ع) از حدود ۲۱ سالگی بر اثر وصیت پدر بزرگوار و امر خداوند متعال به مقام بلند امامت رسید ، و زمان امامت آن حضرت سی و پنج سال و اندکی بود و مدت امامت آن حضرت از همه ائمه بیشتر بوده است ، البته غیر از حضرت ولی عصر (عج) .

صفات ظاهری و باطنی و اخلاق آن حضرت

کاظم (ع) دارای قامتی معتدل بود . صورتش نورانی و گندمگون و رنگ مویش سیاه و انبوه بود .

بدن شریفش از زیادی عبادت ضعیف شد ، ولی همچنان روحی قوی و قلبی تابناک داشت . (۸۳) امام کاظم (ع) به تصدیق همه مورخان ، به زهد و عبادت بسیار معروف بوده است . موسی بن جعفر از عبادت و سختکوشی به (عبد صالح) معروف و در سخاوت و بخشندگی مانند نیاکان بزرگوار خود بود . بدره های

(کیسه های) سیصد دیناری و چهارصد دیناری و دو هزار دیناری می آورد و بر ناتوانان و نیازمندان تقسیم می کرد . (۸۴) از حضرت موسی کاظم (ع) روایت شده است که فرمود: (پدرم (امام صادق - ع) پیوسته مرا به سخاوت داشتن و کرم کردن سفارش می کرد) .

امام (ع) با آن کرم و بزرگواری و بخشندگی خود لباس خشن بر تن می کرد ، چنانکه نقل کرده اند: (امام بسیار خشن پوش و روستایی لباس بود) (۸۵) و این خود نشان دیگری است از بلندی روح و صفای باطن و بی اعتنایی آن امام به زرق و برقهای گول زننده دنیا .

امام موسی کاظم (ع) نسبت به زن و فرزندان و زیردستان بسیار با عاطفه و مهربان بود . همیشه در اندیشه فقرا و بیچارگان بود ، و پنهان و آشکار به آنها کمک می کرد . برخی از فقرای مدینه او را شناخته بودند امّا بعضی - پس از تبعید حضرت از مدینه به بغداد - به کرم و بزرگواریش پی بردند و آن وجود عزیز را شناختند .

امام کاظم (ع) به تلاوت قرآن مجید انس زیادی داشت . قرآن را با صدایی حزین و خوش تلاوت می کرد . آن چنانکه مردم در اطراف خانه آن حضرت گرد می آمدند و از روی شوق و رقت گریه می کردند . بدخواهانی بودند که آن حضرت و اجداد گرامیش را - روی در روی - بد می گفتند و سخنانی دور از ادب به زبان می راندند ، ولی آن حضرت با بردباری

و شکیبایی با آنها روبرو می شد ، و حتی گاهی با احسان آنها را به صلاح می آورد ، و تنبیه می فرمود . تاریخ ، برخی از این صحنه ها را در خود نگهداشته است . لقب (کاظم) از همین جا پیدا شد . کاظم یعنی : نگهدارنده و فرو خورنده خشم . این رفتار در برابر کسی یا کسانی بوده که از راه جهالت و نادانی یا به تحریک دشمنان به این کارهای زشت و دور از ادب دست می زدند . رفتار حکیمانه و صبورانه آن حضرت (ع) کم کم ، بر آنان حقانیت خاندان عصمت و اهل بیت (ع) را روشن می ساخت ، امّا آنجا که پای گفتن کلمه حق - در برابر سلطان و خلیفه ستمگری - پیش می آمد ، امام کاظم (ع) می فرمود: (((قل الحق و لو کان فیه هلاکک))) یعنی : حق را بگو اگر چه آن حقگویی موجب هلاک تو باشد . ارزش والای حق به اندازه ای است که باید افراد در مقابل حفظ آن نابود شوند . در فروتنی - مانند صفات شایسته دیگر خود - نمونه بود . با فقرا می نشست و از بینوایان دلجویی می کرد . بنده را با آزاد مساوی می دانست و می فرمود همه ، فرزندان آدم و آفریده های خدائیم .

از ابوحنیفه نقل شده است که گفت : (او را در کودکی دیدم و از او پرسشهایی کردم چنان پاسخ داد که گویی از سرچشمه ولایت سیراب شده است . براستی امام موسی بن جعفر

(ع) فقیهی دانا و توانا و متکلمی مقتدر و زبر دست بود) . محمّد بن نعمان نیز می گوید: (موسی بن جعفر را دریایی بی پایان دیدم که می جوشد و می خروشید و بذرهای دانش به هر سو می پراکند) .

امام (ع) در سنگر تعلیم حقایق و مبارزه

نشر فقه جعفری و اخلاق و تفسیر و کلام که از زمان حضرت صادق (ع) و پیش از آن در زمان امام محمّد باقر (ع) آغاز و عملی شده بود ، در زمان حضرت امام موسی کاظم (ع) نیز به پیروی از سیره نیاکان بزرگوارش همچنان ادامه داشت ، تا مردم بیش از پیش به خط مستقیم امامت و حقایق مکتب جعفری آشنا گردند ، و این مشعل فروزان را از ورای اعصار و قرون به آیندگان برسانند .

خلفای عباسی بنا به روش ستمگرانه و زیاده روی در عیش و عشرت ، همیشه در صدد نابودی بنی هاشم بودند تا اولاد علی (ع) را با داشتن علم و سیادت از صحنه سیاست و تعلیم و ارشاد کنار زنند ، و دست آنها را از کارهای کشور اسلامی کوتاه نمایند . اینان برای اجراء این مقصود پلید کارها کردند ، از جمله : چند تن از شاگردان مکتب جعفری را تشویق نمودند تا مکتبی در برابر مکتب جعفری ایجاد کنند و به حمایتشان پرداختند . بدین طریق مذاهب حنفی ، مالکی ، حنبلی و شافعی هر کدام با راه و روش خاص فقهی پایه ریزی شد . حکومتهای وقت و بعد از آن - برای دست یابی به قدرت - از این مذهبها پشتیبانی کرده و اختلاف

آنها را بر وفق مراد و مقصود خود دانسته اند .

در سالهـای آخر خلافت منصور دوانیقی که مصادف با نخستین سالهای امامت حضـرت موسـی بن جعفر (ع) بود (بسـیاری از سـادات شورشـی - که نوعا از عالمان و شـجاعان و متقیان و حق طلبان اهل بیت پیامبر (ص) بودنـد و با امامان نسـبت نزدیک داشـتند - شـهید شدنـد . این بزرگـان برای دفع سـتم و نشـر منشور عـدالت و امر به معروف و نهی از منکر ، بپـا می خاسـتند و سرانجام با اهـداء جان خویش ، به جوهر اصـلی تعالیم اسـلام جان می دادنـد ، و جانهای خفته را بیـدار می کردنـد . طلوعها و غروبها را در آبادیهای اسـلامی به رنگ ارغوانی در می آوردند و بر در و دیوار شـهرها نقش جاوید می نگاشتند و بانگ اذان مؤ ذنان را بر ماءذنه های مساجد اسلام شعله ور می ساختند) . (۸۶)

در مدینه کارگزاران مهدی عباسی فرزند منصور دوانیقی در عمل ، همان رفتار زشت دودمان سیاه بنی امیه را پیش گرفتند ، و نسـبت به آل علی (ع) آنچه توانسـتند بدرفتاری کردند . داستان دردناک (فخ) (۸۷) در زمان هادی عباسـی پیش آمد . علت بروز ایـن واقعه این بـود که (حسـین بن علی بن عابـد) از اولاـد حضـرت امـام حسن (ع) که از افتخـارات سـادات حسـنی و از بزرگان علمای مـدینه و رئیس قوم بود ، به یاری عده ای از سادات و شـیعیان در برابر بیدادگری (عبدالعزیز عمری) که مسـلط بر مدینه شده بود ، قیام کردند و با شجاعت و رشادت

خاص در سرزمین فخ عده زیادی از مخالفان را کشتند ، سرانجام دشمنان دژخیم این سادات شجاع را تنگنای محاصره قرار دادند و به قتل رساندند و عده ای را نیز اسیر کردند . مسعودی می نویسد: بدنهایی که در بیابان ماند طعمه درندگان صحرا گردید . (۸۸)

سیاهکاریهای بنی عباس منحصر به این واقعه نبود . این خلفای ستمگر صدها سید را زیر دیوارها و میان ستونها گچ گرفتند ، و صدها تن را نیز در تاریکی زندان ها حبس کردند و به قتل رساندند . عجب آنکه این همه جنایتها را زیر پوشش اسلامی و به منظور فرو خواباندن فتنه انجام می دادند .

حضرت موسی بن جعفر (ع) را هرگز در چنین وضعی و با دیدن و شنیدن آن همه مناظر دردناک و ظلمهای بسیار ، آرامشی نبود . امام به روشنی می دید که خلفای ستمگر در پی تباه کردن و از بین بردن اصول اسلامی و انسانی اند . امام کاظم (ع) سالها مورد اذیت و آزار و تعقیب و زجر بود ، و در مدتی که از ۴ سال تا ۱۴ سال نوشته اند تحت نظر و در تبعید و زندان ها و تک سلولها و سیاهچالهای بغداد - در غل و زنجیر - بسر می برد .

امام موسی بن جعفر (ع) بی آنکه - در مراقبت از دستگاه جبار هارونی - بیمی به دل راه دهد به خاندان و بازماندگان سادات رسیدگی می کرد و از گردآوری و حفظ آنان و جهت دادن به بقایای آنان غفلت نداشت . آن زمان که امام (ع

) در مـدینه بود ، هارون کسانی را بر حضـرت گماشـته بود تا از آنچه در گوشه و کنار خانه امام (ع) می گذرد ، وی را آگاه کنند . هارون از محبوبیت بسـیار و معنویت نافذ امام (ع) سخت بیمناک بود . چنانکه نوشته اند که هارون ، درباره امام موسی بن جعفر (ع) می گفت : (می ترسم فتنه ای برپـا کنـد که خونها ریخته شود) (۸۹) و پیـداست که این (قیامهای مقدس) را که سادات علوی و شـیعیان خاص رهبری می کردند و گاه خود در متن آن قیامها و اقدامهای شجاعانه بودند از نظر دستگاه حاکم غرق در عیش و تنعم بنـاحق (فتنه) نامیـده می شـد . از سوی دیگر این بیـان هـارون نشانگر آن است که امام (ع) لحظه ای از رفع ظلم و واژگون کردن دسـتگاه جبـاران غافـل نبوده است . وقـتی مهـدی عباسـی به امـام (ع) می گویـد (آیـا مرا از خروج خـویش در ایمنی قرار می دهی) (۹۰) که دسـتگاه سـتمگر عباسـی از امام (ع) و یاران و شـیعیانش داشته است . براستی نفوذ معنوی امام موسی کاظم (ع) در دستگاه حاکم به حدی بود که کسانی مانند علی بن یقطین صدراعظم (وزیر) دولت عباسی ، از دوستداران حضرت موسی بن جعفر (ع) بودند و به دستورات حضرت عمل می کردند .

سخن چینان دسـتگاه از علی بن یقطین در نزد هارون سـخنها گفته و بدگوئیها کرده بودند ، ولی امام (ع) به وی دستور فرمود با روش ماهرانه و تاکتیک خاص اغفالگرانه (تقیه)

که در مواردی ، برای ردّ گمی حیله های دشمن ضروری و شکلی از مبارزه پنهانی است ، در دستگاه هارون بماند و به کمک شیعیان و هواخواهان آل علی (ع) و ترویج مذهب و پیشرفت کار اصحاب حق ، همچنان پای فشارد - بی آنکه دشمن خونخوار را از این امر آگاهی حاصل شود . . .

سرانجام بدگوئی هایی که اطرافیان از امام کاظم (ع) کردند در وجود هارون کارگر افتاد و در سفری که در سال ۱۷۹ ه به حج رفت ، بیش از پیش به عظمت معنوی امام (ع) و احترام خاصی که مردم برای امام موسی الکاظم (ع) قائل بودند پی برد . هارون سخت از این جهت ، نگران شد . وقتی به مدینه آمد و قبر منور پیامبر اکرم (ص) را زیارت کرد ، تصمیم بر جلب و دستگیری امام (ع) یعنی فرزند پیامبر گرفت . هارون صاحب قصرهای افسانه ای در سواحل دجله ، و دارنده امپراطوری پهناور اسلامی که به ابر خطاب می کرد: (ببار که هر کجا بباری در کشور من باریده ای و به آفتاب می گفت بتاب که هر کجا بتابی کشور اسلامی و قلمرو من است !) آن چنان از امام (ع) هراس داشت که وقتی قرار شد آن حضرت را از مدینه به بصره آورند ، دستور داد چند کجاوه با کجاوه امام (ع) بستند و بعضی را نابهنگام و از راههای دیگر ببرند ، تا مردم ندانند که امام (ع) را به کجا و با کدام کسان بردند ، تا

یاءس بر مردمان چیره شود و به نبودن رهبر حقیقی خویش خو گیرند و سر به شورش و بلوا بر ندارند و از تبعیدگاه امام (ع) بی خبر بمانند . و این همه بازگو کننده بیم و هراس دستگاه بود ، از امام (ع) و از یارانی که - گمان می کرد - همیشه امام (ع) آماده خدمت دارد می ترسید ، این یاران با وفا - در چنین هنگامی - شمشیرها برافرازند و امام خود را به مدینه بازگردانند . این بود که با خارج کردن دو کجاوه از دو دروازه شهر ، این امکان را از طرفداران آن حضرت گرفت و کار تبعید امام (ع) را فریبکارانه و با احتیاط انجام داد .

باری ، هارون ، امام موسی کاظم (ع) را - با چنین احتیاطها و مراقبت هایی از مدینه تبعید کرد .

هارون ، ابتدا دستور داد امام هفتم (ع) را با غل و زنجیر به بصره ببرند و به عیسی بن جعفر بن منصور که حاکم بصره بود ، نوشت ، یک سال حضرت امام کاظم (ع) را زندانی کند ، پس از یک سال والی بصره را به قتل امام (ع) ماءمور کرد . عیسی از انجام دادن این قتل عذر خواست . هارون امام را به بغداد منتقل کرد و به فضل بن ربیع سپرد . مدتی حضرت کاظم (ع) در زندان فضل بود . در این مدت و در این زندان امام (ع) پیوسته به عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال مشغول بود . هارون

، فضل را ماءمور قتل امام (ع) کرد ولی فضل هم از این کار کناره جست .

باری ، چندین سال امام (ع) از این زندان به آن زندان انتقال می یافت .

در زندان های تاریک و سیاهچالهای دهشتناك ، امام بزرگوار ما با محبوب و معشوق حقیقی خود (اللّه) راز و نیاز می کرد و خداوند متعال را بر این توفیق عبادت که نصیب وی شده است سپاسگزاری می نمود .

عاقبت آن امام بزرگوار در سال ۱۸۳ هجری در سن ۵۵ سالگی به دست مردی ستمکار به نام (سندی بن شاهک) و به دستور هارون مسموم و شهید شد .

شگفت آنکه ، هارون با توجه به شخصیت والای موسی بن جعفر (ع) پس از درگذشت و شهادت امام نیز اصرار داشت تا مردم این خلاف حقیقت را بپذیرند که حضرت موسی بن جعفر (ع) مسموم نشده بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته است ، امّا حقیقت هرگز پنهان نمی ماند .

بدن مطهر آن امام بزرگوار را در مقابر قریش - در نزدیکی بغداد - به خاك سپردند . از آن زمان آن آرامگاه عظمت و جلال پیدا کرد ، و مورد توجه خاص واقع گردید ، و شهر (کاظمین) از آن روز بنا شد و روی به آبادی گذاشت . (۹۱)

زنان و فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع)

تعداد زوجات حضرت موسی بن جعفر (ع) روشن نیست . بیشتر آنها از کنیزان بودند که اسیر شده و حضرت موسی کاظم (ع) آنها را می خریدند و آزاد کرده یا عقد می بستند . نخستین زوجه آن

حضـرت (تكتم) يـا (حميـده) يا (نجمه) داراى تقوا و فضـيلت بوده و زنى بسـيار عفيفه و بزرگوار و مادر امام هشـتم شـيعيان حضرت رضا (ع) است .

فرزندان حضرت موسى بن جعفر (ع) را ۳۷ تن نوشته اند: ۱۹ پسر و ۱۸ دختر كه ارشد آنها حضرت على بن موسى الرضا (ع) وصى و امام بعد از آن امام بزرگوار بوده است .

حضرت احمد بن موسى (شاهچراغ) كه در شيراز مدفون است .

حضرت محمّد بن موسى نيز كه در شيراز مدفون است .

حضرت حمزه بن موسى كه در رى مدفون مى باشد .

از دختران آن حضـرت ، حضـرت فـاطمه معصومه در قم مـدفون است ، و قبه و بارگـاهى با عظمت دارد . ساير اولاد و سادات موسوى هر يک مشعلدار علم و تقوا در زمان خود بوده اند ، كه در گوشه و كنار ايران و كشورهاى اسـلامى پراكنده شده ، و در همانجا مدفون گرديده اند ، روحشان شاد باد .

صفات و سجاياى حضرت موسى بن جعفر (ع)

موسى بن جعفر (ع) به جرم حقگويى و به جرم ايمـان و تقوا و علاقه مردم زنـدانى شـد . حضـرت موسـى بن جعفر (ع) را به جرم فضـيلت و اينكه از هارون الرشـيد در همه صـفات و سـجايا و فضايل معنوى برتر بود به زندان انداختند . شيخ مفيد درباره آن حضرت مى گويد: (او عابدترين و فقيه ترين و بخشنده ترين و بزرگ منش ترين مردم زمان خود بود ، زياد تضرع و ابتهال به درگاه خداوند متعال داشت . اين جمله را زياد تكرار مى كرد

(((اللهم انی اءساءلک الراحه عند الموت و العفو عند الحساب))) (خداوندا در آن زمان که مرگ به سراغم آید راحت و در آن هنگام که در برابر حساب اعمال حاضـرم کنی عفو را به من ارزانی دار) . امام موسـی بن جعفر (ع) بسیار به سراغ فقرا می رفت . شـبها در ظرفی پول و آرد و خرما می ریخت و به وسائلی به فقرای مـدینه می رساند ، در حالی که آنها نمی دانسـتند از نـاحیه چه کسـی است . هیچکس مثـل او حافـظ قرآن نبود ، بـا آواز خوشـی قرآن می خوانـد ، قرآن خوانـدنش حزن و انـدوه مطبـوعی به دل می داد ، شـنوندگان از شـنیدن قرآنش می گریسـتند ، مردم مـدینه به او لقب (زین المجتهـدین) داده بودنـد . مردم مـدینه روزی که از رفتن امام خود به عراق آگاه شدنـد ، شور و ولوله و غوغایی عجیب کردنـد . آن روزها فقرای مدینه دانستند چه کسی شبها و روزها برای دلجویی به خانه آنها می آمده است .

از سخنان موسی بن جعفر (ع)

۱ - کوشـش کنید اوقات شـبانه روزی خود را به چهار بخش قسمت کنید: بخشی برای نیایش با خدا بخشی دیگر برای تاءمین معـاش و زنـدگی ، بخش سوم برای معاشـرت بـا برادران دینی که مورد اعتماد شـما هسـتند و می تواننـد لغزشـهای شـما را یاد آورند و در باطن خیرخواه شـما می باشـند ، و بخش چهارم برای پرداختن به تفریحات سالم و لذات مشروع ، شما در پرتو این برنامه می توانید وظایف خود را در سه مورد دیگر نیز بخوبی انجام دهید .

۲ – هرگز با خود از فقر سخن نگویید ، و به عمر طولانی نیندیشید زیرا هر کس خود را فقیر پندارد یا در فکر فقر در آینده باشد بخل می ورزد ، و هر کس به عمر طولانی بیندیشد آزمند می شود . در زندگی دنیا از لذتهای حلال و آنچه به آبروی شما لطمه نمی زند و اسراف شمرده نمی شود ، بهره مند شوید و از این راه به انجام وظایف دینی کمک بگیرید ، زیرا: هر کس که دنیای خود را به خاطر دین ، یا دین را به خاطر دنیا ترک نماید از ما نیست .

۳ – خود را از غضب خدا حفظ کن و سخن حق را بی پروا بگو هر چند نابودی تو در آن باشد . امّا بدان که حق موجب نابودی نیست بلکه نجات دهنده است . باطل را همواره رها کن . هر چند نجات تو در آن باشد و هرگز باطل نجات بخش نیست ، بالاخره سبب نابودی است .

۴ – دانشمند را بخاطر علمش بزرگ بدار و از مجادله با او بپرهیز ، و نادان را بخاطر نادانیش کوچک دار ، ولی طردش نکن بلکه او را نزدیک بخوان و به او دانش بیاموز .

معصوم دهم – حضرت امام رضا علیه السلام – امام هشتم

حضرت امام رضا

ای رضا مظهر اسمای الهی به عدد

خرم آن نامه که با نام تو گردد آغاز

بر عجم تافت چو خورشید ولایت ز عرب

پرچم کشور ما یافت از او زیب و طراز

مغتنم مقدم مهمان گرامی شمرید

که ولی نعمت ما آمده از راه دراز

دکتر رسا

دهمین معصوم و هشتمین امام شیعیان حضرت علی بن موسی (ع) ملقب به (رضا) می باشد .

حضرت رضا (ع) در روز یازدهم ذیقعده سال ۱۴۸ هجری در مدینه چشم به جهان گشود . مادر بزرگوارش (تکتم) بود که او را (نجمه) نیز می نامیدند .

پس از شهادت امام هفتم ، حضرت موسی بن جعفر (ع) در زندان بغداد ، به امر خدا و معرفی پدران بزرگوارش در سن ۳۵ سالگی عهده دار مقام امامت و رهبری مسلمانان و نگهبانی و نشر معارف و حقایق اسلام گردید .

حضرت ابوالحسن الرضا (ع) در آغاز امامت با هارون الرشید و پس از وی با پسرش امین و سرانجام با ماءمون همزمان بود .

محل اقامت آن حضرت مدینه بود و از آنجا به عراق و ایران آمد .

دوران امامت آن حضرت مجموعا ۲۰ سال بود که ده سال اول مقارن خلافت هارون و ۵ سال بعد با خلافت امین و ۵ سال آخر با دوره خلافت ماءمون در خراسان سپری شد ، و سال شهادت حضرت رضا (ع) ۲۰۳ هجری بوده است ، بنابراین عمر شریف آن حضرت ۵۵ سال می باشد .

پس از مرگ هارون ، بین دو پسرش امین و ماءمون اختلافات شدیدی بروز کرد ، که سرانجام با جنگهای خونین و کشته

شـدن امین اختلاف به آرامش ظاهری انجامیـد ، و ماءمون توانست به قـدرت برسـد و زمام حکومت کشورهای اسـلامی را به دست گیرد .

خلفـای عباسـی نسبت به آل علی (ع) یعنی سـادات علوی رفتـاری بسـیار خصـمانه داشـتند . قیامهای پی در پی سادات علوی دستگاه خلافت را در چند گاه یکبار به نوعی تهدید می کرد ، اگر چه امامان بزرگوار و جانشینان حقیقی پیامبر مکرم اسلام با این نـوع قیامهـای خـونین همراهی نمی کردنـد ، امّا دسـتگاه فاسـد خلافت که بسـاط اشـرافی هزار و یکشب و بسـیار تجملی گسترده بودنـد ، و در خوش گـذرانی غوطه ور بودند ، با این قیامها دچار تزلزل و وحشت می گردیدند . پیروان ائمه اطهار (ع) که عده شان در آن زمان رو به افزونی گذاشـته بود ، از دسـتگاه اشـرافی عباسیان روی گردان و بیزار بودند و اطاعت از ائمه اطهـار (ع) را واجب و لازم می دانسـتند . بیـدادگری هارون و دیگر خلفای عباسـی نیز موجب شـده بود که ایرانیان میل قلبی عمیقی نسبت به آل علی (ع) پیدا کنند .

از جمله سـتمگریهای خاندان عباسـی یکی آن بود که هارون به والی (فرماندار) خود حمید پسر قحطبه اختیار کامل داده بود ، طرفداران شـیعه و پیروان آل علی (ع) را هر جا پیدا کنند به قتل برسانند . همین والی ستمگر بی رحم در یک شب ۶۰ هزار از افراد محترم و بیگناه شیعه را که در زندان بسر می بردند سر برید و اجساد آنها را در چاه افکند . (۹۲)

و نیز همین حمید بن قحطبه

عبـدالله افطس برادر حضـرت رضا (ع) را در زمان هارون به زندان انداخت ، و پسـرش یحیی را با آنکه به ظاهر امان داده بود دسـتور داد هر روز صـد تازیانه بزننـد ، و سـرانجام یحیی نوه موسـی بن جعفر (ع) را از گرسـنگی کشـتند و بدنش را زیر پایه ساختمان نهادند . (۹۳) این کارها باعث افزایش نفرت مردم از دستگاه خلافت عباسی شد .

اگر چه در ابتـدا گمـان می رفت ، که عباسـیان در ترویـج دین اسـلام و محبت و دوستی با فرزنـدان علی (ع) که بنی اعمام و خویشـان آنهـا بودنـد کوشـش کننـد ، امّا بتدریـج و در عمـل ، سـادگی زنـدگی پیامبر اکرم (ص) و خلفای اولیه و برابری و برادری و عدالت و اعتقاد به تقوا و فضیلت و روز رستاخیز در حکومت عباسیان مانند عهد امویان ، دستخوش فراموشی و زوال شد ، و همان اعتقادات زمان جاهلی و اشـراف منشـی های دوران جاهلیت در زیر نقاب مسلمان نمایی دوباره زنده شد . تقوا و علم و فضـیلت جای خود را به فخر فروشـی های قومی و زندگی شاهانه داد . در نتیجه ، ائمه بزرگوار که قدم جای قدم رسول اللّه (ص) و اجـداد طاهرین خود می گذاشـتند ، و در همه موارد طرفـدار عـدالت و حق محض و تحقق آرمانهای اسـلامی در جـامعه بودنـد ، تحت زجر و آزار و زیر نظر جاسوسـان و حکـام سـتمکار خلفـای ظاهر فریب اموی و عباسـی بسـر می بردنـد . داشتن تقوا و علم و فضیلت برای پیشوایان بزرگوار ما گناه به حساب می آمد

و مورد حسد و کینه خلفای عباسی قرار می گرفت .

چرا حضرت رضا علیه السلام به خراسان دعوت شدند ؟

پس از آنکه امین شکست خورد و به قتل رسید ، میدان برای خلافت و فرمانروایی ماءمون - به کمک طرفداران ایرانی اش - آماده شد . در زمان هارون ، ماءمون که پس از امین برادرش ، می بایست به خلافت برسد ، والی خراسان شده بود . وقتی امین از میدان خلافت رانده شد و ماءمون بر خلافت اسلامی تسلط پیدا کرد ، و مرکز خلافت را از بغداد به مرو منتقل نمود .

ماءمون برای اینکه به دربار خود حشمت و موقعیت علمی بدهد ، و از سوی دیگر نارضایتی طرفداران آل علی (ع) کم کند و جبران ستمگریهای گذشته را بنماید ، به فکر افتاد حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به مرو دعوت نماید . ماءمون پس از مشورت با اطرافیان خود ، مخصوصا فضل بن سهل که امور کشوری و لشکری را در دست داشت و مردی باهوش و استعداد بود ، با اصرار و پافشاری از حضرت رضا علیه السلام خواست از مدینه به خراسان بیایند . نظر ماءمون با این دعوت استواری پایگاه قدرت خود و شاید با کشاندن حضرت رضا (ع) به دستگاه حکومت وقت تضعیف موقعیت امام علیه السلام بود . ماءمون خود مردی دانشمند و زیرک بود و بیش از همه به دانش وسیع و تقوا و فضیلت امام رضا علیه السلام آگاهی داشت . فضل بن سهل نیز قدرت معنوی امام علیه السلام را می دانست و آگاه بود

که آوازه دانش و پاکی و صفای فرزند پیامبر (ص) به سراسر جهان رسیده و زمینه روحی مردم برای قبول رهبری امام (ع) به حد کافی و مساعد فراهم شده است .

پس از تصمیم بر دعوت از آن حضرت ، ماءمون (رجاء بن ابی ضحاک) را با برخی از درباریان مورد اعتماد خود به مدینه گسیل داشت ، تا حضرت رضا (ع) را به سفر خراسان وادار نماید . ابتدا حضرت رضا (ع) دعوت آنان را قبول نفرمود ، تا به آنها و مردم بفهماند که دستگاه حکومت در دعوت از آن حضرت ، چه مقاصد پنهان و آشکاری دارد . عاقبت ، پس از اصرار فراوان ؛ حضرت رضا (ع) قبول فرمود که از طریق مکه و عراق به سوی خراسان روان گردد . حضرت رضا (ع) در مدینه با قبر منوّر جدّ بزرگوارش رسول اکرم (ص) و همه اعضای خانواده و حتی تنها فرزند عزیز و جانشین گرامی اش حضرت امام محمّد تقی جواد علیه السلام وداع فرمود ، و داعی سوزناك و شکیب سوز .

موکب و محمل و هودجهای مجلل که به دستور دستگاه خلافت فراهم شده و همراهان آن حضرت که والی مدینه و بزرگان قوم بودند تا بصره با شکوه و عظمت چشمگیری براه افتادند . ماءمون که کشتن امین و آوردن سر برادرش را به پایتخت و بر پا کردن جشن و سرور جایزه دادن را مقصد و مقصود خود قرار داده بود ، چگونه می توانست از خلافت چشم بپوشد و آنرا به آل علی (ع) واگذار

نمایـد ؟ این امر باور کردنی نبود . امّا آنچه در تجلیل و بزرگداشت حضـرت رضا علیه السـلام ظاهرا انجام می داد ، وسـیله ای برای قدرت و شوکت بخشیدن به خلافتش و کارها و نقشه هایی بود که به دستور (فضل بن سهل) وزیر با سیاستش انجام می داد .

باری ، امام هشـتم (ع) از طریق بصـره ، خرمشـهر و اهواز و اراک و قم و ری و نیشابور در دهم شوال سال ۲۰۱ هجری به مرو ورود فرمود .

مردم این شـهرها مقـدم یگـانه یادگار رسول خـدا (ص) را از هر جهت گرامی و مغتنم می دانسـتند و از فرصت با ارزشـی که پیش آمده بود برای حل مشکلات دینی و دنیایی خود از آن حضرت کمک می خواستند .

حدیث (((سلسله الذهب) -)) در نیشابور (۹۴)

مردم نیشابور مشتاق زیارت حضرت رضا (ع) بودند . از حضرت تقاضا کردند اندکی توقف فرماید تا چهره جذاب و متین آن یادگـار رسول را ببیننـد . امـام (ع) در حـالی که لبـاس سـاده ای بر تن داشت ، در برابر مردم قرار گرفت . مردم در دیـدن آن حضـرت بی تابانه فریاد شوق برداشـتند . دو نفر از حافظان حدیث بنام ابوذرعه و محمّد بن اسلم مردم را به سکوت دعوت می کردند و کلمات درربار آن حضرت را برای مردم - با صدای بلند - بیان می فرمودند . حضرت رضا علیه السلام حدیثی را که مربوط به (توحید و یگانگی ذات حق) است بدین سان بیان فرمود:

(((کلمه لا اله الا اللّه حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن

من عـذابی))) یعنی (کلمه طیبه ((لا ـ اله الا اللّه))) دژ اسـتوار من است ، هر کس آن را بگویـد در این دژ اسـتوار داخل می شـود ، و اگر در آن وارد شـد از عـذاب روز رسـتاخیز در امـان خواهـد بـود . (و سـپس هنگـامی کـه مـوکب آن حضـرت می خواست به راه افتد ، برای تکمیل این سخن والا و ارزنده سر از هودج و کجاوه بیرون آورد .

مردم همه متوجه شدند که امام (ع) قصد بیان مطلبی فرموده است .

دیگر بار سکوت بر همه جا حکمفرما شد . امام (ع) بدنبال حدیث افزود:

(((و لکن بشرطها و انا من شروطها) .))

یعنی : و امّا به شرط و شروطش (و با اشاره به خود فرمود:) و من از شروط آن هستم .

منظور امام از بیان حدیث قدسی (۹۵) سه نکته بود:

اول آنکه با نقل نام پدران و اجداد خود که هر کدام از دیگری حدیث را روایت کرده اند تا به پیغمبر اکرم (ص) و اینکه آن حضـرت از طریق جبرئیل امین از مقام ربوبی ، این حدیث را شـنیده است پدران بزرگوار خود را که همه امامان شیعه و خلفای واقعی حق اند به مردم باز گفت و آنها را به یاد مردم آورد .

دوم آنکه ، موضوع یگـانه پرستی و خـدا پرستی را که پـایه همه اعتقـادات است به یـاد مردم آورد که گول طاغوتهای زمان و زورمندان طاغوت صفت نخورند .

سوم آنکه ، یگانه پرستی واقعی و خالی از شرك و روی و ریا مستلزم و همراه

(ولاـیت) اهـل بیت (ع) است و تـا رهـبری عادلاـنه در جـامعه مسـلمانان برقرار نشـود ، بتهـا و بت نماهـا و طاغوتهـا نخـواهند گذاشت توحید در مسیر درست قرار گیرد .

در تاریخ آمده است که : هنگام نوشتن این حدیث مردم مشتاق آن چنان آمادگی داشتند که ۲۴ هزار قلمدان در اختیار گرفته بودند ، تا در نوشتن کلمات گهربار فرزند پیغمبر (ص) بکار گیرند . (۹۶)

در مرو

هنگـام ورود موکب حضـرت رضـا (ع) به مرو ، ماءمون و فضل بن سـهل و عـده زیادی از بزرگان درباری و حکومتی تا چند فرسنگ به استقبال امام (ع) رفتند . پس از چند روز ماءمون مقصد خود را - که واگذاری خلافت به حضرت رضا (ع) بود - بـا آن حضـرت در میـان گـذاشت تـا به خیـال خود بـا یـک تیر دو نشـانه را هـدف سـازد: هم قیامهای علویان را علیه دسـتگاه حکومت از بین ببرد یـا از آن بکاهـد و هم بـا وارد کردن حضـرت رضـا (ع) به دسـتگاه حکومتی که همیشه مورد انتقاد و بد گویی آل علی (ع) بود و کارگردانان حکومت را ناپاک و آلوده می دانسـتند ، از وجهه معنوی و تقوایی امام (ع) بکاهـد . و با این نقشه همبسـتگی مذهبی علویان و شیعیان آل علی (ع) را از بین ببرد ، تا دیگر خطری دستگاه خلافت را تهدید ننماید . بعد ماءمون و دار و دسته اش با خیال راحت به حکمرانی خود ادامه خواهند داد .

ولی حضرت رضا (ع) - بر خلاف انتظار ماءمون و

فضل بن سهل و دنیا پرستان متملق – از پذیرفتن این پیشنهاد امتناع فرمود .

حضرت رضا (ع) از دستگاه فاسد و نابسامان خلفای عباسی و از بخشش های فراوان و افراطهایی که از نیم قرن پیش در دستگاه اشرافی عباسیان آغاز شده بود و به عنوان (حق السکوت) به این و آن داده می شد و انحراف محور حکومت از مسیر حق و حقیقت ، در زیر نقاب مسلمان نمایی و دینداری و سپردن کارهای مهم اسلامی و حکومتی به دست افراد فاسد و زراندوز و ریاکار کاملا آگاه بود ، چنین وضع نابسامانی را چگونه ولی حق و امام معصوم می توانست تحمل کند ؟

امام (ع) وقتی زمام حکومت را به دست می گیرد که بتواند دست ستمگری را از سر مظلومی کوتاه کند و ستمدیده ای را به حقش برساند ، حق را به حقدار باز پس دهد و الّا باید حکومت و خلافت را رها سازد .

ولایت عهدی

وقتی ماءمون از پذیرفتن خلافت بوسیله امام (ع) ناامید شد ، با مشاوران خود طرح دیگری انداخت تا بتواند کارهای خوب و بدش را با رضایت ضمنی امام رضا (ع) جنبه اسلامی و بر حق بدهد و مردم را اغفال نماید . چه کند ؟ خوب است از امام (ع) بخواهد که ولایت عهدی ماءمون را بپذیرند و البته بعد از ماءمون زمامدار امور مسلمین شوند . امّا امام (ع) به این پیشنهاد رضا نمی دهد . چه باید کرد ؟ ناچار ماءمون با اصرار زیاد حضرت رضا (ع) را به قبول ولایت عهدی

وادار می کند . حضرت رضا (ع) با این شرط که در عزل و نصب و دیگر کارهای حکومتی دخالتی نفرماید و این قبیل امور را به حاکمان و زمامداران حکومتی واگذار نماید ولایت عهدی را می پذیرند .

ماءمون (نوشته ای) به خط و مهر خود در نهم رمضانسال ۲۰۱ هجری نوشت و در آن حضرت رضا (ع) را به عنوان مظهر پاکی ، تقوا ، دانش وپاکدامنی معرفی کرد ، و بعد نوشت که تمام مسلمانان باید بیعت خود را ابتدا با امیرالمؤمنین (ماءمون) و سپس با علی بن موسی (ع) استوار سازند .

حضرت رضا (ع) در پشت آن نوشته با خط خود مطالبی بدین شرح نوشت : (ستایش خای جهان را که آنچه بخواهد می کند و قضا و حکم او را رد کننده ای نیست . او از خیانت چشمها و اسرار پنهانی سینه ها آگاه است و درود خدا بر محمّد (ص) که آخرین پیامبرش می باشد ، و بر آل او که پاکان و نیکانند .)

سپس در روز دهم ماه رمضان سال ۲۰۱ ه همه بزرگان کشوری و لکشری دست بیعت به آن حضرت دادند . از این موقع دستور داده شد که لباس سیاه که شعار عباسیان است به لباس سبز و شعار سبز که شعار آل علی (ع) و سادات علوی است مبدل شود .

نتیجه انتقال خلافت و گرایش آن به علویان

حسودان و دنیا پرستانی که در گوشه و کنار امپراطوری اسلامی بودند و دستهاشان تا مرفق به خود بی گناهان رنگین بود و زندگانی اشرافی و اعیانی داشتند از این

امر ناراضی شدند . اینها بخوبی می دانستند که حضرت رضا (ع) نمی تواند ظلم و ستم را یک لحظه تحمل کند . این علی (ع) فرزند همان علی (ع) است که دنیا و خلافت دنیا در نظرش ارزشی ندارد ، و اگر حکومت را می پذیرد تنها به عنوان وسیله ای برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع و مردم ستمدیده است و بس .

بنابراین با چنین روش قاطع و انحراف ناپذیر نمی توانستند عاشقان زرق و برق دنیا و خفاش صفتان متملق چرب زبان را راضی نگهدارند . ماءمون و وزیرش و اطرافیانش از همان آغاز ، در صدد بر آمدند قبولی ولایت عهدی را از سوی حضرت رضا (ع) نقطه ضعفی جلوه دهند و به مردم بقبولانند که امام (ع) شیفته دنیا و مقام ظاهری دنیا شده است ، هیهات ! چقدر این شیوه تفکر از هدف عالی امام (ع) بدور است ؟

باری ، آفتاب حقیقت زیر ابر نمی ماند: سادگی و بی آلایشی رفتار و کردار علی بن موسی الرضا (ع) و علم و دانش وسیع و تقوای راستین آن حضرت ، پرتو افشانی آغاز کرد ، و بزودی همه و همه به حقانیت امام معصوم و وسعت دانش آن حضرت پی بردند . جلسات بحث و مناظره که در حضور ماءمون و امثال یحیی بن اکثم فقیه بزرگ دربار و کسان دیگری که دم از علم و اطلاع می زدند؛ تشکیل می شد؛ آفتاب حقیقت ولایت و امامت را روشن کرد . همگان ، حتی پیشوایان ادیان دیگر

، به درجه دانش و بصیرت امام (ع) پی بردند و دانستند که در مقابل عالم آل محمّد (ص) قدرت سخن گفتن و اظهار نظر ندارند . این بود که چاره ای جز تعظیم و تسلیم در برابر امام (ع) نداشتند . بناچار تلاش دشمن در این مورد نیز ، نه تنها به نتیجه ای نرسید؛ بلکه نتیجه معکوس داد .

ماءمون که خود درس خوانده و دانشمند بود کاملا ـ به عظمت علمی و روحی امام (ع) پی برده بود ، امّا بر افکار و اسرار پنهانی خود ظاهرا سر پوش می نهاد ، و تظاهر به محبت و ارادت می کرد .

در عید فطر سال ۲۰۲ هجری ، ماءمون از امام رضا علیه السلام با اصرار خواست که نماز عید فطر را برای مسلمانان اقامه فرماید . در ابتدا امام (ع) از این کار هم سر باز زد تا ماءمون و اطرافیان و مردم بدانند که امام (ع) نمی تواند و نمی خواهد آلت اجرای مقاصد حکومت باشد . علاوه بر این ، امام (ع) نمی خواست اجرا کننده تشریفات ظاهری دین باشد در حالی که خانه دین از پای بست ویران است . ماءمون و اطرافیان و مردم اصرار کردند ، عاقبت امام (ع) این پیشنهاد را قبول فرمود با این شرط:

(من حاضرم نماز عید فطر را برگزار کنم منتهی با همان سنتی که جدم رسول خدا (ص) آنرا در زمان خود اجرا می فرموده است) . مردم بسیار کنجکاو شدند تا شیوه پیامبر اکرم (ص) بجای تشریفات ظاهری دربار اجرا

گردد . ماءمون دستور داد که همه درباریان با کبکبه و جلال و شکوه لباسهای فاخر خود را بپوشند و بر اسبهای زرین لگام سوار شوند و در رکاب امام (ع) در نماز عید فطر شرکت نمایند .

امّا ، حضرت رضا علیه السلام به روش جد بزرگوارش غسل کرد و پیراهنی سپید و ساده که از پنبه بافته شده بود ، پوشید . عمامه ای سفید بر سر بست و دو طرف آن را از روی سینه و پشت رها کرد . خود را ، خوشبو ساخت . دامن پیراهن به کمر زد . با پای برهنه به راه افتاد وقتی به فضای باز رسید ، سر بسوی آسمان بلند کرد و با صدای رسا گفت : ((اللّه اکبر ، اللّه اکبر .))

مردم وقتی صدای امام (ع) را شنیدند با شکوهی خبره کننده همه : ((اللّه اکبر ،)) گفتند . و تکرار کردند لشکریان و کشوریان و درباریان نیز تحت تاءثیر روحانیت و جذابیت معنوی امام (ع) قرار گرفتند . از اسبها پیاده شدند . پاها را از چکمه ها در آوردند با پای پیاده به دنبال امام (ع) راه افتادند . بر تعداد جمعیت دقیقه به دقیقه افزوده می شد . صدای ملکوتی امام و دیگران در فضای باز ، طنین انداز بود . سیل جمعیت به سوی بیابان در حرکت بود . وضع عجیبی بود . جریان را به ماءمون گزارش دادند . ماءمون دچار وحشت شد . فکر کرد اگر بگذارد که امام (ع) با همین وضع به صحرا برود و سپس

دو خطبه غرّا و مهم ایراد فرمایـد ، بیقین سـخنان آتشـین و از دل برخاسـته امـام (ع) بر دلهـا خواهـد نشـست و زلزله بر ارکـان حکومتش خواهد افتاد . باید دست به کار شد؛ زیرا احتمال دارد سخنان مؤ ثر امام منتهی به انقلابی در دستگاه حکومت شود . بدین جهت ، در نیمه راه ، به امام (ع) پیام فرستاد که نماز گزاردن بدین صورت برای شما ایجاد زحمتی خواهد کرد . امام (ع) از نیمه راه برگشت و فرد دیگری مـاءمور شـد بجـای آن حضـرت نمـاز عیـد فطر را برگزار نمایـد . بیقین این کـار چقـدر به بدبینی مردم نسبت به دستگاه سلطنت ماءمون کمک کرده ، و ماهیت دستگاه حکومت را برملا نموده است ، خدا می داند .

آخرین دسیسه و نیرنگها

عده ای که شـیوه عادلانه و عالمانه حضرت رضا (ع) را در جهت زیان مادی خود می دیدند ، دست به کار توطئه شدند تا هم حضـرت رضا (ع) و هم ماءمون و هم فضل بن سهل را از میان بردارند . ابتدا فضل بن سهل را در حمام معروف سرخس قطعه قطعه کردنـد . ماءمون برای اینکه خود را بی تقصـیر نشان دهـد و تبرئه کنـد در صـدد قتل حضـرت رضا (ع) برآمد و آن امام بزرگوار را - که خود به خراسان دعوت کرده بود ، مسموم و شهید کرد .

شگفت این بود که ماءمون و دسـتگاه خلافتش کوشش می کرد شهادت حضرت رضا (ع) را مرگ طبیعی جلوه دهد . از این پیشامد ناگوار اظهار تاءسف بسیار می کرد و این

امر هم بخاطر وحشتی بود که از طرفداران آن حضرت و خاندان علوی داشت .

محل دفن حضرت رضا علیه السلام

می دانیم که هارون الرشید پدر ماءمون در سفری که آخر عمرش برای دفع شورشی از سوی مردم ستمدیده به خراسان آمد؛ بیمار شد و چندی بعد جان سپرد و در باغ حمید بن قحطبه به خاک سپرده شد .

وقتی حضرت رضا (ع) با زهر جانگداز ماءمون شهید گردید ، دستور داد آن حضرت را در کنار پدرش هارون دفن کنند . در آن موقع باغ حمید در محلی بنام سناباد واقع بود که بعد از شهادت حضرت رضا علیه السلام به مشهد الرضا و بعدها به مشهد شهرت یافت . مدفن آن حضرت از همان آغاز دفن (در سال ۲۰۳ هجری) محل ظهور فیوضات و برکات الهی و زیارتگاه شیعیان و مزار اهل اخلاص و ایمان گردید ، و بتدریج به جایی رسید که جلال و شکوه آستان قدس ، همه مظاهر دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد .

آثار و کلمات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

همانطور که اشاره کردیم ، حضرت رضا (ع) بارها با پیشوایان سایر ادیان زردشتی ، کلیمی ، مسیحی و حتی دهریها و مادیها بحث و مناظره می فرمود خوشبختانه آن مناظرات و مباحثات تحت عنوان (احتجاجات) در کتابهای معتبر ثبت شده و به دست ما رسیده است .

احادیث و اخبار و کلمات گرانمایه آن حضرت در کتابهای (((عیون اخبار الرضا))) بوسیله شیخ صدوق در قرن چهارم هجری و (((علل الشرایع))) و (((تحف العقول))) و کتابهای دیگر معتبر بر جای مانده و روشنی بخش جهان اسلام و تشیع است .

از کلمات حضرت رضا علیه السلام

۱ - دوست هر کس عقل اوست و نادانی اش دشمن اوست .

۲ - اظهار دوستی با مردم نصف عقل است .

۳ - هر کسی که از نعمتی برخوردار است بر او واجب است که در زندگی افراد خانواده خود گشایشی فراهم کند .

۴ - از حضرت رضا علیه السلام درباره توکل پرسیدند ، فرمود: توکل این است که جز از خدا از دیگر کسی نترسی .

۵ - کمک تو به ناتوان بهتر از صدقه دادن است .

۶ - سزاوار است مردم در مورد افراد عائله خود تسهیلات لازم را فراهم نمایند و رفتار آنان طوری نباشد که اعضای خانواده آرزومند مرگ سرپرست خود باشند .

۷ – بکوشید اوقات شبانه روزتان به چهار بخش تقسیم شود: قسمتی مخصوص عبادت و راز و نیاز با پروردگار – ساعتی برای تاءمین امور زندگی – بخشی خاص معاشرت با دوستان مورد اعتمادی که عیبهایتان را به شما باز گویند و در

دوستی خالص باشند . ساعاتی را هم به استراحت و بهره مندی از تفریحات سالم و لذتهای مشروع بگذرانید؛ چه استفاده مطلوب از این قسمت شما را بر انجام دادن آن سه بخش دیگر توانایی خواهد بخشید .

۸ - در بر آوردن نیازمندیهای افراد با ایمان و شادمان ساختن و دفع و رفع ناگواریهایشان نهایت کوشش را بکار برید و بدانید که هیچ عملی نزد پروردگار متعال ، بعد از انجام دادن فرائض و واجبات ، بهتر از شادمان کردن افراد مؤ من نیست .

۹ - خبر و خوبی را نسبت به هر اهل و نااهلی روا دار؛ اگر کسی در خور و شایسته آن خوبی بود که بود ، اگر نبود تو خود لایق و سزاوار آنی .

۱۰ - هیچ پرهیزگار مفیدتر از دوری کردن از محرمات (چیزهای حرام) و خودداری از آزار رساندن به افراد مؤ من نیست . (۹۷)

معصوم یازدهم - حضرت امام محمّد تقی جوادالائمه (ع) - امام نهم

حضرت امام محمّد تقی

السلام علیک ایها الا یه العظمی

السلام علیک ایها الحجه الکبری

السلام علیک ایها المطهر من الزلّات . . .

درود خدا بر تو باد ای نشانه بزرگ الهی

درود خدا بر تو باد ای حجت کبرای الهی

درود خدا بر تو باد ای امامی که از لغزشها پاک و بر کنار بوده ای ،

سلام بر تو ای ابن الرضا . . .

امام نهم شیعیان حضرت جواد (ع) در سال ۱۰۹۵ هجری در مدینه ولادت یافت . نام نامی اش محمّد معروف به جواد و تقی است .

القاب دیگری مانند: رضی و متقی نیز داشته ولی تقی از همه معروفتر می باشد .

مادر گرامی اش سبیکه یا

خیزران است که این هر دو نام در تاریخ زندگی آن حضرت ثبت است .

امام محمّد تقی (ع) هنگام وفات پدر حدود ۸ ساله بود .

پس از شهادت جانگداز حضرت رضا علیه السلام در اواخر ماه صفر سال ۲۰۳ ه مقام امامت به فرزند ارجمندش حضرت جوادالائمه (ع) انتقال یافت .

ماءمون خلیفه عباسی که همچون سایر خلفای بنی عباس از پیشرفت معنوی و نفوذ باطنی امامان معصوم و گسترش فضائل آنها در بین مردم هراس داشت ، سعی کرد ابن الرضا را تحت مراقبت خاص خویش قرار دهد .

(از اینجا بود که ماءمون نخستین کاری که کرد ، دختر خویش امّ الفضل را به ازدواج حضرت امام جواد (ع) درآورد ، تا مراقبی دائمی و از درون خانه ، بر امام گمارده باشد . رنجهای دائمی که امام جواد (ع) از ناحیه این ماءمور خانگی برده است ، در تاریخ معروف است) . (۹۸)

از روشهایی که ماءمون در مورد حضرت رضا (ع) بکار می بست ، تشکیل مجالس بحث و مناظره بود . (۹۹) ماءمون و بعد معتصم عباسی می خواستند از این راه - به گمان باطل خود - امام (ع) را در تنگنا قرار دهند . در مورد فرزندش حضرت جواد (ع) نیز چنین روشی را بکار بستند . بخصوص که در آغاز امامت هنوز سنی از عمر امام جواد (ع) نگذشته بود . ماءمون نمی دانست که مقام ولایت و امامت که موهبتی است الهی ، بستگی به کمی و زیادی سالهای عمر ندارد .

باری ، حضرت

جواد (ع) با عمر کوتاه خود که همچون نوگل بهاران زودگذر بود ، و در دوره ای که فرقه های مختلف اسلامی و غیر اسلامی میدان رشد و نمو یافته بودند و دانشمندان بزرگی در این دوران ، زندگی می کردند و علوم و فنون سایر ملتها پیشرفت نموده و کتابهای زیادی به زبان عربی ترجمه و در دسترس قرار گرفته بود ، با کمی سن وارد بحثهای علمی گردید و با سرمایه خدایی امامت که از سرچشمه ولایت مطلقه و الهام ربانی مایه ور بود ، احکام اسلامی را مانند پدران و اجداد بزرگوارش گسترش داد و به تعلیم و ارشاد پرداخت و به مسائل بسیاری پاسخ گفت . برای نمونه ، یکی از مناظره های (احتیاجات) حضرت امام محمّد تقی (ع) را در زیر نقل می کنیم :

(عیاشی در تفسیر خود از ذرقان که همنشین و دوست احمد بن ابی دؤ اد بود ، نقل می کند که ذرقان گفت : روزی دوستش (ابن ابی دؤ اد) از دربار معتصم عباسی برگشت و بسیار گرفته و پریشان حال به نظر رسید . گفتم : چه شده است که امروز این چنین ناراحتی ؟ گفت : در حضور خلیفه و ابوجعفر فرزند علی بن موسی الرضا جریانی پیش آمد که مایه شرمساری و خواری ما گردید . گفتم چگونه ؟ گفت : سارقی را به حضور خلیفه آورده بودند که سرقتش آشکار و دزد اقرار به دزدی کرده بود . خلیفه طریقه اجرای حد و قصاص را پرسید . عده ای از فقها حاضر بودند ، خلیفه دستور داد بقیه

فقیهان را نیز حاضر کردند ، و محمّد بن علی الرضا را هم خواست .

خلیفه از ما پرسید:

حد اسلامی چگونه باید جاری شود ؟

من گفتم : از مچ دست باید قطع گردد .

خلیفه گفت : به چه دلیل ؟

گفتم : بدلیل آنکه دست شامل انگشتان و کف دست تا مچ دست است ، و در قرآن کریم در آیه تیمم آمده است : ((فامسحوا بوجوهکم و ایدیک .)) بسیاری از فقیهان حاضر در جلسه گفته مرا تصدیق کردند .

یک دسته از علماء گفتند: باید دست را از مرفق برید .

خلیفه پرسید: به چه دلیل ؟

گفتند: به دلیل آیه وضو که در قرآن کریم آمده است : . . . ((و ایدیکم الی المرافق .)) و این آیه نشان می دهد که دست دزد را باید از مرفق برید .

دسته دیگر گفتند: دست را از شانه باید برید چون دست شامل تمام این اجراء می شود .

و چون بحث و اختلاف پیش آمد ، خلیفه روی به حضرت ابوجعفر محمّد بن علی کرد و گفت :

یا اباجعفر ، شما در این مسئله چه می گویید ؟

آن حضرت فرمود: علمای شما در این باره سخن گفتند . مرا از بیان مطلب معذور بدار .

خلیفه گفت : به خدا سوگند که شما هم باید نظر خود را بیان کنید .

حضرت جواد فرمود: اکنون که مرا سوگند می دهی پاسخ آن را می گویم . این مطالبی که علمای اهل سنت درباره حد دزدی بیان کردند خطاست . حد صحیح اسلامی آنست که

باید انگشتان دست را غیر از انگشت ابهام قطع کرد .

خلیفه پرسید: چرا ؟

امام (ع) فرمود: زیرا رسول اللّه (ص) فرموده است سجود باید بر هفت عضو از بدن انجام شود: پیشانی ، دو کف دست ، دو سر زانو ، دو انگشت ابهام پا ، و اگر دست را از شانه یا مرفق یا مچ قطع کنند برای سجده حق تعالی محلی باقی نمی ماند ، و در قرآن کریم آمده است : (((و ان المساجد للّه . . .))) سجده گاه ها از آن خداست ، پس کسی نباید آنها را ببرد .

معتصم از این حکم الهی و منطقی بسیار مسرور شد ، و آن را تصدیق کرد و امر نمود انگشتان دزد را برای حکم حضرت جواد (ع) قطع کردند .

ذرقان می گوید: ابن ابی دؤ اد سخت پریشان شده بود ، که چرا نظر او در محضر خلیفه رد شده است . سه روز پس از این جریان نزد معتصم رفت و گفت :

یا امیرالمؤ منین ، آمده ام تو را نصیحتی کنم و این نصیحت را به شکرانه محبتی که نسبت به ما داری می گویم . معتصم گفت : بگو .

ابن ابی دؤ اد گفت : وقتی مجلسی از فقها و علما تشکیل می دهی تا یک مسئله یا مسائلی را در آن جا مطرح کنی ، همه بزرگان کشوری و لشکری حاضر هستند ، حتی خادمان و دربانان و پاسبانان شاهد آن مجلس و گفتگوهایی که در حضور تو می شود هستند ، و چون می بینند

که راءی علمای بزرگ تو در برابر راءی محمّد بن علی الجواد ارزشی ندارد ، کم کم مردم به آن حضرت توجه می کنند و خلافت از خاندان تو به خانواده آل علی منتقل می گردد ، و پایه های قدرت و شوکت تو متزلزل می گردد .

این بدگویی و اندرز غرض آلود در وجود معتصم کار کرد و از آن روز در صدد برآمد این مشعل نورانی و این سرچشمه دانش و فضیلت را خاموش سازد . (۱۰۰)

این روش را - قبل از معتصم - ماءمون نیز در مورد حضرت جوادالائمه (ع) بکار می برد ، چنانکه در آغاز امامت امام نهم ، ماءمون دوباره دست به تشکیل مجالس مناظره زد و از جمله از یحیی بن اکثم که قاضی بزرگ دربار وی بود ، خواست تا از امام (ع) پرسشهایی کند ، شاید بتواند از این راه به موقعیت امام (ع) ضربتی وارد کند . امّا نشد ، و امام از همه این مناظرات سربلند در آمد .

روزی از آنجا که (یحیی بن اکثم) به اشاره ماءمون می خواست پرسشهای خود را مطرح سازد ماءمون نیز موافقت کرد ، و امام جواد (ع) و همه بزرگان و دانشمندان را در مجلس حاضر کرد . ماءمون نسبت به حضرت امام محمّد تقی (ع) احترام بسیار کرد و آن گاه از یحیی خواست آنچه می خواهد بپرسد ، یحیی که پیرمردی سالمند بود ، پس از اجازه ماءمون و حضرت جواد (ع) گفت : اجازه می فرمایی مساءله ای از فقه بپرسم ؟ حضرت جواد

فرمود:

آنچه دلت می خواهد بپرس .

یحیی بن اکثم پرسید: اگر کسی در حال احرام قتل صید کرد چه باید بکند ؟

حضرت جواد (ع) فرمود: آیا قاتل صید محلّ (۱۰۱) بوده یا محرم ؟ عالم بوده یا جاهل ؟ به عمد صید کرده یا به خطا ؟ محرم آزاد بوده یا بنده ؟ صغیر بوده یا کبیر ؟ اول قتل او بوده یا صیاد بوده و کارش صید بوده ؟ آیا حیوانی را که کشته است صید تمام بوده یا بچه صید ؟ آیا در این قتل پشیمان شده یا نه ؟ آیا این عمل در شب بوده یا روز ؟ احرام محرم برای عمره بوده یا احرام حج ؟

یحیی دچار حیرت عجیبی شد . نمی دانست چگونه جواب گوید ، سر به زیر انداخت و عرق خجالت بر سر و رویش نشست . درباریان یکدیگر نگاه می کردند . ماءمون نیز که سخت آشفته حال شده بود در میان سکوتی که بر مجلس حکمفرما بود ، روی به بنی عباس و اطرافیان کرد و گفت :

- دیدید و ابوجعفر محمّد بن علی الرضا را شناختید ؟ (۱۰۲)

سپس بحث را تغییر داد تا از حیرت حاضران بکاهد .

باری ، موقعیت امام جواد (ع) پس از این مناظرات بیشتر استوار شد .

امام جواد (ع) در مدت ۱۷ سال دوران امامت به نشر و تعلیم حقایق اسلام پرداخت ، و شاگردان و اصحاب برجسته ای داشت که : هر یک خود قله ای بودند از قله های فرهنگ و معارف اسلامی مانند:

ابن ابی عمیر بغدادی ، ابوجعفر محمّد بن

سنـان زاهری ، احمـد بن ابی نصـر بزنطی کوفی ، ابو تمـام حبیب اوس طائی ، شاعر شـیعی مشـهور ، ابوالحسن علی بن مهزیار اهوازی و فضل بن شاذان نیشابوری که در قرن سوم هجری می زیسته اند .

اینـان نیز (همچنـانکه امـام بزرگوارشـان همیشه تحت نظر بود) هر کـدام به گونه ای مورد تعقیب و گرفتاری بودنـد . فضل بن شـاذان را از نیشابور بیرون کردنـد . عبـداللّه بن طاهر چنین کرد و سـپس کتب او را تفتیش کرد و چون مطالب آن کتابها را - درباره توحید و . . . به او گفتند قانع نشد و گفت می خواهم عقیده سیاسی او را نیز بدانم .

ابوتمام شاعر نیز از این امر بی بهره نبود ، امیرانی که خود اهل شعر و ادب بودند حاضر نبودند شعر او را - که بهترین شاعر آن روزگار بود ، چنانکه در تاریخ ادبیات عرب و اسـلام معروف است - بشـنوند و نسخه از آن داشته باشند . اگر کسی شعر او را برای آنان ، بدون اطلاع قبلی ، می نوشت و آنان از شـعر لذت می بردند و آن را می پسـندیدند ، همین که آگاه می شدند که از ابوتمام است یعنی شاعر شیعیت معتقد به امام جواد (ع) و مروّج آن مرام - دستور می دادند که آن نوشته را پاره کنند . ابن ابی عمیر - عالم ثقه مورد اعتماد بزرگ - نیز در زمان هارون و ماءمون ، محبت های بسـیار دیـد . او را سالها زنـدانی کردند ، تازیانه ها زدند . کتابهای او را که ماءخذ

عمـده علم دین بود ، گرفتنـد و باعث تلف شـدن آنها شدند و . . . (۱۰۳) بدین سان دسـتگاه جبار عباسی با هواخواهان علم و فضیلت رفتار می کرد و چه ظالمانه !

شهادت حضرت جواد (ع)

این نوگـل بـاغ ولاـیت و عصـمت گرچه کوتـاه عمر بود ولی رنـگ و بویش مشـام جانهـا را بهره منـد سـاخت . آثار فکری و روایـاتی که از آن حضـرت نقل شـده و مسائلی را که آن امام پاسـخ گفته و کلماتی که از آن حضـرت بر جای مانـده ، تا ابد زینت بخش صفحات تاریخ اسلام است . دوران عمر آن امام بزرگوار ۲۵ سال و دوره امامتش ۱۷ سال بوده است .

معتصم عباسـی از حضرت جواد (ع) دعوت کرد که از مدینه به بغداد بیاید . امام جواد در ماه محرم سال ۲۲۰ هجری به بغداد وارد شـد . معتصـم کـه عمـوی امّ الفضـل زوجه حضـرت جـواد بـود ، بـا جعفر پسر مـاءمون و امّ الفضـل بر قتـل آن حضـرت همداستان شدند .

علت این امر - همچنـان که اشـاره کردیم - این انـدیشه شوم بود که مبـادا خلاـفت از بنی عبـاس به علویان منتقل شود . از این جهت ، در صـدد تحریک امّ الفضل بر آمدنـد و به وی گفتنـد تو دختر و برادرزاده خلیفه هستی ، و احترامت از هر جهت لازم است و شوهر تو محمّد بن علی الجواد ، مادر علتی هادی فرزند خود را بر تو رجحان می نهد .

این دو تن آن قدر وسوسه کردند تا امّ الفضل - چنانکه روش زنان نازاست - تحت تاءثیر حسادت قرار گرفت

و در باطن از شوهر بزرگوار جوانش آزرده خاطر شد و به تحریک و تلقین معتصم و جعفر برادرش ، تسلیم گردید . آنگاه این دو فرد جنایتکار سمی کشنده در انگور وارد کردند و به خانه امام فرستادند تا سیاه روی دو جهان ، امّ الفضل ، آنها را به شوهرش بخوراند . امّ الفضل طبق انگور را در برابر امام جواد (ع) گذاشت ، و از انگورها تعریف و توصیف کرد ، و حضرت جواد (ع) را به خوردن انگور وادار و در این امر اصرار کرد . امام جواد (ع) مقداری از آن انگور را تناول فرمود . چیزی نگذشت آثار سم را در وجود خود احساس فرمود و درد و رنج شدیدی بر آن حضرت عارض گشت . امّ الفضل سیه کار با دیدن آن حالت دردناک در شوهر جوان ، پشیمان و گریان شد؛ امّا پشیمانی سودی نداشت .

حضرت جواد (ع) فرمود: چرا گریه می کنی ؟ اکنون که مرا کشتی گریه تو سودی ندارد . بدان که خداوند متعال در این چند روزه دنیا تو را به دردی مبتلا کند و به روزگاری بیفتی که نتوانی از آن نجات یافت .

در مورد مسموم کردن حضرت جواد (ع) قولهای دیگری هم نقل شده است . (۱۰۴)

زنان و فرزندان حضرت جواد (ع)

زن حضرت جواد (ع) ام الفضل دختر ماءمون بود . حضرت جواد (ع) از ام الفضل فرزندی نداشت . حضرت امام محمّد تقی زوجه دیگری مشهور به امّ ولد (۱۰۵) و به نام سمانه مغربیه داشته است . فرزندان آن حضرت را ۴ پسر

و ۴ دختر نوشته اند بدین شرح :

۱ – حضرت ابوالحسن امام علی النقی (هادی)

۲ – ابواحمد موسی مبرقع

۳ – ابواحمد حسین

۴ – ابوموسی عمران

۵ – فاطمه

۶ – خدیجه

۷ – امّ کلثوم

۸ – حکیمه

حضرت جواد (ع) مانند جده اش فاطمه زهرا کوتاه زندگانی و عمری سراسر رنج و مظلومیت داشت . بدخواهان نگذاشتند این مشعل نورانی نورافشانی کند . امام نهم ما در آخر ماه ذیقعده سال ۲۲۰ ه به سرای جاویدان شتافت . قبر مطهرش در کاظمیه یا کاظمین است ، عقب قبر منور جدش حضرت موسی بن جعفر (ع) زیارتگاه شیعیان و دوستداران است .

از سخنان حضرت جواد (ع)

۱ – اعتماد به خداوند متعال بهای هر چیز گران است و نردبانی است به سوی هر بلندی .

۲ – عزت مؤ من در بی نیازی او از مردم است .

۳ – ولی و دوستدار خدا در آشکار و دشمن خدا در پنهانی مباش .

۴ – هر که به برادری به جهت خداوند تعالی ، بهره دهد (یا بهره گیرد) خانه ای در بهشت بهره داده (یا بهره گرفته) است .

۵ – کسی که خداوند متعال پذیرنده تعهد اوست چگونه تلف شود ؟ کسی که از خدا برید و به دیگری پیوست چگونه نجات یابد ؟ کسی که از راه غیر علم (یعنی از طریق جهالت و نادانی) عمل کند ، بیش از آنکه اصلاح امور کند موجب فساد و تباهی خواهد شد .

۶ – از دوستی با آدم نادان و بد بپرهیز ، زیرا مانند شمشیر کشیده است ، منظرش نیکوست ولی آثارش زشت می باشد

.

۷ - کسی که امین خیانتکاران باشد ، همین کار در دغلی و خیانتش کافی است .

۸ - شخص مؤ من نیازمند به خصلت است : توفیق از جانب حق تعالی ، واعظی از نفس خود که پیوسته او را پند دهد و قبول کند ، پذیرش نصیحت از آنکه او را به هدایت وادارد و نصحیت کند . (۱۰۶)

معصوم دوازدهم – حضرت امام علی النقی الهادی (ع) – امام دهم

حضرت امام علی النقی الهادی

ز نسل احمد مرسل ز دوده حیدر

ز نور فاطمه طاووس باغ علیین

ستاره ای که ز انوار چهره روشن کرد

فضای کون و کمان را به نور علم و یقین

مه سپهر فضیلت محیط جود و کرم

شه سریر ولایت چراغ شرع مبین

به سالکان حقیقت دهید مژده که گشت

امام هادی (ع) فرمانروا و رهبر دین

دکتر رسا

تولد امام دهم شیعیان حضرت امام علی النقی (ع) را نیمه ذیحجه سال **۲۱۲** هجری قمری نوشته اند . پدر آن حضرت ، امام محمّد تقی جوادالائمه (ع) و مادرش سمانه از زنا درست کردار پاکدامنی بود که دست قدرت الهی او را برای تربیت مقام ولایت و امامت ماءمور کرده بود ، و چه نیکو وظیفه مادری را به انجام رسانید و بدین ماءموریت خدایی قیام کرد . نام آن حضرت – علی – کنیه آن امام همام (ابوالحسن) و لقب های مشهور آن حضرت (هادی) و (نقی) بود . حضرت امام هادی (ع) پس از پدر بزرگوارش در سن ۸ سالگی به مقام امامت رسید و دوران امامتش **۳۳** سال بود . در این مدت حضرت علی النقی (ع) برای نشر احکام اسلام و آموزش و پرورش و شناساندن مکتب و مذهب جعفری و تربیت شاگردان و اصحاب گرانقدر گامهای بلند برداشت .

نه تنها تعلیم و تعلم و نگاهبانی فرهنگ اسلامی را امام دهم (ع) در مدینه عهده دار بود ، و لحظه ای از آگاهانیدن مردم و

آشنا کردن آنها به حقایق مذهبی نمی آسود ، بلکه در امربه معروف و نهی از منکر و مبارزه پنهان و آشکار با خلیفه

ستمگر وقت - یعنیمتوکل عباسی - آنی آسایش نداشت . به همین جهت بود که عبدالله بن عمر والی مدینه بنابر دشمنی دیرینه و بدخواهی درونی ، به متوکل خلیفه زمان خود نامه ای خصومت آمیزنوشت ، و به آن امام بزرگوار تهمتها زد ، و نسبت های ناروا داد و آن حضرت را مرکزفتنه انگیزی و حتی ستمکاری وانمود کرد و در حقیقت آنچه در شاءن خودش و خلیفه زمانشبود به آن امام معصوم (ع) منسوب نمود ، و این همه به جهت آن بود که جاذبه امامت و ولایتو علم و فضیلتش مردم را از اطراف جهان اسلام به مدینه می کشانید و این کوته نظراندون همت که طالب ریاست ظاهری و حکومت مادی دنیای فریبنده بودند ، نمی توانستندفروغ معنویت امام را ببینند . و نیز (مورخان و محدثان نوشته اند که امام جماعت حرمین (مکه و مدینه) از سوی دستگاه خلافت ، به متوکل عباسی نوشت : اگر تو را به مکه ومدینه حاجتی است ، علی بن محمّد (هادی) را از ای دیار بیرون بر ، که بیشتر این ناحیه رامطیع و منقاد خود گردانیده است)(۱۰۷)

این نامه و نامه حاکم مدینه نشان دهنده نفوذ معنوی امام هادی (ع) در سنگر مبارزه علیه دستگاه جبار عباسی است .

از زمان حضرت امام محمّد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) و حوزه چهار هزار نفری آن دوران پربار ، شاگردانی در قلمرو اسلامی تربیت شدند که هر یک مشعلدار فقه جعفری و دانشهای زمان بودند ، و بدین سان پایه های دانشگاه جعفری

و موضع فرهنگ اسلامی ، نسل به نسل نگهبانی شد و امامان شیعه ، از دوره حضرت رضا (ع) به بعد ، از جهت نشر معارف جعفری آسوده خاطر بودند ، و اگر این فرصت مغتنم در زمان امام جعفر صادق (ع) پیش نیامده بود ، معلوم نبود سرنوشت این معارف مذهبی به کجا می رسید ؟ بخصوص که از دوره زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر (ع) به بعد دیگر چنین فرصت های وسیعی برای تعلیم و نشر برای امامان بزرگوار ما که در برابر دستگاه عباسی دچار محدودیت بودند و تحت نظر حاکمان ستمکار - چنانکه باید و شاید پیش نیامد .

با این همه ، دوستداران این مکتب و یاوران و هواخواهان ائمه طاهرین - در این سالها به هر وسیله ممکن ، برای رفع اشکالات و حل مسائل دینی خود ، و گرفتن دستور عمل و اقدام - برای فشرده تر کردن صف مبارزه و پیشرفت مقصود و در هم شکستن قدرت ظاهری خلافت به حضور امامان والاقدر می رسیدند و از سرچشمه دانش و بینش آنها ، بهره مند می شدند (۱۰۸) و این دستگاه ستمگر حاکم و کارگزارانش بودند که از موضع فرهنگی و انقلابی امام پیوسته هراس داشتند و نامه حاکم مدینه و مانند آن ، نشان دهنده این هراس همیشگی آنها بود . دستگاه حاکم ، کم کم متوجه شده بود که حرمین (مکه و مدینه) ممکن است به فرمانبری از امام (ع) درآیند و سر از اطاعت خلیفه وقت در آورند . بدین جهت پیک در پیک و نامه در پی

نامه نوشتند ، تا متوکل عباسی دستور داد امام هادی (ع) را از مدینه به سامرا - که مرکز حکومت وقت بود - انتقال دهند . متوکل امر کرد حاجب مخصوص وی حضرت هادی (ع) را در نزد خود زندانی کند و سپس آن حضرت را در محله عسکر سالها نگاه دارد تا همواره زندگی امام ، تحت نظر دستگاه خلافت باشد .

برخی از بزرگان مدت این زندانی و تحت نظر بودن را - بیست سال - نوشته اند . پس از آنکه حضرت هادی (ع) به امر متوکل و به همراه یحیی بن هرثمه که ماءمور بردن حضرت از مدینه بود ، به سامرا وارد شد ، والی بغداد اسحاق بن ابراهیم طاهری از آمدن امام (ع) به بغداد با خبر شد ، و به یحیی بن هرثمه گفت : ای مرد ، این امام هادی فرزند پیغمبر خدا (ص) می باشد و می دانی متوکل نسبت به او توجهی ندارد اگر او را کشت ، پیغمبر (ص) در روز قیامت از تو بازخواست می کند . یحیی گفت : به خدا سوگند متوکل نظر بدی نسبت به او ندارد . نیز در سامرا ، متوکل کارگزاری ترک داشت به نام وصیف ترکی . او نیز به یحیی سفارش کرد در حق امام مدارا و مرحمت کند . همین وصیف خبر ورود حضرت هادی را به متوکل داد . از شنیدن ورود امام (ع) متوکل به خود لرزید و هراسی ناشناخته بر دلش جنگ زد . از این مطالب که از قول یحیی بن هرثمه ماءمور

جلب امام هادی (ع) نقل شده است درجه عظمت و نفوذ معنوی امام در متوکل و مردان درباری بخوبی آشکار می گردد ، و نیز این مطالب دلیل است بر هراسی که دستگاه ستمگر بغداد و سامرا از موقعیت امام و موضع خاص او در بین هواخواهان و شیعیان آن حضرت داشته است . باری ، پس از ورود به خانه ای که قبلا در نظر گرفته شده بود ، متوکل از یحیی پرسید: علی بن محمّد چگونه در مدینه می زیست ؟ یحیی گفت : جز حسن سیرت و سلامت نفس و طریقه ورع و پرهیزگاری و بی اعتنایی به دنیا و مراقبت بر مسجد و نماز و روزه از او چیزی ندیدم ، و چون خانه اش را - چنانکه دستور داده بودی - بازرسی کردم ، جز قرآن مجید و کتابهای علمی چیزی نیافتم .

متوکل از شنیدن این خبر خوشحال شد ، و احساس آرامش کرد .

با آنکه متوکل از دشمنان سر سخت آل علی (ع) بود و بنا به دستور او بر قبر منور حضرت سیدالشهداء (ع) آب بستند و زیارت کنندگان آن مرقد مطهر را از زیارت مانع شدند ، و دشمنی یزید و یزیدیان را نسبت به خاندان رسول اکرم (ص) تازه گردانیدند ، با این همه در برابر شکوه و هیبت حضرت هادی (ع) همیشه بیمناک و خاشع بود .

مورخان نوشته اند: مادر متوکل نسبت به مقام امام علی النقی (ع) اعتقادی بسزا داشت . روزی متوکل مریض شد و جراحتی پیدا کرد که اطباء از علاجش درماندند .

مادر متوکل نذر کرد اگر خلیفه شفا یابد مال فراوانی خدمت حضرت هادی هدیه فرستد . در این میان به فتح بن خاقان که از نزدیکان متوکل بود گفت : یک نفر را بفرست که از علی بن محمّد درمان بخواهد شاید بهبودی یابد . وی کسی را خدمت آن حضرت فرستاد امام هادی فرمود: فلان دارو را بر جراحت او بگذارید به اذن خدا بهبودی حاصل می شود . چنین کردند ، آن جراحت بهبودی یافت .

مادر متوکل هزار دینار در یک کیسه چرمی سر به مهر خدمت امام هادی (ع) فرستاد . اتفاقا چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که یکی از بدخواهان به متوکل خبر داد دینار فراوانی در منزل علی بن محمّد النقی دیده شده است . متوکل سعید حاجب را به خانه آن حضرت فرستاد . آن مرد از بالای بام با نردبان به خانه امام رفت . وقتی امام متوجه شد ، فرمود همان جا باش تا چراغ بیاورند تا آسیبی به شما نرسد . چراغی افروختند . آن مرد گوید: دیدم حضرت هادی به نماز شب مشغول است و بر روی سجده نشسته . امام فرمود: خانه در اختیار توست . آن مرد خانه را تفتیش کرد . چیزی جز آن کیسه ای که مادر متوکل به خانه امام فرستاده بود و کیسه دیگری سر به مهر در خانه وی نیافت ، که مهر مادر خلیفه بر آن بود . امام فرمود: زیر حصیر شمشیری است آن را با این دو کیسه بردار و به نزد متوکل بر . این کار ، متوکل و بدخواهان

را سخت شرمنده کرد .

امـام که به دنیـا و مال دنیا اعتنایی نـداشت پیوسـته با لباس پشـمینه و کلاه پشـمی روی حصـیری که زیر آن شن بودماننـد جد بزرگوارش علی (ع) زندگی می کرد و آنچه داشت در راه خدا انفاق می فرمود .

بـا این همه ، متوکـل همیشه از اینکه مبـادا حضـرت هادی (ع) بر وی خروج کنـد و خلافت و ریاست ظاهری بر وی بسـر آید بیمناک بود . بدخواهان و سـخن چینان نیز در این امر نقشـی داشتند . روزی به متوکل خبر دادند که : (حضرت علی بن محمّد در خانه خود اسلحه و اموال بسیار جمع کرده و کاغذهای زیاد است که شیعیان او ، از اهل قم ، برای او فرستاده اند) .

متوکـل از این خبر وحشت کرد و به سـعید حاجب که از نزدیکان او بود دسـتور داد تا بی خبر وارد خانه امام شود و به تفتیش بپردازد . این قبیل مراقبت ها پیوسته - در مدت ۲۰ سال که حضرت هادی (ع) در سامره بودند - وجود داشت .

و نیز نوشـته انـد: (متوکل عباسـی سـپاه خود را که نود هزار تن بودند از اتراک و در سامرا اقامت داشـتند امر کرد که هر کدام توبره اسب خود را از گل سـرخ پر کننـد ، و در میان بیابان وسـیعی ، در موضـعی روی هم بریزنـد . ایشان چنین کردند . و آن همه به منزله کوهی بزرگ شد . اسم آن را تل (مخالی) (۱۰۹) نهادند آن گاه خلیفه بر آن تل بالا رفت و حضرت امام

علی النقی (علیه السلام) را نیز به آنجا طلبید و گفت : شما را اینجا خواستم تا مشاهده کنید سپاهیان مرا . و از پیش امر کرده بود که لشکریان با آرایشهای نظامی و اسلحه تمام و کمال حاضر شوند ، و غرض او آن بود که شوکت و اقتدار خود را بنمایاند ، تا مبادا آن حضرت یا یکی از اهل بیت او اراده خروج بر او نمایند) . (۱۱۰)

در این مدت ۲۰ سال زندگی امام هادی (ع) در سامرا ، به صورتهای مختلف کارگزاران حکومت عباسی ، مستقیم و غیر مستقیم ، چشم مراقبت بر حوادث زندگی امام و رفت و آمدهایی که در اقامتگاه امام (ع) می شد ، داشتند از جمله : (حضور جماعتی از بنی عباس ، به هنگام فوت فرزند امام دهم ، حضرت سید محمّد - که حرم مطهر وی در نزدیکی سامرا (بلد) معروف و مزار است - یاد شده است . این نکته نیز می رساند که افرادی از بستگان و ماءموران خلافت ، همواره به منزل امام سر می زده اند . (۱۱۱)

اصحاب و یاران امام دهم (ع)

در میان اصحاب امام دهم ، بر می خوریم به چهره هایی چون (علی بن جعفر میناوی) که متوکل او را به زندان انداخت و می خواست بکشد . دیگر ادیب معروف ، ابن السکیت که متوکل او را شهید کرد . و علت آن را چنین نوشته اند که دو فرزند متوکل خلیفه عباسی در نزد ابن سکیت درس می خواندند . متوکل از طریق فرزندان خود کم کم ، متوجه شد که ابن سکیت

از هواخواهان علی (ع) و آل علی (ع) است . متوکل که از دشمنان سرسخت آل علی (ع) بود روزی ابن سکیت را به حضور خود خواست و از وی پرسید:

آیا فرزندان من شرف و فضیلت بیشتر دارند یا حسن و حسین فرزندان علی (ع) ؟

ابن سکیت که از شیعیان و دوستداران با وفای خاندان علوی بود ، بدون ترس و ملاحظه جواب داد:

فرزندان تو نسبت به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) که دو نوگل باغ بهشت و دو سید جنت ابدی الهی اند قابل قیاس و نسبت نیستند . فرزندان تو کجا و آن دو نور چشم دیده مصطفی کجا ؟

آنها را با قنبر غلام حضرت (ع) هم نمی توان سنجید .

متوکل از این پاسخ گستاخانه سخت برآشفت . در همان دم دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت سر درآوردند و بدین صورت آن شیعی خالص و یار راستین امام دهم (ع) را شهید کرد . (۱۱۲)

دیگر از یاران حضرت هادی (ع) حضرت عبدالعظیم حسنی است . بنا بر آنچه محدث قمی در ((منتهی الا مال)) آورده است : (نسب شریفش به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود . . . از اکابر محدثین و اعاظم علماء و زاهدان و عابدان روزگار خود بوده است و از اصحاب و یاران حضرت جواد (ع) و حضرت امام هادی (ع) بود . صاحب بن عباد رساله ای مختصر در شرح حال آن جناب نوشته .

نوشته اند: (حضرت عبدالعظیم

از خلیفه زمان خویش هراسید و در شهرها به عنوان قاصد و پیک گردش می کرد تا به ری آمد و در خانه مردی از شیعیان مخفی شد . . .) . (۱۱۳)

(حضرت عبدالعظیم ، اعتقاد راسخی به اصل امامت داشت . چنین استنباط می شود که ترس این عالم محدث زاهد از قدرت زمان ، به خاطر زاهد بودن و حدیث گفتن وی نبوده است ، بلکه به علت فرهنگ سیاسی او بوده است . او نیز مانند دیگر داعیان بزرگ و مجاهد حق و عدالت ، برای نشر فرهنگ سیاسی صحیح و تصحیح اصول رهبری در اجتماع اسلامی می کوشیده است ، و چه بسا از ناحیه امام ، به نوعی برای این کار ماءموریت داشته است . زیرا که نمی شود کسی با این قدر و منزلت و دیانت و تقوا ، کسی که حتی عقاید خود را بر امام عرضه می کند تا از درست بودن آن عقاید ، اطمینان حاصل کند - بطوری که حدیث آن معروف است - اعمال او ، بویژه اعمال اجتماعی و موضعی او ، بر خلاف نظر و رضای امام باشد . حال چه به این رضایت تصریح شده باشد ، با خود حضرت عبدالعظیم با فرهنگ دینی و فقه سیاسی بدان رسیده باشد) . (۱۱۴)

صورت و سیرت حضرت امام هادی (ع)

حضرت امام دهم (ع) دارای قامتی نه بلند و نه کوتاه بود . گونه هایش اندکی بر آمده و سرخ و سفید بود . چشمانش فراخ و ابروانش گشاده بود . امام هادی (ع) بذل و بخشش بسیار می کرد . امام آن چنان

شکوه و هستی داشت که وقتی بر متوکل خلیفه جبار عباسی وارد می شد او و درباریانش بی درنگ به پاس خاطر وی و احترام بر می خاستند .

خلفایی که در زمان امام (ع) بودند: معتصم ، واثق ، متوکل ، منتصر ، مستعین ، معتز ، همه به جهت شیفتگی نسبت به قدرت ظاهری و دنیای فریبنده با خاندان علوی و امام همام حضرت هادی (ع) دشمنی دیرینه داشتند و کم و بیش دشمنی خود را ظاهر می کردند ولی همه ، به خصال پسندیده و مراتب زهد و دانش امام اقرار داشتند ، و این فضیلتها و قدرت های علمی و تسلط وی را بر مسائل فقهی و اسلامی به تجربه ، آزموده و مانند نیاکان بزرگوارش (ع) در مجالس مناظره و احتجاج ، وسعت دانش وی را دیده بودند . شبها اوقات امام (ع) پیوسته به نماز و طاعت و تلاوت قرآن و راز و نیاز با معبود می گذشت . لباس وی جبّه ای بود خشن که بر تن می پوشید و زیر پای خود حصیری پهن می کرد . هر غمگینی که بر وی نظر می کرد شاد می شد . همه او را دوست داشتند . همیشه بر لبانش تبسم بود ، با این حال هیبتش در دلهای مردم بسیار بود .

شهادت امام هادی (ع)

امام دهم ، حضرت هادی (ع) در سال ۲۵۴ هجری به وسیله زهر به شهادت رسید . در سامرا در خانه ای که تنها فقط فرزندش امام حسن عسکری بر بالین او بود . معتمد عباسی امام دهم را

مسموم کرد . از این سال امام حسن عسکری پیشوای حق شد و بار تعهد امامت را بر دوش گرفت . و در همان خانه ای که در آن بیست سال زندانی و تحت نظر بود ، سرانجام به خاک سپرده شد .

زن و فرزندان امام هادی (ع)

حضرت هادی (ع) یک زن به نام سوسن یا سلیل و پنج فرزند داشته است .

۱ - ابومحمّد حسن علیه السلام (امام عسکری (ع) یازدهمین اختر تابناک ولایت و امامت است) . . .

۲ - حسین . . .

۳ - سید محمّد که یک سال قبل از پدر بزرگوارش فوت کرد ، جوانی بود آراسته و پرهیزگار که بسیاری گمان می کردند مقام ولایت به وی منتقل خواهد شد . قبر مطهرش که مزار شیعیان است در نزدیکی سامرا می باشد .

۴ - جعفر

۵ - عایشه ، یا به نقل شادروان شیخ عباس قمی (علیّه) .

از سخنان حضرت هادی (ع)

۱ - هر که از خود راضی و خودپسند باشد مردم بر او خشمناک می شوند .

۲ - مصیبت شخص صبر کننده یکی است ، امّا برای آن که در مصیبت جزع و بی تابی کند دوتاست .

۳ - بیهوده گویی و شوخی کردن ، خوش منشی بیخردان و صفت نادانان است .

۴ - بیداری بسیار موجب افزایش لذت خواب می شود ، و گرسنگی بسیار ، خوشی و خوبی طعام را افزون می کند .

۵ - مقدرات ، چیزهایی را به تو نشان دهد که حتی به دل تو خطور نکرده اند .

۶ - حکمت در طبعهای فاسد تاءثیر نمی کند .

۷ - خدا را بقعه هاست که دوست دارد در آنها به درگاه او دعا شود ، و او آن دعاها را به اجابت رساند و حائر حسین (ع) یکی از آنهاست .

۸ - هر که از خدا پروا کند

مردم از او پروا کننـد . هر که خـدا را اطاعت کنـد ، از او اطاعت کنند . هر که مطیع خداست باك از خشم مخلوق ندارد ، هر که خدا را به خشم آورد ، باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار می شود .

۹ - براستی خـدا را نتـوان وصـف کرد ، جز بـدانچه خـودش خود را وصف کرده . کجـا وصف شود آنکه حواس از درکش عاجز است و اوهام بدو نرسد .

معصوم سیزدهم – امام حسن عسکری (ع) – امام یازدهم

امام حسن عسکری

وارث دیهیم ولایت حسن

آیت دانایی و دانشوری

نو گل (قائم) دمد از گلشنی

با گل (نرگس) چو کند همسری

گلشن ایام نیارد دگر

غنچه ، بدین لطف و صفا و طری

شادروان دکتر رسا

امـام حسن عسـکری (ع) در سال ۲۳۲ هجری در مـدینه چشم به جهـان گشود . مـادر والاـگهرش سوسن یا سـلیل زنی لایق و صاحب فضیلت و در پرورش فرزند نهایت مراقبت را داشت ، تا حجت حق را آن چنان که شایسته است پرورش دهد . این زن پرهیزگار در سفری که امام عسکری (ع) به سامرا کرد همراه امام بود و در سامرا از دنیا رحلت کرد .

کنیه آن حضرت ابامحمّد بود .

صورت و سیرت امام حسن عسکری (ع)

امام یازدهم صورتی گندمگون و بدنی در حد اعتدال داشت . ابروهای سـیاه کمانی ، چشمهای درشت و پیشانی گشاده داشت . دندان ها درشت و بسـیار سفید بود . خالی بر گونه راست داشت . امام حسن عسکری (ع) بیانی شیرین و جذاب و شخصیتی الهی با شکوه و وقار و مفسری کم مانند برای قرآن مجید بود . راه مستقیم عترت و شیوه صحیح تفسیر قرآن را به مردم و بویژه برای اصحاب بزرگوارش - در ایام عمر کوتاه خود - روشن کرد .

دوران امامت

بطور کلی دوران عمر ۲۹ ساله امام حسن عسکری (ع) به سه دوره تقسیم می گردد: دوره اول ۱۳ سال است که زندگی آن حضرت در مدینه گذشت .

دوره دوم ۱۰ سال در سامرا قبل از امامت .

دوره سوم نزدیک ۶ سال امامت آن حضرت می باشد .

دوره امامت حضرت عسکری (ع) با قدرت ظاهری بنی عباس رو در روی بود . خلفایی که به تقلید هارون در نشان دادن نیروی خود بلند پروازیهایی داشتند .

امام

حسن عسکری (ع) از شش سال دوران اقامتش ، سه سال را در زندان گذرانید . زندانبان آن حضرت صالح بن وصیف دو غلام ستمکار را بر امام گماشته بود ، تا بتواند آن حضرت را - بوسیله آن دو غلام - آزار بیشتری دهد ، امّا آن دو غلام که خود از نزدیک ناظر حال و حرکات امام بودند تحت تاءثیر آن امام بزرگوار قرار گرفته به صلاح و خوش رفتاری گرائیده بودند . وقتی از این غلامان جویای حال امام شدند ، می گفتند این زندانی روزها روزه دار است و شبها تا بامداد به عبادت و راز و نیاز با معبود خود سرگرم است و با کسی سخن نمی گوید .

عبیداللّه خاقان وزیر محمّد عباسی با همه غروری که داشت وقتی با حضرت عسکری ملاقات می کرد به احترام آن حضرت بر می خاست ، و آن حضرت را بر مسند خود می نشانید . پیوسته می گفت : در سامره کسی را مانند آن حضرت ندیده ام ، وی زاهدترین و داناترین مردم روزگار است .

پسر عبیداللّه خاقان می گفت : من پیوسته احوال آن حضرت را از مردم می پرسیدم . مردم را نسبت به او متواضع می یافتم . می دیدم همه مردم به بزرگواریش معترفند و دوستدار او می باشند .

با آنکه امام (ع) جز با خواص شیعیان خود آمیزش نمی فرمود ، دستگاه خلافت عباسی برای حفظ آرامش خلافت خود بیشتر اوقات ، آن حضرت را زندانی و ممنوع از معاشرت داشت .

(از جمله مسائل روزگار امام حسن عسکری (ع)

یکی نیز این بود که از طرف خلافت وقت ، اموال و اوقاف شیعه ، به دست کسانی سپرده می شد که دشمن آل محمّد (ع) و جریانهای شیعی بودند ، تا بدین گونه بنیه مالی نهضت تقویت نشود . چنانکه نوشته اند که احمد بن عبداللّه بن خاقان از جانب خلفا ، والی اوقاف و صدقات بود در قم ، و او نسبت به اهل بیت رسالت ، نهایت مرتبه عداوت را داشت) .

(نیز اصحاب امام حسن عسکری ، متفرق بودند و امکان تمرکز برای آنان نبود ، کسانی چون ابوعلی احمد بن اسحاق اشعری در قم و ابوسهل اسماعیل نوبختی در بغداد می زیستند ، فشار و مراقبتی که دستگاه خلافت عباسی ، پس از شهادت حضرت رضا (ع) معمول داشت ، چنان دامن گسترده بود که جناح مقابل را با سخت ترین نوع درگیری واداشته بود . این جناح نیز طبق ایمان به حق و دعوت به اصول عدالت کلی ، این همه سختی را تحمل می کرد ، و لحظه ای از حراست (و نگهبانی) موضع غفلت نمی کرد) . (۱۱۵)

اینکه گفتیم : حضرت هادی (ع) و حضرت امام حسن عسکری (ع) هم از سوی دستگاه خلافت تحت مراقبت شدید و ممنوع از ملاقات با مردم بودند و هم امامان بزرگوار ما - جز با یاران خاص و کسانی که برای حل مشکلات زندگی مادی و دینی خود به آنها مراجعه می نمودند - کمتر معاشرت می کردند به جهت آن بود که دوران غیبت حضرت مهدی (ع) نزدیک بود ، و

مردم می بایست کم کم بدان خو گیرند ، و جهت سیاسی و حل مشکلات خود را از اصحاب خاص که پرچمداران مرزهای مذهبی بودند بخواهند ، و پیش آمدن دوران غیبت در نظر آنها عجیب نیاید . باری ، امام حسن عسکری (ع) بیش از ۲۹ سال عمر نکرد ولی در مدت شش سال امامت و ریاست روحانی اسلامی ، آثار مهمی از تفسیر قرآن و نشر احکام و بیان مسائل فقهی و جهت دادن به حرکت انقلابی شیعیانی که از راههای دور برای کسب فیض به محضر امام (ع) می رسیدند بر جای گذاشت .

در زمان امام یازدهم تعلیمات عالیه قرآنی و نشر احکام الهی و مناظرات کلامی جنبش علمی خاصی را تجدید کرد ، و فرهنگ شیعی – که تا آن زمان شناخته شده بود – در رشته های دیگر نیز مانند فلسفه و کلام باعث ظهور مردان بزرگی چون یعقوب بن اسحاق کندی ، که خود معاصر امام حسن عسکری بود و تحت تعلیمات آن امام گردید .

در قدرت علمی امام (ع) – که از سرچشمه زلال ولایت و اهل بیت عصمت مایه ور بود – نکته ها گفته اند . از جمله : همین یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف بزرگ عرب که دانشمند معروف ایرانی ابونصر فارابی شاگرد مکتب وی بوده است ، در مناظره با آن حضرت درمانده گشت و کتابی را که بر ردّ قرآن نوشته بود سوزانید و بعده از دوستداران و در صف پیروان آن حضرت در آمد .

شهادت امام حسن عسکری (ع)

شهادت آن حضرت را روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال

۲۶۰ هجری نوشته اند . در کیفیت وفات آن امام بزرگوار آمده است : فرزند عبداللّه بن خاقان گوید روزی برای پدرم (که وزیر معتمد عباسی بود) خبر آوردند که ابن الرضا - یعنی حضرت امام حسن عسکری - رنجور شده ، پدرم به سرعت تمام نزد خلیفه رفت و خبر را به خلیفه داد . خلیفه پنج نفر از معتمدان و مخصوصان خود را با او همراه کرد . یکی از ایشان نحریر خادم بود که از محرمان خاص خلیفه بود ، امر کرد ایشان را که پیوسته ملازم خانه آن حضرت باشند ، و بر احوال آن حضرت مطلع گردند . و طبیبی را مقرر کرد که هر بامداد و پسین نزد آن حضرت برود ، و از احوال او آگاه شود . بعد از دو روز برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضرت سخت شده است ، و ضعف بر او مستولی گردیده . پس بامداد سوار شد ، نزد آن حضرت رفت و اطبا را - که عموما اطبای مسیحی و یهودی در آن زمان بودند - امر کرد که از خدمت آن حضرت دور نشوند و قاضی القضات (داور داوران) را طلبید و گفت ده نفر از علمای مشهور را حاضر گردان که پیوسته نزد آن حضرت باشند . و این کارها را برای آن می کردند که آن زهری که به آن حضرت داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظاهر نسازند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته ، پیوسته ایشان ملازم خانه آن حضرت بودند تا آنکه بعد از گذشت چند

روز از ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ ه ق آن امام مظلوم در سن ۲۹ سالگی از دار فانی به سرای باقی رحلت نمود . بعد از آن خلیفه متوجه تفحص و تجسس فرزند حضرت شد ، زیرا شنیده بود که فرزند آن حضرت بر عالم مستولی خواهد شد ، و اهل باطل را منقرض خواهد کرد . . . تا دو سال تفحص احوال او می کرد . . . (۱۱۶)

این جستجوها و پژوهش ها نتیجه هراسی بود که معتصم عباسی و خلفای قبل و بعد از او - از طریق روایات مورد اعتمادی که به حضرت رسول اللّه (ص) می پیوست ، شنیده بودند که از نرگس خاتون و حضرت امام حسن عسکری فرزندی پاک گهر ملقب به مهدی آخرالزمان - همنام با رسول اکرم (ص) ولادت خواهد یافت و تخت ستمگران را واژگون و به سلطه و سلطنت آنها خاتمه خواهد داد . بدین جهت به بهانه های مختلف در خانه حضرت عسکری (ع) رفت و آمد بسیار می کردند ، و جستجو می نمودند تا از آن فرزند گرامی اثری بیابند و او را نابود سازند .

براستی داستان نمرود و فرعون در ظهور حضرت ابراهیم (ع) و حضرت موسی (ع) تکرار می شد . حتی قابله هایی را گماشته بودند که در این کار مهم پی جویی کنند . امّا خداوند متعال - چنانکه در فصل بعد خواهید خواند - حجت خود را از گزند دشمنان و آسیب زمان حفظ کرد ، و همچنان نگاهداری خواهد کرد تا ماءموریت الهی خود را انجام دهد

.

باری ، علت شهادت آن حضرت سمی می دانند که معتمد عباسی در غذا به آن حضرت خورانید و بعد از کردار زشت خود پشیمان شد . بناچار اطبای مسیحی و یهودی که در آن زمان کار طبابت را در بغداد و سامره به عهده داشتند ، بویژه در ماءموریت هایی که توطئه قتل امام بزرگواری مانند امام حسن عسکری (ع) در میان بود ، برای معالجه فرستاد . البته از این دلسوزیهای ظاهری هدف دیگری داشت ، و آن خشنود ساختن مردم و غافل نگهداشتن آنها از حقیقت ماجرا بود .

بعد از آگاه شدن شیعیان از خبر درگذشت جانگداز حضرت امام حسن عسکری (ع) شهر سامره را غبار غم گرفت . و از هر سوی صدای ناله و گریه برخاست . مردم آماده سوگواری و تشییع جنازه آن حضرت شدند .

ماجرای جانشین بر حق امام عسکری

ابوالادیان می گوید: من خدمت حضرت امام حسن عسکری (ع) می کردم . نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم . در مرض موت ، روزی مرا طلب فرمود و چند نامه ای نوشت به مدائن تا آنها را برسانم . سپس امام فرمود: پس از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای گریه و شیون از خانه من خواهی شنید ، و در آن موقع مشغول غسل دادن من خواهند بود .

ابوالا دیان به امام عرض می کند: ای سید من ، هرگاه این واقعه دردناك روی دهد ، امامت با کیست ؟

فرمود: هر که جواب نامه مرا از تو طلب کند .

ابوالادیان می گوید: دوباره پرسیدم علامت دیگری

به من بفرما .

امام فرمود: هر که بر من نماز گزارد .

ابوالا دیان می گوید: باز هم علامت دیگری بگو تا بدانم .

امام می گوید: هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست .

ابوالادیـان می گویـد: مهابت و شـکوه امام باعث شـد که نتوانم چیز دیگری بپرسم . رفتم و نامه ها را رسانـدم و پس از پانزده روز برگشـتم . وقتی به در خانه امام رسـیدم صـدای شـیون و گریه از خانه امام بلنـد بود . داخل خانه امام ، جعفر کـذاب برادر امام حسن عسکری را دیدم که نشسته ، و شیعیان به او تسلیت می دهند و به امامت او تهنیت می گویند . من از این بابت بسیار تعجب کردم پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم . امّا او جوابی نداد و هیچ سؤ الی نکرد .

چون بـدن مطهر امام را کفن کرده و آماده نماز گزاردن بود ، خادمی آمد و جعفر کذّاب را دعوت کرد که بر برادر خود نماز بخواند . چون جعفر به نماز ایستاد ، طفلی گندمگون و پیچیده موی ، گشاده دندانی مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت : ای عمو پس بایست که من به نماز سزاوارترم .

رنـگ جعفر دگرگون شـد . عقب ایسـتاد . سـپس آن طفل پیش آمـد و بر پـدر نماز گزارد و آن جناب را در پهلوی امام علی النقی علیه السلام دفن کرد . سپس رو به من آورد و فرمود: جواب نامه ها را که با تو است تسلیم کن .

من جواب نامه را به آن کودک دادم . پس (حاجزوشا) از جعفر پرسید: این کودک که بود ، جعفر گفت : به خدا قسم من او را نمی شناسم و هرگز و را ندیده ام .

در این موقع ، عده ای از شیعیان از شهر قم رسیدند ، چون از وفات امام (ع) با خبر شدند ، مردم به جعفر اشاره کردند . چند تن از آن مردم نزد جعفر رفتند و از او پرسیدند: بگو که نامه هایی که داریم از چه جماعتی است و مالها چه مقدار است ؟ جعفر گفت : ببینید مردم از من علم غیب می خواهند ! در آن حال خادمی از جانب حضرت صاحب الامر ظاهر شد و از قول امام گفت :

ای مردم قم با شما نامه هایی است از فلان و فلان و همیانی (کیسه ای) که در آن هزار اشرفی است که در آن ده اشرفی است با روکش طلا .

شیعیانی که از قم آمده بودند گفتند: هر کس تو را فرستاده است امام زمان است این نامه ها و همیان را به او تسلیم کن .

جعفر کذاب نزد معتمد خلیفه آمد و جریان واقعه را نقل کرد . معتمد گفت : بروید و در خانه امام حسن عسکری (ع) جستجو کنید و کودک را پیدا کنید . رفتند و از کودک اثری نیافتند . ناچار (صیقل) کنیز حضرت مام عسکری (ع) را گرفتند و مدتها تحت نظر داشتند به تصور اینکه او حامله است . ولی هر چه بیشتر جستند کمتر یافتند . خداوند آن

کودک مبارک قدم را حفظ کرد و تا زمان ما نیز در کنف حمایت حق است و بظاهر از نظرها پنهان می باشد . (۱۱۷) درود خدای بزرگ بر او باد .

سخنان امام حسن عسکری (ع)

۱ - دو صفتی که برتر از آن چیزی نیست :

ایمان به خداوند عالم و کمک و نفع رساندن به برادران دینی ات .

۲ - هیچ عزیز و صاحب اقتداری حق را ترک نکرد مگر آنکه ذلیل و خوار شد و هیچ ذلیلی به حق تمسک نکرد مگر آنکه عزیز شد .

۳ - چه بد بنده ای است آنکه دو رو باشد ، و نسبت به برادران دینی خود دو زبان داشته باشد . در حضور ، آنها را بستاید و از آنها تعریف کند و در غیاب از آنها مذمت و نکوهش نماید و غیبت نماید . اگر همان برادر دینی به او بخشش کند حسد ورزد ، و اگر مبتلا شود خیانت نماید .

۴ - خشم و غضب کلید همه زشتی هاست .

۵ - پارساترین و پرهیزکارترین مردم آن کسی است که حرام را ترک کند .

۶ - شرک به خدا در مردم مخفی تر است از راه رفتن مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک .

۷ - خدا و مرگ را پیوسته به یاد آورید و بر تلاوت قرآن و درود بر پیغمبر (ص) مواظبت کنید .

۸ - عبادت تنها به روزه گرفتن و نماز گزاردن نیست بلکه در این است که درباره آثار عظمت حق و عالم خلقت تفکر کنید . (۱۱۸)

معصوم چهاردهم - حضرت حجه بن الحسن العسکری (ع) - امام دوازدهم

حضرت حجه بن الحسن العسکری

ای حجت حق :

صاحب الامری و منجی بشر مصلح کل

چهره بگشای که اوضاع جهان گشت وخیم

عهد کردی که گشایی گره از مشکل ما

ای شه دادرس از یاد مبر عهد قدیم

پرچم نصر من اللّه بر افراز و بیا

که به فرمان تو

گردد همه عالم تسلیم

پرچم صلح و عدالت ز نو گردد بر پا

پایه دین و فضیلت ز تو باید تحکیم

دکتر رسا

ولادت حضرت مهدی صاحب الزمان (ع) در شب جمعه ، نیمه شعبان سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ هجری بوده است .

پس از اینکه دو قرن و اندی از هجرت پیامبر (ص) گذشت ، و امامت به امام دهم حضرت هادی (ع) و امام یازدهم حضرت عسکری (ع) رسید ، کم کم در بین فرمانروایان و دستگاه حکومت جبار ، نگرانی هایی پدید آمد . علت آن اخبار و احادیثی بود که در آنها نقل شده بود: از امام حسن عسکری (ع) فرزندی تولد خواهد یافت که تخت و کاخ جباران و ستمگران را واژگون خواهد کرد و عدل و داد را جانشین ظلم و ستم ستمگران خواهد نمود . در احادیثی که بخصوص از پیغمبر (ص) رسیده بود ، این مطلب زیاد گفته شده و به گوش زمامداران رسیده بود .

در این زمان یعنی هنگام تولد حضرت مهدی (ع) ، معتصم عباسی ، هشتمین خلیفه عباسی ، که حکومتش از سال ۲۱۸ هجری آغاز شد ، سامرا ، شهر نوساخته را مرکز حکومت عباسی قرار داد .

این اندیشه - که ظهور مصلحی پایه های حکومت ستمکاران را متزلزل می نماید و باید از تولد نوزادان جلوگیری کرد ، و حتی مادران بی گناه را کشت ، و یا قابله هایی را پنهانی به خانه ها فرستاد تا از زنان باردار خبر دهند - در تاریخ نظایری دارد . در زمان حضرت ابراهیم (ع) نمرود چنین کرد

. در زمان حضرت موسی (ع) فرعون نیز به همین روش عمل نمود . ولی خدا نخواست . همواره ستمگران می خواهند مشعل حق را خاموش کنند ، غافل از آنکه ، خداوند نور خود را تمام و کامل می کند ، اگر چه کافران و ستمگران نخواهند .

در مورد نوزاد مبارک قدم حضرت امام حسن عسکری (ع) نیز داستان تاریخ به گونه ای شگفت انگیز و معجزه آسا تکرار شد .

امام دهم بیست سال - در شهر سامرا - تحت نظر و مراقبت بود ، و سپس امام یازدهم (ع) نیز در آنجا زیر نظر و نگهبانی حکومت به سر می برد .

(به هنگامی که ولادت ، این اختر تابناک ، حضرت مهدی (ع) نزدیک گشت ، و خطر او در نظر جباران قوت گرفت ، در صدد بر آمدند تا از پدید آمدن این نوزاد جلوگیری کنند ، و اگر پدید آمد و بدین جهان پای نهاد ، او را از میان بردارند . بدین علت بود که چگونگی احوال مهدی ، دوران حمل و سپس تولد او ، همه و همه ، از مردم نهان داشته می شد ، جز چند تن معدود از نزدیکان ، یا شاگردان و اصحاب خاص امام حسن عسکری (ع) کسی او را نمی دید . آنان نیز مهدی را گاه بگاه می دیدند ، نه همیشه و به صورت عادی) . (۱۱۹)

شیعیان خاص ، مهدی (ع) را مشاهده کردند

در مدت ۵ یا ۴ سال آغاز عمر حضرت مهدی که پدر بزرگوارش حیات داشت ، شیعیان خاص به حضور حضرت مهدی (ع)

می رسیدند . از جمله چهل تن به محضر امام یازدهم رسیدند و از امام خواستند تا حجت و امام بعد از خود را به آنها بنمایاند تا او را بشناسند ، و امام چنان کرد . آنان پسری را دیدند که بیرون آمد ، همچون پاره ماه ، شبیه به پدر خویش . امام عسکری فرمود: (پس از من ، این پسر امام شماست ، و خلیفه من است در میان شما ، امر او را اطاعت کنید ، از گرد رهبری او پراکنده نگردید ، که هلاک می شوید و دینتان تباه می گردد . این را هم بدانید که شما او را پس از امروز نخواهید دید ، تا اینکه زمانی دراز بگذرد . بنابراین از نایب او ، عثمان بن سعید ، اطاعت کنید) . (۱۲۰) و بدین گونه ، امام یازدهم ، ضمن تصریح به واقع شدن غیبت کبری ، امام مهدی را به جماعت شیعیان معرفی فرمود ، و استمرار سلسله ولایت را اعلام داشت . (۱۲۱)

یکی از متفکران و فیلسوفان قرن سوم هجری که به حضور امام رسیده است ، ابوسهل نوبختی می باشد .

باری ، حضرت مهدی (ع) پنهان می زیست تا پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری در روز هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری دیده از جهان فرو بست . در این روز بنا به سنت اسلامی ، می بایست حضرت مهدی بر پیکر مقدس پدر بزرگوار خود نماز گزارد ، تا خلفای ستمگر عباسی جریان امامت را نتوانند تمام شده اعلام کنند ، و یا بدخواهان آن را از مسیر

اصلی منحرف کنند ، و وراثت معنوی و رسالت اسلامی و ولایت دینی را به دست دیگران سپارند . بدین سان ، مردم دیدند کودکی همچون خورشید تابان با شکوه هر چه تمامتر از سرای امام بیرون آمد ، و جعفر کذاب عموی خود را که آماده نمازگزاران بر پیکر امام بود به کناری زد ، و بر بدن مطهر پدر نماز گزارد .

ضرورت غیبت آخرین امام

بیرون آمدن حضرت مهدی (ع) و نماز گزاردن آن حضرت همه جا منتشر شد . کارگزاران و ماءموران معتمد عباسی به خانه امام حسن عسکری (ع) هجوم بردند ، امّا هر چه بیشتر جستند کمتر یافتند ، و در چنین شرایطی بود که برای بقای حجت حق تعالی ، امر غیبت امام دوازدهم پیش آمد و جز این راهی برای حفظ جان آن (خلیفه خدا در زمین) نبود؛ زیرا ظاهر بودن حجت حق و حضورش در بین مردم همان بود و قتلش همان . پس مشیت و حکمت الهی بر این تعلق گرفت که حضرتش را از نظرها پنهان نگهدارد؛ تا دست دشمنان از وی کوتاه گردد ، و واسطه فیوضات ربانی ، بر اهل زمین سالم ماند . بدین صورت حجت خدا ، هر چند آشکار نیست ، امّا انوار هدایتش از پس پرده غیبت راهنمای موالیان و دوستانش می باشد . ضمنا این کیفر کردار امت اسلامی است که نه تنها از مسیر ولایت و اطاعت امیرالمؤ منین علی (ع) و فرزندان معصومش روی برتافت ، بلکه به آزار و قتل آنان نیز اقدام کرد ، و لزوم نهان زیستی آخرین امام را برای

حفظ جانش سبب شد .

در این باب سخن بسیار است و مجال تنگ ، امّا برای اینکه خوانندگان به اهمیت وجود امام غایب در جهان بینی تشیع پی برند؛ به نقل قول پروفسور هانری کربن – مستشرق فرانسوی – در ملاقاتی که با علامه طباطبائی داشته ، می پردازیم :

(به عقیده من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهیه را میان خدا و خلق ، برای همیشه ، نگهداشته و بطور استمرار و پیوستگی ولایت را زنده و پا بر جا می دارد . . . تنها مذهب تشیع است که نبوت را با حضرت محمّد – صلی اللّه علیه و آله و سلم – ختم شده می داند ، ولی ولایت را که همان رابطه هدایت و تکمیل می باشد ، بعد از آن حضرت و برای همیشه زنده می داند . رابطه ای که از اتصال عالم انسانی به عالم الوهی کشف نماید ، بواسطه دعوتهای دینی قبل از موسی و دعوت دینی موسی و عیسی و محمّد – صلوات اللّه علیهم – و بعد از حضرت محمّد ، بواسطه ولایت جانشینان وی (به عقیده شیعه) زنده بوده و هست و خواهد بود ، او حقیقتی است زنده که هرگز نظر علمی نمی تواند او را از خرافات شمرده از لیست حقایق حذف نماید . . . آری تنها مذهب تشیع است که به زندگی این حقیقت ، لباس دوام و استمرار پوشانیده و معتقد است که این حقیقت میان عالم انسانی و الوهی ، برای همیشه ، باقی و پا برجاست) (۱۲۲) یعنی با اعتقاد به امام

حیّ غایب .

صورت و سیرت مهدی (ع)

چهره و شمایل حضرت مهدی (ع) را راویان حدیث شیعی و سنی چنین نوشته اند: (چهره اش گندمگون ، ابروانی هلالی و کشیده ، چشمانش سیاه و درشت و جذاب ، شانه اش پهن ، دندان هایش براق و گشاد ، بینی اش کشیده و زیبا ، پیشانی اش بلند و تابنده ، استخوان بندی اش استوار و صخره سان ، دستان و انگشتهایش درشت ، گونه هایش کم گوشت و اندکی متمایل به زردی - که از بیداری شب عارض شده - بر گونه راستش خالی مشکین . عضلاتش پیچیده و محکم ، موی سرش بر لاله گوش ریخته ، اندامش متناسب و زیبا ، هیاءتش خوش منظر و رباینده ، رخساره اش در هاله ای از شرم بزرگوارانه و شکوهمند غرق ، قیافه اش از حشمت و شکوه رهبری سرشار . نگاهش دگرگون کننده ، خروشش دریاسان ، و فریادش همه گیر) . (۱۲۳)

حضرت مهدی صاحب علم و حکمت بسیار است و دارنده ذخایر پیامبران است . وی نهمین امام است از نسل امام حسین (ع) اکنون از نظرها غایب است . ولیّ مطلق و خاتم اولیاء و وصی اوصیاء و قائد جهانی و انقلابی اکبر است . چون ظاهر شود ، به کعبه تکیه کند ، و پرچم پیامبر (ص) را در دست گیرد و دین خدا را زنده و احکام خدا را در سراسر گیتی جاری کند . و جهان را پر از عدل و داد و مهربانی کند .

حضرت مهدی (ع) در برابر خداوند و جلال خداوند فروتن است .

خدا و عظمت خدا در وجود او متجلی است و همه هستی او را فرا گرفته است . مهدی (ع) عادل است و خجسته و پاکیزه . ذره ای از حق را فرو نگذارد . خداوند دین اسلام را به دست او عزیز گرداند . در حکومت او ، به احدی ناراحتی نرسد مگر آنجا که حدّ خدایی جاری گردد . (۱۲۴)

مهدی (ع) حق هر حقداری را بگیرد و به او دهد . حتی اگر حق کسی زیر دندان دیگری باشد ، از زیر دندان انسان بسیار متجاوز و غاصب بیرون کشد و به صاحب حق باز گرداند . به هنگام حکومت مهدی (ع) حکومت جباران و مستکبران ، و نفوذ سیاسی منافقان و خائنان ، نابود گردد . شهر مکه - قبله مسلمین - مرکز حکومت انقلابی مهدی شود . نخستین افراد قیام او ، در آن شهر گرد آیند و در آنجا به او بپیوندند . . . برخی به او بگویند ، با دیگران جنگ کند ، و هیچ صاحب قدرتی و صاحب مرامی ، باقی نماند و دیگر هیچ سیاستی و حکومتی ، جز حکومت حقه و سیاست عادله قرآنی ، در جهان جریان نیابد . آری ، چون مهدی (ع) قیام کند زمینی نماند ، مگر آنکه در آنجا گلبانگ محمدی : ((اشهد ان لا اله الا اللّه ، و اشهد ان محمّدا رسول اللّه ،)) بلند گردد .

در زمان حکومت مهدی (ع) به همه مردم ، حکمت و علم بیاموزند ، تا آنجا که زنان در خانه ها با کتاب

خدا و سنت پیامبر (ص) قضاوت کنند . در آن روزگار ، قدرت عقلی توده ها تمرکز یابد . مهدی (ع) با تاءیید الهی ، خردهای مردمان را به کمال رساند و فرزانگی در همگان پدید آورد . . .

مهدی (ع) فریادرسی است که خداوند او را بفرستد تا به فریاد مردم عالم برسد . در روزگار او همگان به رفاه و آسایش و وفور نعمتی بی مانند دست یابند . حتی چهارپایان فراوان گردند و با دیگر جانوران ، خوش و آسوده باشند . زمین گیاهان بسیار رویاند آب نهرها فراوان شود ، گنجها و دفینه های زمین و دیگر معادن استخراج گردد . در زمان مهدی (ع) آتش فتنه ها و آشوبها بیفسرد ، رسم ستم و شبیخون و غارتگری برافتد و جنگها از میان برود .

در جهان جای ویرانی نماند ، مگر آنکه مهدی (ع) آنجا را آباد سازد .

در قضاوتها و احکام مهدی (ع) و در حکومت وی ، سر سوزنی ظلم و بیداد بر کسی نرود و رنجی بر دلی ننشیند . (۱۲۵)

مهدی ، عدالت را ، همچنان که سرما و گرما وارد خانه ها شود ، وارد خانه های مردمان کند و دادگری او همه جا را بگیرد .

شمشیر حضرت مهدی (ع)

شمشیر مهدی ، ((سیف اللّه و سیف اللّه المنتقم)) است . شمشیری است خدایی ، شمشیری است انتقام گیرنده از ستمگران و مستکبران . شمشیر مهدی شمشیر انتقام از همه جانیان در طول تاریخ است . درندگان متمدن آدمکش را می کشد ، امّا بر سر ضعیفان

و مستضعفان رحمت می بارد و آنها را می نوازد .

روزگـار موعظه و نصـیحت در زمـان او دیگر نیست . پیـامبران و امامـان و اولیاء حق آمدنـد و آنچه لازمه پنـد دادن بود بجای آورند . بسـیاری از مردم نشـنیدند و راه باطل خود را رفتند و حتی اولیاء حق را زهر خوراندند و کشـتند . امّا در زمان حضـرت مهدی باید از آنها انتقام گرفته شود .

مهـدی (ع) آن قـدر از سـتمگران را بکشـد که بعضـی گوینـد: این مرد از آل محمّـد (ص) نیست . امّا او از آل محمّد (ص) است یعنی از آل حق ، آل عدالت ، آل عصمت و آل انسانیت است .

از روایات شـگفت انگیزی که مورد حضرت مهدی (ع) آمده است ، خبری است که از حضرت امام محمّد باقر (ع) نقل شده و مربوط است به ۱۲۹۰ سال قبل . در این روایت حضرت باقر (ع) می گویند:

(مهدی ، بر مرکبهای پر صدایی ، که آتش و نور در آنها تعبیه شده است ، سوار می شود و به آسمانها ، همه آسمانها سفر می کند) .

و نیز در روایت امام محمّد باقر (ع) گفته شده است که بیشتر آسـمانها ، آباد و محل سـکونت است . البته این آسـمان شناسـی اسـلامی ، که از مکتب ائمه طاهرین (ع) اسـتفاده می شود ، ربطی به آسمان شناسی یونانی و هیئت بطلمیوسی ندارد . . . و هر چه در آسمان شناسی یونانی ، محدود بودن فلک ها و آسمانها و ستارگان مطرح است ، در

آسـمان شناسـی اسـلامی ، سـخن از وسـعت و ابعاد بزرگ است و سـتارگان بی شـمار و قمرها و منظومه های فراوان . و گفتن چنین مطـالبی از طرف پیـامبر اکرم (ص) و امـام بـاقر (ع) جز از راه ارتبـاط بـا عالم غیب و علم خـدایی امکان نداشـته است . (۱۲۶)

غیبت کوتاه مدت یا غیبت صغری

مدت غیبت صـغری بیش از هفتاد سال بطول نینجامید (از سال ۲۶۰ ه تا سال ۳۲۹ ه) که در این مدت نایبان خاص ، به محضـر حضرت مهدی (ع) می رسیدند ، و پاسخ نامه ها و سؤ الات را به مردم می رساندند . نایبان خاص که افتخار رسیدن به محضر امام (ع) را داشته اند ، چهار تن می باشند که به (نواب خاص) یا (نایبان ویژه) معروفند .

۱ - نخستین نایب خاص مهدی (ع) عثمان بن سعید اسدی است . که ظاهرا بعد از سال ۲۶۰ هجری وفات کرد . و در بغداد به خـاک سپرده شـد . عثمـان بن سـعید از یـاران و شـاگردان مورد اعتمـاد امام دهم و امام یازدهم بود و خود در زیر سایه امامت پرورش یافته بود .

۲ - محمّـد بن عثمان : دومین سـفیر و نایب امام (ع) محمّـد بن عثمان بن سـعید فرزنـد عثمان بن سـعید است که در سال ۳۰۵ هجری وفات کرد و در بغداد به خاک سپرده شد . نیابت و سفارت محمّد بن سعید نزدیک چهل سال به طول انجامید .

۳ - حسین بن روح نوبختی : سومین سفیر ، حسین بن روح نوبختی بود که در سال ۳۲۶

هجری فوت کرد .

۴ - علی بن محمّد سمری : چهارمین سفیر و نایب امام حجه بن الحسن (ع) است که در سال **۳۲۹** هجری قمری درگذشت و در بغداد دفن شد . مدفن وی نزدیک آرامگاه عالم و محدث بزرگ ثقه الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی است .

همین بزرگان و عالمان و روحانیون برجسته و پرهیزگار و زاهد و آگاه در دوره غیبت صغری واسطه ارتباط مردم با امام غایب و حل مشکلات آنها بوسیله حضرت مهدی (ع) بودند .

غیبت دراز مدت یا غیبت کبری و نیابت عامه

این دوره بعد از زمان غیبت صغری آغاز شد ، و تاکنون ادامه دارد . این مدت دوران امتحان و سنجش ایمان و عمل مردم است .

در زمان نیابت عامه ، امام (ع) ضابطه و قاعده ای به دست داده است تا در هر عصر ، فرد شاخصی که آن ضابطه و قاعده ، در همه ابعاد بر او صدق کند ، نایب عام امام (ع) باشد و به نیابت از سوی امام ، ولی جامعه باشد در امر دین و دنیا .

بنابراین ، در هیچ دوره ای پیوند امام (ع) با مردم گسیخته نشده و نبوده است . اکنون نیز ، که دوران نیابت عامه است ، عالم بزرگی که دارای همه شرایط فقیه و دانای دین بوده است و نیز شرایط رهبری را دارد ، در راءس جامعه قرار می گیرد و مردم به او مراجعه می کنند و او صاحب (ولایت شرعیه) است به نیابت از حضرت مهدی (ع) . بنابراین ، اگر نایب امام (ع) در این

دوره ، حکومتی را درست و صالح ندانـد آن حکومت طاغوتی است ، زیرا رابطه ای بـا خـدا و دین خـدا و امـامت و نظـارت شرعی اسلامی ندارد . بنابر راهنمایی امام زمان (عجل اللّه فرجه) برای حفظ و انتقال موجودیت تشیع و دین خدا ، باید همیشه عالم و فقیهی در راءس جامعه شـیعه قرار گیرد که شایسته و اهل باشد ، و چون کسی - با اعلمیت و اولویت - در راءس جامعه دینی و اسـلامی قرار گرفت بایـد مجتهـدان و علمای دیگر مقام او را پاس دارنـد ، و برای نگهـداری وحدت اسـلامی و تمرکز قدرت دینی او را کمک رسانند ، تا قدرتهای فاسد نتوانند آن را متلاشی و متزلزل کنند .

گرچه دوری مـا از پناهگاه مظلومان و محرومان و مشـتاقان - حضـرت مهـدی (ع) - بسـیار دردآور است ، ولی بهر حال - در این دوره آزمـایش - اعتقـاد مـا اینست که حضـرت مهـدی (ع) به قـدرت خـدا و حفـظ او ، زنـده است و نهـان از مرم جهـان زنـدگی می کنـد ، روزی که (اقتضـای تـام) حاصل شود ، ظاهر خواهـد شـد ، و ضـمن انقلابی پر شور و حرکتی خونین و پر دامنه ، بشریت مظلوم را از چنگ ظالمان نجات خواهد داد ، و رسم توحید و آیین اسلامی را عزت دوباره خواهد بخشید .

اعتقاد به مهدویت در دوره های گذشته

اعتقاد به دوره آخرالزمان و انتظار ظهور منجی در دینهای دیگرماننـد: یهودی ، زردشتی ، مسـیحی و مـدعیان نبوت عموما ، و دین مقدس اسلام ، خصوصا ، به عنوان یک اصل مسلم مورد قبول

همه بوده است .

اعتقاد به حضرت مهدی (ع) منحصر به شیعه نیست

عقیده به ظهور حضرت مهدی (ع) فقط مربوط به شیعیان و عالم تشیع نیست ، بلکه بسیاری از مذاهب اهل سنت (مالکی ، حنفی ، شافعی و حنبلی و . . .) به این اصل اعتقاد دارند و دانشمندان آنها ، این موضوع را در کتابهای فراوان خود آورده اند و احادیث پیغمبر (ص) را درباره مهدی (ع) از حدیثهای متواتر و صحیح می دانند . (۱۲۷)

قرآن و حضرت مهدی (ع)

در قرآن کریم درباره حضرت مهدی و ظهور منجی در آخرالزمان و حکومت صالحان و پیروزی نیکان بر ستمگران آیاتی آمده است از جمله :

(ما در زبور داوود ، پس از ذکر (تورات) نوشته ایم که سرانجام ، زمین را بندگانشایسته ما میراث برند و صاحب شوند) . (۱۲۸)

حضرت امام محمّد باقر (ع) درباره (بندگان شایسته) فرموده است :

منظور اصحاب حضرت مهدی در آخرالزمان هستند .

و نیز: (ما می خواهیم تا به مستضعفان زمین نیکی کنیم ، یعنی : آنان را پیشوایان سازیم و میراث برای زمین) . (۱۲۹)

((بسم اللّه الرحمن الرحیم . انا انزلناه فی لیله القدر . . .))

ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم ، تو شب قدر را چگونه شبی می دانی ؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است . در آن شب ، فرشتگان و روح (جبرئیل) به اذن خدا ، همه فرمانها و سرنوشتها را فرود می آورند . آن شب ، تا سپیده دمان ، همه اسلام است و سلامت .

چنانکه از آیه های (سوره قدر) به روشنی فهمیده می شود ،

در هر سال شبی هست که از هزار ماه به ارزش و فضیلت برتر است . آنچه از احادیثی که در تفسیر این سوره ، و تفسیر آیات آغاز سوره دخان فهمیده می شود ، این است که فرشتگان ، در شب قدر ، مقدرات یک ساله را به نزد (ولی مطلق زمان) می آورند و به او تسلیم می دارند . در روزگار پیامبر اکرم (ص) محل فرشتگان در شب قدر ، آستان مصطفی (ع) بوده است .

هنگامی که در شناخت قرآنی ، به این نتیجه می رسیم که (شب قدر) در هر سال هست ، باید توجه کنیم پس (صاحب شب قدر) نیز باید همیشه وجود داشته باشد وگرنه فرشتگان بر چه کسی فرود آیند ؟ پس چنانکه (قرآن کریم) تا قیامت هست و (حجت) است ، صاحب شب قدر هست و همو (حجت) است . (حجت) خدا در این زمان جز حضرت ولی عصر (ع) کسی نیست .

چندانکه حضرت رضا علیه السلام می فرماید: (امام ، امانتدار خداست در زمین ، و حجت خداست در میان مردمان ، و خلیفه خداست در آبادیها و سرزمینها . . .) .

فیلسوف معروف و متکلم بزرگ و ریاضی دان مشهور اسلامی ، خواجه نصیرالدین طوسی می گوید:

(در نزد خردمندان روشن است که لطف الهی منحصر است در تعیین امام (ع) و وجود امام به خودی خود لطف است از سوی خداوند ، و تصرف او در امور لطفی است دیگر ، و غیبت او ، مربوط به خود ماست . (۱۳۰)

طول عمر امام زمان (ع)

درازی عمر امام (ع) با در نظر گرفتن عمرهای درازی که قرآن بدان ها گواهی می دهد ، و در کتابهای تاریخی نیز افراد معمر (دارای عمر دراز) زیاد بوده انـد ، و در گذشـته و حال نیز چنین کسانی بوده و هسـتند ، عمر زیاد حضـرت مهدی (ع) به هیچ دلیلی محال نیست ، بلکه از نظر عقلی و دید وسیع علمی و امکان واقع شدن به هیچ صورت بعید نیست . از اینها گذشته اگر از نظر قـدرت الهی ، بـدان نظر کنیم ، امری ناممکن نیست . در برابر قـدرت خدا - که بر هر چیز تواناست - عمرهایی مانند عمر حضـرت نوح (ع) و عمر بیشتر از آن حضـرت و یا کمتر از کاملا امکان دارد . برای خـدا قـدیر و حکیم ، کوچک و بزرگ ، کم و بسـیار ، همه و همه مساوی است . بنابراین حکمت کامل و بالغ او ، تا هر موقع اقتضا کند بنده خود را در نهایت سـلامت زنده نگاه می دارد .

پس طبق حکمت الهی ، امـام دوازدهم ، مهـدی موعود (ع) بایـد از انظـار غـایب باشـد و سالهـا زنـده بمانـد و رازدار جهان و واسـطه فیض برای جهانیان باشد تا هر وقت خدا اراده کند ظاهر گردد ، و عالم را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده ، از قسط و عدل پر کند .

انتظار ظهور قائم (ع)

بر خلاف آنان که پنداشـته انـد انتظار ظهور یعنی دست روی دست گذاشـتن و از حرکتهای اصـلاحی جامعه کنار رفتن و فقط (گلیم) خود را از آب

بیرون بردن ، و به جریانات اسلام دینی و اجتماعی بی تفاوت ماندن ، هر گز چنین پنداری درست نیست . . . بر عکس ، انتظار یعنی در طلب عدالت و آزادگی و آزادی فعالیت کردن و در نپذیرفتن ظلم و باطل و بردگی و ذلت و خواری ، مقاومت کردن و در برابر هر ناحقی و ستمی و ستمگری ایستادن است .

(مجاهدات خستگی ناپذیر و (فوران های خونین شیعه) در طول تاریخ ، گواه این است که در مکتب ، هیچ سازشی و سستی راه ندارد . شیعه در حوزه (انتظار) یعنی ، انتظار غلبه حق بر باطل ، و غلبه داد بر بیداد ، و غلبه علم بر جهل ، و غلبه تقوا بر گناه ، همواره آمادگی خود را برای مشارکت در نهضتهای پاک و مقدس تجدید می نماید ، و با یاد تاریخ سراسر خون و حماسه سربازان فداکار تشیع ، مشعل خونین مبارزات عظیم را بر سر دست حمل می کند) .

اینکه به شیعه دستور داده اند که به عنوان (منتظر) همیشه سلاح خود را آماده داشته باشد ، و با یاد کردن نام (قائم آل محمّد (ص)) قیام کند ناشی از همین آمادگی است . ناشی از همین قیام و اقدام است .

پایان این بحث را از نوشته زنده یاد آیه اللّه طالقانی ، عالم مبارز اسلامی بهره می بریم که می گوید:

(. . . توجه دادن مردم به آینده درخشان و دولت حق و نوید دادن به اجرای کامل عدالت اجتماعی ، و تاءسیس حکومت اسلام و ظهور یک شخصیت خدا ساخته

و بارز ، که مؤ سس و سرپرست آن حکومت و دولت است ، از تعالیم مؤ سس ادیان است ، و در مکتب تشیع ، که مکتب حق اسلام و حافظ اصلی معنویات آن است ، جزء عقیده قرار داده شده . . . و پیروان خود را به انتظار چنین روزی ترغیب نموده ، و حتی انتظار ظهور را از عبادات دانسته اند ، تا مسلمانان حق پرست ، در اثر ظلم و تعدی زمامداران خودپرست و تسلط دولتهای باطل ، و تحولات اجتماعی و حکومت ملل ماده پرست ، اعم از شرقی و غربی ، خود را نبازند و دل قوی دارند و جمعیت را آماده کنند .

و همین عقیده است که هنوز مسلمانان را امیدوار و فعال نگاه داشته است ، این همه فشار و مصیبت از آغاز حکومت دودمان دنائت و رذالت اموی ، تا جنگهای صلیبی و حمله مغول ، و اختناق و تعدیهای دولتهای استعماری ، بر سر هر ملتی وارد می آمد ، خاکسترش هم به باد فنا رفته بود . لیکن دینی که پیشوایان حق آن دستور می دهند که چون اسم صریح (قائم) مؤ سس دولت حقه اسلام برده می شود ، بپا بایستید و آمادگی خود را برای انجام تمام دستورات اعلام کنید ، و خود را همیشه نیرومند و مقتدر نشان دهید ، هیچ وقت ، نخواهد مرد . . . (۱۳۱)

پی نوشتها

۱-ستاره برجیس - بزرگترین سیارات منظومه شمسی

۲-آسمان کبود رنگ - آبی

۳-جعبه کوچک جواهر پاکی و پاکدامنی

۴-گهواره

۵-گرداگرد خانه - مکانی که حمایت آن واجب است

۶-مادر حضرت عیسی (ع

)

۷-زوجه حضرت ابراهیم (ع) مادر اسمعیل (ع)

۸-نشانه

۹-خداوندی که از اول بدون اول (همیشه) بوده است

۱۰-جواهر فروش

۱۱-جمع آیه : نشانه ها

۱۲-بردباری

۱۳-طریقه - مذهب - روش

۱۴-زیبایی

۱۵-بهشت

۱۶-برهان - دلیل

۱۷-پنجمین امام معصوم (ع) حضرت امام محمّد باقر (ع)

۱۸-جمع حقیقت (اصل چیزی - حق - راستی و درستی)

۱۹-پایه مذهب جعفری (شیعه امامیه)

۲۰-چشمه - سرچشمه - محل جوشیدن آب - اصل

۲۱-دلیل - برهان

۲۲-با طراوت و شاداب و خرم

۲۳-مهربانی - بخشش و احسان

۲۴-نرگس خاتون مادر حضرت حجه بن الحسن (ع)

۲۵-هستی

۲۶–شادروان دکتر قاسم رسا

۲۷–خداوند حکیم

۲۸–حکومت – سنجش اعمال – منظور روز قیامت است .

۲۹–عبداللّه پسر عبدالمطلب و عبدالمطلب پسر هاشم و او پسر عبد مناف است .

۳۰–جاهایی که بر آن می ایستند و اذان می گویند مانند مناره های مسجد.

۳۲–فروغ ابدیت ، ص ۱۵۲.

۳۳–سوره حجر آیه ۹۴.

۳۴–سوره شعرا، آیه ۲۱۴.

۳۵–ترساندن .

۳۶–کسی را به طمع چیزی انداختن .

۳۷–((دلائـل النبوه)) بیهقی ، ترجمه دکـتر مهـدوی دامغـانی ، ج ۱ ص ۲۸۷ (بـاب اعتراض مشـرکان قریش به اعجاز قرآن و اینکه قرآن شبیه لغات آنها نیست).

۳۸–در این ماهها جنگ و ستیز را حرام می دانستند.

۳۹–درخت کنار است بر فلک هفتم ، که منتهای اعمال مردم و نهایت رسیدن علم خلق و منتهای رسـیدن جبرئیل علیه السـلام است و هیچکس از آن نگذشته مگر پیغمبر (ص) (لغتنامه دهخدا – ذیل حرف (س) ص ۳۷۵).

۴۰–نخستین آیات سوره اسراء.

۴۱–((و ما ارسـلناك الا کافه الناس بشـیرا و نـذیرا)) (سوره سـبا آیه ۲۸). یعنی : (ای محمّـد مـا تو را برای همه مردم بشـارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم).

۴۲–کنیه حضرت محمّد (ص

) بهمین جهت : ابوالقاسم بود. در اول کنیه کلمه (اب) و یا (ام) می آید.

۴۳-مائده آیه ۶۷.

۴۴-دانشمندان خارجی که درباره اسلام و شرق مطالعه می کنند.

۴۵-سوره مزمل آیه ۲۵.

۴۶-سوره بقره آیه ۲۰۳.

۴۷-امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمت را تمام کردم و اسلام را که بهترین آیین است برای شما آوردم . (مائده آیه ۴).

۴۸-ر.ک : ((اسباب النزوال)) واحدی صفحه ۲۶۳ - مؤ لف کتاب می گوید: این آیه درباره علی (ع) است که مؤ من اوست : نیز: تفسیر طبری ، ج ۲۱ ص ۶۸.

۴۹-ر.ک : ((مستدرک الصحیحین ،)) حاکم نیشابوری ، ج ۳، ص ۱۲۹ نیز: از تفسیر نمونه ، ج ۱۰، ص ۱۳۱.

۵۰-تفسیر طبری ، ج ۶ ص ۱۸۶ - نیز: ر.ک : تفسیر نمونه ج ۴، ص ۴۲۱.

۵۱-لقب (ذوالنورین) برای عثمان از همین جا پیدا شد.

۵۲-برابر قوانین حقوق اسلام ، مدعی باید شاهد بیاورد و کسی که انکار می کند قسم یاد کند.

۵۳-جانم با آه و ناله های سوزناکم زندانی است ، کاش مرغ جان از این قفس پرواز می کرد و با ناله هایم خارج می شد. براستی بعد از تو (ای همسر گرامی) در زندگانی من سودی نیست . گریه من از این جهت است که می ترسم زندگی من بعد از تو به درازا کشد (و در فراقت همچنان بسوزم).

۵۴-در نوشتن این فصل بیشتر از کتاب (چهارده معصوم) حسین عمادزاده از صفحه ۲۱۲ به بعد بهره برده ام .

۵۵-صلح امام حسن نوشته شیخ راضی آل یاسین ترجمه سید علی خامنه ای

ص ۳۷.

۵۶-شیعه در اسلام ، علامه طباطبایی صفحه ۱۳۰.

۵۷-ماءخذ قبل صفحه ۱۳۱.

۵۸-صلح امام حسن ص ۴۳.

۵۹-کتاب ارشاد مفید و ((اعلام الوری)) طبرسی . (به نقل از صلح امام حسن ، ص ۱۰۰).

۶۰-صلح امام حسن ، شیخ راضی آل یاسین ترجمه سید علی خامنه ای (با تلخیص و تغییر).

۶۱-صلح امام حسن (ع) ص ۳۸.

۶۲-ماءخذ قبل ص ۳۹.

۶۳-مقدمه بررسی تاریخ عاشورا، دکتر محمّد ابراهیم آیتی ، صفحه ۱۷.

۶۴-ترجمه بیت و مطالب مربوط به آن از کتاب (زینب ع) تاءلیف دبیر حاج سید جوادی - حاج سید حسن صفحه ۵۹ نقل شده است .

۶۵-مادر امام سجاد یعنی شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی ایران در حدود ۲۴ سال پیش از واقعه کربلاـ وفات کرده بود. نقل از (بررسی تاریخ عاشورا) دکتر محمّد ابراهیم آیتی ص ۱۲۴.

۶۶-سوره شوری ، آیه ۲۲.

۶۷-سوره احزاب ، آیه ۴۲.

۶۸-((جلاء العیون ،)) مرحوم مجلسی .

۶۹-دست کشیدن - بوسیدن - ادای احترام کردن .

۷۰-تجاهل : خود را به نادانی و نفهمی زدن .

۷۱-با تلخیص و تغییر اندک (صحیفه سجادیه) ترجمه آقای صدر بلاغی صفحه ۱۲ و ۱۶ و ۱۷ بخشی از دعا که نقل شده است نیز به ترجمه همین مترجم است .

۷۲-به (صحیفه سجادیه) به ترجمه صدر بلاغی صفحه ۵۲۱ مراجعه فرمایید.

۷۳–ر.ك : چهارده معصوم ، حسین عمادزاده صفحه ۱۷۵.

۷۴–سوره نساء آیه ۱۳۵.

۷۵–بخصوص که (سبق و رمایه) جزو آداب اسلامی است .

۷۶–امام در عینیت جامعه ، محمّد رضا حکیمی ، از صفحه ۵۳ به بعد (با تغییراتی مختصر).

۷۷–حضرت صادق (ع)، تاءلیف فضل اللّه کمپانی ، چاپ آخوندی .

۷۸–نامش نعمان بن ثابت

رئیس فرقه حنفی (یکی از چهار مذهب اهل سنت).

۷۹-سنجش دو مطلب که هر کدام حکم جداگانه ای دارد با هم مثل اینکه بگوئیم : هر گردی گردوست .

۸۰-آبی که از مرد در موقع شهوت خارج می شود.

۸۱-سوره تکاثر آیه ۸.

۸۲-مناظره ، محمدی ری شهری ، ص ۱۳۰، به نقل از ((بحارالانوار.))

۸۳-چهارده معصوم عمادزاده ، ص ۳۰۶.

۸۴-اسلام در ایران ، توضیحات آقای محمّد رضا حکیمی ، صفحه ۴۹۰.

۸۵-ماءخذ قبل ، همان صفحه .

۸۶-امام در عینیت جامعه ، محمّد رضا حکیمی ، ص ۵۷.

۸۷-فخ بر وزن (حق) محلی است در یک فرسنگی مکه از راه مدینه .

۸۸-چهارده معصوم ، حسن عمادزاده به نقل از ((مروج الذهب)) مسعودی ...

۸۹-امام در عینیت جامعه ، محمّد رضا حکیمی ص ۵۹ به نقل از (((منتهی الا مال))) شیخ عباس قمی .

۹۰-ماءخذ قبل به نقل از (((وفیات الاعیان))) ابن خلکان ج ۲ ص ۲۵۶.

۹۱-چهارده معصوم (ع) عمادزاده ، ص ۳۳۶، به نقل از تاریخ یعقوبی ، ص ۱۴۵.

۹۲-علی غفوری ، یادبود هشتمین امام شیعیان ، امام رضا (ع)، صفحه ۱۷ به نقل از ((عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۰۸.

۹۳-ماءخذ قبل .

۹۴-حدیثی که راویان آن تا حضرت ختمی مرتبت (ص) همه معصوم و امام باشند که ترجمه آن (زنجیره زرین) است .

۹۵-حدیثی که از عالم ربوبیت بر قلب مقدس پیامبر (ص) نازل شده باشد.

۹۶-حاج شیخ عباس قمی ، ((منتهی الامال)) ص ۴۰ (بخش حالات حضرت رضا علیه السلام).

۹۷-((دررالکلام :)) سخنان گوهربار حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع)...،

حسین حائری کرمانی ، ۱۳۶۳، سازمان چاپ مشهد.

۹۸-امام در عینیت جامعه ، محمّد رضا حکیمی ص ۷۶.

۹۹-در فصل قبل بدین مطلب اشاره شد.

۱۰۰-چهارده معصوم حسین عمادزاده ص ۵۱۱ با تلخیص و تغییر.

۱۰۱-به کسی که برای انجام اعمال حج لباس سفید احرام پوشد محرم (بر وزن ممکن) می گویند و به کسی که این لباس را بر تن ندارد مُحل می گویند.

۱۰۲-چهارده معصوم عمادزاده ص ۵۰۱. برای جوابهای امام مراجعه کنید به همین ماءخذ ص ۵۰۵.

۱۰۳-امام در عینیت جامعه ، محمّد رضا حکیمی ص ۷۷ با تغییر اندك .

۱۰۴-چهارده معصوم ، عمادزاده ، ص ۵۲۰.

۱۰۵-درباره این کلمه در صفحه ۱۰۲ توضیح داده شد.

۱۰۶-از ((منتهی الا مال .))

۱۰۷-امام در عینیت جامعه ، محمّد رضا حکیمی ص ۸۲.

۱۰۸-ماءخذ قبل صفحات ۸۴ و ۸۵ با تلخیص و اندکی تغییر.

۱۰۹-مخالی جمع (مخلاه) است یعنی توبره .

۱۱۰-امام در عینیت جامعه ، ص ۹۵ - به نقل از ((منتهی الا مال .))

۱۱۱-همان ماءخذ ص ۸۸.

۱۱۲-جاذبه و دافعه علی علیه السلام ، استاد شهید مطهری ، ص ۲۴.

۱۱۳-از ((منتهی الا مال)) شیخ عباس قمی با اندکی تغییر.

۱۱۴-امام در عینیت جامعه .

۱۱۵-امام در عینیت جامعه ، محمّد رضا حکیمی ص ۹۱.

۱۱۶–امام در عینیت جامعه ، ص ۹۲، به نقل از ((منتهی الا مال .))

۱۱۷–((منتهی الا مال –)) شیخ عباسی قمی ، با تلخیص و تغییر اندک .

۱۱۸–((تحف العقول ،)) ابی محمّد حسن بن علی الحرّانی . از صفحه ۵۱۶ به بعد کتابفروشی اسلامیه ، تهران .

۱۱۹–خورشید مغرب ، محمّد رضا حکیمی ، ص ۲۱ و ۲۲ (مشخصات در

ماءخذ بیاید).

۱۲۰-خورشید مغرب ، ص ۲۴ به نقل از (((منتخب الا ثر))) ص ۳۵۵.

۱۲۱-خورشید مغرب ، ص ۲۴ به نقل از (((منتخب الا ثر))) ص ۳۵۵.

۱۲۲-مکتب تشیع ، سالنامه ۲ (اردیبهشت ۱۳۳۹ ه ش)، مصاحبات استاد علامه طباطبائی با پروفسور هانری کربن فرانسوی درباره شیعه ، ص ۲۰ - ۲۱.

۱۲۳-خورشید مغرب ، ص ۳۲، ۳۴، با تلخیص و اندک تغییر.

۱۲۴-خورشید مغرب ، ص ۳۲، ۳۴، با تلخیص و اندک تغییر.

۱۲۵-مآخذ قبل ، به نقل از (((المهدی الموعود))) با تلخیص و اندک تغییر.

۱۲۶-ر.ک : خورشید مغرب ، ص ۴۶ به بعد.

۱۲۷-رجوع کنید: خورشید مغرب ، از ص ۷۶ به بعد.

۱۲۸-سوره نساء آیه ۱۰۵.

۱۲۹-سوره قصص آیه ۵ - در قرآن کریم آیات دیگری نیز آمده است . ر.ک : خورشید مغرب از ص ۱۴۰ به بعد.

۱۳۰-ماءخذ قبل ص ۱۹۵.

۱۳۱-خورشید مغرب ، محمّد رضا حکیمی ص ۳۳۸، به نقل از مجله (مجموعه حکمت) شماره ۱ و ۲ و سال ۳. مطالب این فصل از کتاب بسیار پر ارزش (خورشید مغرب) به اختصار نقل شده است .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانی كه می‌دانند و كسانی كه نمی‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹